



در پیشگاه پروردگار

تحریر الوسیله

امام خمینی؛ ترجمه مجتبی ذاکری

با مقدمه جعفر سبحانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقام شهید در پیشگاه پروردگار

نویسنده:

مجتبی ذاکری

ناشر چاپی:

مرتضی

فهرست

۵	فهرست
۱۲	مقام شهید در پیشگاه پروردگار
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	مقدمه
۱۲	حماسه آفرینان تاریخ
۱۳	زندگی در دل مرگ
۱۴	نبرد حق علیه باطل
۱۵	مقام شهید در پیشگاه پروردگار
۱۶	پیشگفتار
۱۹	شهادت
۱۹	دنیای امروز بشریت را به کجا می‌برد؟
۱۹	اشاره
۲۵	بهترین انسان
۲۶	قرآن وعده نصرت به رزمندگان اسلام داده
۲۷	شهید
۲۹	شاهد
۲۹	پاسخ شمع
۳۰	شهادت در راه خدا
۳۰	اشاره
۳۲	استجابت دعا در جبهه‌های جنگ
۳۲	استجابت دعای عمرو بن جموح
۳۴	عبدالله بن رواحه
۳۵	حنظله (غسیل الملائكة)

- ۳۶ سخن درباره شهدای عزیز انقلابمان
- ۳۷ شهید غلامعلی بیچک
- ۳۷ سخنی از برادرش
- ۳۸ همسرش می‌گوید
- ۳۸ یکی از هم‌زمانش چنین می‌گوید
- ۳۹ هم‌زمش چنین ادامه می‌دهد
- ۴۰ شهید شیروودی
- ۴۳ شهید شیروودی از زبان هم‌زمش ایرج میرزایی
- ۴۳ شیروودی از شهادتش خبر می‌دهد
- ۴۴ آیا شهید غسل و کفن دارد؟
- ۴۴ اشاره
- ۴۶ چگونه شهداء زنده هستند! مگر غیر شهدا بعد از مرگ زنده نیستند
- ۴۷ چرا شهید را شهید می‌گویند؟
- ۴۸ آیات و روایات در مقام شهید
- ۴۸ اشاره
- ۴۹ روایات
- ۵۵ چرا ما می‌جنگیم؟
- ۵۵ اشاره
- ۵۸ ظالم کیست؟
- ۶۰ مناظره‌ام با قاضی وهابی در مسجد الحرام
- ۶۲ اجر و پاداش بازماندگان شهداء
- ۶۲ اشاره
- ۶۴ ام سلیم و ابی طلحة
- ۶۶ تذکر یک مطلب لازم

۶۷ ثواب تسلیت به بازماندگان شهداء
۶۷ اشاره
۶۸ روایات
۶۹ جهاد در راه خدا
۷۰ جهاد
۷۰ اشاره
۷۱ اقسام جهاد
۷۱ قسم دوم و سوم را دفاع هم می‌گویند
۷۲ شرایط جهاد ابتدایی
۷۳ جهاد دفاعی
۷۴ جهاد دفاعی از اقسام جهاد است
۷۴ آداب جنگ در اسلام
۷۷ جنگ در ماه‌های حرام
۷۷ اشاره
۷۸ مرزبانی در اسلام
۷۹ کارهای نیک بر دو قسم است
۸۰ امدادهای غیبی در جبهه
۸۱ اشاره
۸۲ جنگ موته
۸۳ دعای فرمانده لشگر
۸۴ استقامت در جبهه
۸۴ اشاره
۸۶ سخنان علی به فرزندش محمد حنفیه
۸۷ فرار از جبهه

- ۸۷ اشاره
- ۸۸ در جنگ تبوک
- ۸۹ هجرت چیست؟
- ۸۹ اشاره
- ۹۱ جندب بن ضمیره
- ۹۲ صدقه چیست؟
- ۹۲ اشاره
- ۹۴ ثواب صدقه از حج مستحبی بیشتر است
- ۹۴ رفتن امام زین‌العابدین به خانه‌های فقراء
- ۹۵ صدقه عمر را زیاد می‌کند
- ۹۵ در اسلام گدایی حرام است
- ۹۷ زندگی پس از مرگ
- ۹۷ زندگی چیست؟
- ۹۷ اشاره
- ۱۰۰ بشر از دیدگاه مادیون
- ۱۰۱ آیین کلیسا
- ۱۰۲ انسان از دیدگاه مکتب انبیا
- ۱۰۳ مرگ از دیدگان پیشوایان اسلام
- ۱۰۳ اشاره
- ۱۰۴ شب عاشورای امام حسین
- ۱۰۵ بحثی پیرامون جسم مثالی
- ۱۰۵ اشاره
- ۱۰۸ حالات انسان در وقت مردن
- ۱۰۹ آیات قرآن

۱۱۱	بهبشت و دوزخ عالم برزخ
۱۱۱	اشاره
۱۱۳	روایات
۱۱۴	تجسم اعمال
۱۱۴	اشاره
۱۱۴	روایات
۱۱۸	تکامل در عالم برزخ
۱۱۸	اشاره
۱۱۹	دلیل نقلی
۱۲۱	ای شهدای راه خدا
۱۲۱	گذشت زمان در عالم برزخ، قابل درک نیست
۱۲۳	روح انسان تا قبل از قیامت زنده است
۱۲۳	اشاره
۱۲۴	روایات
۱۲۵	اشعار
۱۲۵	اشاره
۱۲۵	قبله دل‌ها (حضرت زهرا)
۱۲۶	ای خمینی عزیز
۱۲۸	ای رهبر
۱۲۹	سلام بر رزمندگان اسلام
۱۳۲	تمام مقصد ما مکتب ماست
۱۳۴	ای مرغ خونین
۱۳۵	رمز یا زهرا (فتح المبین)
۱۳۸	گل‌های خرمشهر

۱۳۸	شب‌های شعر (فتح المبین)
۱۴۰	تبریک
۱۴۱	سیمای حزب‌الله
۱۴۱	گلبانگ ظفر
۱۴۱	جلوه
۱۴۱	ظفرنامه
۱۴۲	خورشید ظفر
۱۴۲	عید
۱۴۲	در سنگر
۱۴۴	ما از حسین درس شهادت گرفته‌ایم
۱۴۶	ما ز جبهه رو بسوی کربلا خواهیم کرد
۱۴۷	شهید
۱۴۸	در مقام شهید
۱۵۰	شهید
۱۵۱	ای مشعل هدایت
۱۵۲	در مقام شهید
۱۵۳	در جستجوی حقیقت
۱۵۴	چشم دل
۱۵۵	سعادت دو جهان
۱۵۶	پرچم وحدت
۱۵۷	کاروان شهیدان
۱۵۸	خاک شهیدان
۱۵۹	پیشوای شهیدان
۱۶۱	اعلامیه آزادی

- قیام حسین ۱۶۲
- قافله سالار عشق ۱۶۴
- پیکار حسین ۱۶۵
- درس زندگی ۱۶۶
- احکام دفاع «تحریر الوسيله» ۱۶۷
- احکام دفاع ۱۶۸
- اشاره ۱۶۸
- استعمار ۱۷۰
- شرح مختصری راجع به جنگ جهانی اول و دوم ۱۷۰
- فصل اول از احکام دفاع ۱۷۲
- فصل دوم از احکام دفاع ۱۷۵
- کتاب امر به معروف و نهی از منکر ۱۸۱
- امر به معروف و نهی از منکر «تحریر الوسيله» ۱۸۱
- ختمه مسک ۱۸۸
- پاورقی ۱۸۸
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۲۰۸

مقام شهید در پیشگاه پروردگار

مشخصات کتاب

سرشناسه: ذاکری، مجتبی

عنوان و نام پدیدآور: مقام شهید در پیشگاه پروردگار / تألیف مجتبی ذاکری. احکام دفاع "تحریر الوسيله" [امام خمینی؛ ترجمه مجتبی ذاکری] / با مقدمه جعفر سبحانی

وضعیت ویراست: [ویرایش ۲]

مشخصات نشر: مشهد: مرتضی.

کانون صندوقهای پس انداز قرض الحسنه استان خراسان: ۱۴۰۳ق. = ۱۳۶۱.

مشخصات ظاهری: ط، ص ۳۲۰

شابک: بها: ۳۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۷۱ - ۲۶۹]

عنوان دیگر: احکام دفاع تحریر الوسيله

عنوان دیگر: تحریر الوسيله

موضوع: شهادت

موضوع: جهاد

شناسه افزوده: خمینی، روح‌الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۸ - ۱۲۷۹. تحریر الوسيله

شناسه افزوده: سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ - ، مقدمه نویسنده

رده بندی کنگره: BP۱۹۶/۵۵/م۲ ۱۳۶۱ ۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۷۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۶۳-۳۴۰۴

مقدمه

حماسه آفرینان تاریخ

با مقدمه حضرت آیه‌الله العظمی جعفر سبحانی

به ضمیمه احکام دفاع «تحریر الوسيله»

حیات مادی انسان از لحظه‌ای آغاز می‌گردد که در تاریک خانه «رحم» به صورت سلولی پدید می‌آید، و پس از طی مراحل دیده به جهان می‌گشاید، و با پشت سر نهادن نشیب و فرازهایی از کودکی، نوجوانی، جوانی، سالمندی و پیری سنگ اجل شیشه عمر او را شکسته و پرونده حیات او بسته می‌شود، و اگر دارای فامیل و بستگانی باشد، چند روزی نام و خاطره او بر سر زبان‌ها محفوظ مانده و سرانجام به کلی فراموش می‌گردد.

این قانون آفرینش دربارهی انسان‌های عادی و معمولی است.

در این میان شخصیت‌های الهی، شهیدان راه حق که حماسه آفرینان تاریخ می‌باشند، از این قاعده مستثنی بوده و پایان زندگی مادی آن‌ها، سرآغاز فصل نوینی از زندگی معنوی آن‌ها محسوب می‌شود و اگر مرگ و سپری گشتن روزگار، پرونده حیات مادی آن‌ها را مختومه می‌سازد، در برابر آن، دریچه‌ای از حیات دیگر، به روی آنان می‌گشاید، و حیاتی در دل مرگ نصیب آن‌ها می‌گردد، و مصداق روشن این شعر می‌شود:

پایان زندگی هر کس، به مرگ اوست
جز مرد حق، که مرگ وی آغاز، دفتر است

[صفحه ۱۶]

مکاتب مادی در جهان بینی‌های خود، مشکل پیدایش انسان را در این کره خاکی فلسفه حیات و مرگ او را نگشوده و در برابر سه پرسش دیرینه بشر، انگشت حیرت به دندان گرفته و لب فرو بسته‌اند، این سه پرسش دیرینه عبارت است از:

۱. از کجا آمده‌ام؟

۲. برای چه آمده‌ام؟

۳. به کجا خواهم رفت؟

در حالی که در جهان بینی الهی پاسخ هر سه سؤال، روشن است. و قرآن مجید به تمامی این پرسش‌ها با جمله‌های: «انا لله و انا الیه راجعون» [۱] «أفحسبتم أنما خلقناكم عبثا و أنکم الینا لا ترجعون» [۲]. «الذی خلق الموت و الحیاء لیلوکم یکم أحسن عملا» [۳] پاسخ داده است.

مادی در تحلیل علمی و فلسفی خود برای جهان، طراح و آفریدگاری نمی‌اندیشد، و نه برای آن هدف و غایتی قائل است، قهرا انسان که جزئی از جهان است، مانند آن خواهد بود و در این صورت پیدایش و حیات انسان بازیچه‌ای بیش نخواهد بود، زیرا نه انگیزه‌ای در آفرینش او بوده و نه خود او هدف پایداری را می‌تواند تعقیب کند، لذا جهان در نظر او، به سان کتاب خطی است که اوراقی از اول و آخر آن افتاده، و آغاز و پایان آن روشن نباشد.

زندگی در دل مرگ

حیات انسانی به طور مطلق، و حیات شهیدان راه حق، به حکم دلایل فلسفی و تصریح قرآن پس از مرگ، امتداد و گسترش دارد، و مرگ معبر و گذرگاهی، بیش

[صفحه ۱۷]

نیست که انسان را از سرایی به سرایی، از خانه‌ای به خانه دیگر منتقل می‌سازد. تو گویی مرگ دروازه ابدیت است و پاسدار این دروازه، قابض الارواح، عزرائیل می‌باشد. اگر مرگ دروازه ابدیت است، و مرگ تن، به معنی روان نیست، شهید در این میان از ویژگی خاصی برخوردار است که بیان

می‌گردد:

۱. شهید دارای حیات اجتماعی است او در قلوب و اذهان، جایگاه بس پرارجی دارد، اگر او سطور تاریخ امتی را با خون پاک خود نوشته است، تاریخ بشریت نیز یادآور زنده و راه وی را گرامی می‌دارد، تا آن جا که مهر و مودت، نام و نشان، جوش و خروش و ایثار و فداکاری او در سینه‌ها و قلوب، موج می‌زند و نام او به عنوان انسان ابدی بر تارک اعصار نبشته می‌گردد.

۲. او دارای حیات معنوی و حقیقی است و خصوصیات حیات حقیقی او را، قرآن ضمن سه آیه بیان کرده است. آن جا که می‌فرماید:

«و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم یرزقون» [۴].

آنان که در راه خدا کشته شدند آن‌ها را مردگان می‌پندارید. آنان زندگانند و نزد خدای خویش روزی می‌خورند.

«فرحین بما آتاهم من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم ألا خوف علیهم و لا هم یحزنون» [۵].

آنان به آن چه که خدا به آن‌ها از کرم خویش عطا فرموده خوش دلند و به کسانی که هنوز به آن‌ها نپیوسته‌اند مژده می‌دهند و می‌گویند: ترس و غمی برای ما نیست.

[صفحه ۱۸]

این آیه نیم‌رخ روشن، از مقامات شهید را برای ما ترسیم می‌کند.

و نکات ذیل را یادآور می‌شود:

۱. حیات شهید پس از مرگ یک حیات واقعی است و این حیات فردی از شهید، غیر از حیات اجتماعی او است که قبلا یادآور شدیم و به این حقیقت با جمله «احیاء» تصریح شده است.

۲. این حیات توأم با رزق و روزی است چنان که می‌فرماید: «عند ربهم یرزقون».

۳. این حیات با فرح و شادی همراه است چنان که می‌فرماید: «فرحین بما آتاهم الله من فضله».

۴. ارتباط شهید با جهان ماده قطع نمی‌شود و از آن چه در این جهان می‌گذرد آگاه است حتی از وضع آن‌هایی که هنوز در معرکه جنگ می‌رزمند مطلع می‌باشد و به آنان پیام می‌فرستد و می‌گوید: «ألا خوف علیهم و لا هم یحزنون» و به این حقیقت با جمله «و یستبشرون بالذین» اشاره شده است.

سالار شهیدان در روز عاشورا مقام و موقعیت شهدا را چنین ترسیم کرد:

ای فرزندان افراد کریم، شکیبایی را پیشه خود سازید، مرگ در میدان جنگ، پلی است که شما را از دشواری‌ها و سختی‌ها به بهشت وسیع و نعمت‌های پیوسته منتقل می‌سازد، آیا دوست نمی‌دارید که از زندان، به قصر منتقل گردید؟ در حالی که دشمنان شما از قصر به زندان روانه می‌گردند. [۶].

نبرد حق علیه باطل

اگر پیروزی انقلاب اسلامی تمام محاسبات مادی ابرقدرت‌های شرق و غرب را

[صفحه ۱۹]

به هم زده و به مفاد آیه «کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة» تجسم عینی بخشید، و ثابت کرد که قدرت ایمان بالاتر از آن است که با ابزار مادی بتوان به محاسبه و کارآیی آن پرداخت، جنگ ایران و عراق و یا به عبارت صحیح‌تر دفاع ایران اسلامی از هجوم ناجوانمردانه و کفر پیشه عراق و هم دستانش، بار دیگر این صحنه را تکرار کرد، و قدرت و عظمت ایمان را روشن‌تر ساخت. زیرا با پشتیبانی تمام قدرت‌های مادی جهان از عراق وابسته به امپریالیسم جهانی و کمک بی‌دریغانه دولت‌های مرتجع در منطقه، قدرت شیطانی صدام و هم دستان وی آن چنان درهم شکست که دیگر امیدی به نجات این غلام حلقه به گوش و مجری منویات دشمنان اسلام و انقلاب ایران، باقی نماند.

در این نبرد، چهره و سیمای جوان با ایمان، و فداکاری و ایثارگری مردم شریف ایران، عقل را مدهوش و خرد را بی‌تاب ساخته است، و ما آن چه را که در تاریخ صدر اسلام از فداکاری‌ها و جانبازی‌ها، که شنیده و یا نوشته و گفته بودیم، به رأی‌العین دیدیم، و سرگذشت حنظله، غسیل الملائکه، عمرو بن جموح و عبدالله بن رواحه و از میان زنان هند و نفیسه، در این جنگ، کاملاً مجسم گردید و رسانه‌های جهان از تسابق جوانان ایران به بستر شهادت، پرده برداشته و آن را رمز پیروزی ایران بر دشمن مسلح تا زیر دندان، دانستند.

در این نبرد حق علیه باطل، گریه و فغان جوانان را که به عللی موفق به رفتن به میدان شهادت نشده بودند شنیدیم و این آیه را در نظر ما مجسم ساخت.

«ولا علی الذین اذا ما أتوكم لتحملهم قلت لا أجد ما أحملکم علیہ تولوا و أعینهم تفیض من الدمع حزنا ألا یجدوا ما ینفقون» [۷].

[صفحه ۲۰]

این جنگ، دانشگاه بزرگ و آزمایشگاه عظیمی برای بسیاری از مسایل اخلاقی و اجتماعی بود، آزمونی بود برای کشف معانی یک رشته از آیات تا به امروز، که در هاله‌ای ابهام باقی مانده بود.

قرآن مجید می‌فرماید: «و ما کان المؤمنون لینفروا کافه فلولاً نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقوها فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون» [۸].

همه افراد با ایمان نمی‌توانند کوچ کنند، جز از هر طائفه‌ای گروهی کوچ می‌کنند تا عمیقانه دین را بیاموزند و پس از بازگشت، قبيله خود را بترسانند شاید آنان نیز بترسند.

این آیه در سیاق آیات جهاد وارد شده است. از این جهت باید گفت، یک بعد از ابعاد این آیه مربوط به جهاد می‌باشد البته نه تمام ابعاد آن.

اکنون سؤال می‌شود که آیات شرکت در جهاد مایه «تفقه فی الدین» می‌شود؟

البته پاسخ این سؤال مثبت است و شاهد زنده آن همین نبرد حق علیه باطل در غرب و جنوب کشور است، در تمام این جبهه‌ها قدرت ایمان و امدادهای غیبی، هدایت‌ها و راهنمایی‌های غیر مترقبه، بالاخره استواری حق و ناپایداری باطل مجسم گردید و یک بعد از ابعاد این آیه که چندان مورد توجه مفسران نبود، به منصفه ظهور رسید. و تمام رزمندگان آیات الهی را از نزدیک مشاهده کردند، و بر استواری ایمان و عمق شناخت آنان به مسایل دینی، افزود.

مقام شهید در پیشگاه پروردگار

شایسته بود، در برابر این ایثارگری و فداکاری که دیده تاریخ، کمتر نظیر آن را مشاهده کرده است ارباب قلم و دانش و هنر، بر

ضبط این حوادث از طریق فیلم و اسلاید، روزنامه و کتاب، همت گماردند، و دین خود را بر این جوانان گلگون کفن که

[صفحه ۲۱]

در یک دست قرآن و در دست دیگر سلاح به دست دارند اداء کنند.

خوش بختانه بخشی از این کار انجام گرفته و به عنوان سند عظمت اسلام و انقلاب ملت ایران بر تارک اعصار و قرون و جبین تاریخ ملت مسلمان این مرز و بوم، ثبت گردیده است. تو گویی این گروه با این عمل به ندای گوینده شعر زیر، پاسخ گفته‌اند:

هان اهل قلم، قلم تفنگ است امروز

بر گیر سلاح خود، که جنگ است امروز

برخیز که بی بهانه، سنگر گیریم

در خانه به هر بهانه، ننگ است امروز

چنان که لازم بود «مقام و موقعیت شهید در پیشگاه پروردگار» و بحث‌های کلامی و اخلاقی و اجتماعی و فقهی مربوط به شهید و مباحث مربوط به جهاد و دفاع در کتابی مورد بحث و بررسی قرار گیرد و در اختیار جانبازان راه حق گذارده شود خوش بختانه این وظیفه به وسیله دانشمند ارجمند و خطیب گرانمایه جناب آقای سید مجتبی ذاکری دامت برکاته که از فضلا و نویسندگان متعهد حوزه علمیه مشهد مقدس است، جامه عمل پوشید و با قلمی روان و اسلوبی بس بدیع مباحث یاد شده به رشته تحریر در آمد و سرانجام آن را به پیشگاه ملت شهید پرور ایران و رهبر عظیم الشان و ابر مرد تاریخ، استاد بزرگوار حضرت آیه‌الله العظمی امام خمینی دام ظلّه الوارف تقدیم داشته است.

نگارنده به نوبه خود مراتب تقدیر و سپاس خود را به محضر نویسنده گرامی تقدیم داشته و موفقیت روزافزون مؤلف را از خداوند بزرگ خواهان است و مطالعه و بهره گیری از کتاب را به جوانان غیور و متعهد توصیه می نماید.

قم حوزه علمیه پانزدهم آذر ماه ۱۳۶۱ برابر بیستم صفر المظفر

۱۴۰۳ روز اربعین سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیه السلام

جعفر سبحانی

[صفحه ۲۳]

پیشگفتار

انسان تا وقتی که در خانه و کاشانه خویش زندگی می کند، و در کوچه و بازار برای تهیهی امرار معاش زندگی با مردم سر و کار دارد، با افکار مختلفی رو به رو می شود که این افکار غالباً در محور مادیات دور می زند؛ گرچه جامعهی اسلامی ما ایرانیان از یک رشد عقلی و انسانی و اسلامی خاص برخوردار است که نظیرش را در تمام ملت‌های جهان کمتر می توان یافت.

با وجود این، چون بر اثر نیاز به کالاهای روزمره‌ی زندگی تا حدودی مادیات بر افکار مردم اثر می‌گذارد و هر کسی را به نحوی به خود مشغول می‌کند؛ لذا هر کسی در شعاع محدوده زندگی خود، فکر می‌کند و سخن می‌گوید.

در مقابل این افکار قدمی فراتر می‌نهیم و سری به جبهه‌های جنگ حق، علیه باطل می‌زنیم و رزمندگان اسلام را که در مرزهای مملکت اسلامی ما ایران و حزب الله لبنان علیه دشمنان اسلام و قرآن می‌جنگند، از نزدیک زیارت می‌کنیم و به روحیه و افکارشان برخورد می‌کنیم، می‌بینم در آن میدان نبرد در آن صحرای پر آتش و خون، در زیر سلاح‌های مدرن و مخرب دشمن، آن چنان روح وحدت و انسجام و صفا و صمیمیت در بین آن‌ها حکمفرما و آن چنان یار و یاور هم هستند، و آن چنان برای اسلامشان و برای مملکتشان به امر رهبر عزیزشان امام خمینی مدظله (که به حق

[صفحه ۲۴]

فرمان رهبرشان فرمان ولی عصر امام زمان ارواحنا فدا است) عشق می‌ورزند و جان خویش را نثار می‌کنند که برای شهادت در راه خدا از هم دیگر سبقت می‌گیرند.

به راستی می‌توان گفت زندگی اگر هست همان است که آن‌ها دارند نه ما، زیرا وقتی که روح صفا و ایمان در جامعه‌ای زنده شد و هر کس دیگری را از دیدگاه محبت و ایمان نگریست، و ذهن خود را از تمام مفاسد اخلاقی و عیوب نفسانی پاک کرد، آن وقت است که هر چه را می‌بیند به آن عشق می‌ورزد و با هر که سخن می‌گوید از آن لذت می‌برد.

رزمندگان ما که در جبهه‌های جنگ می‌رزمند چنین حالتی را دارند، آن‌ها همه نسبت به هم عشق می‌ورزند و یکدیگر را دوست دارند، آن‌ها دل‌هاشان از همه کینه‌ها و خود پسندی‌ها پاک است آن‌ها دنیا در نظرشان کوچک است و آخرت بزرگ، چرا این طور هستند؟

برای این که وقتی در میدان جنگ هدف فقط خدا بود و نابودی حکومت طاغوت و استقرار حکومت قرآن منظور بود، آن وقت است که میدان جنگ چنان روحانیت و معنویت خاصی پیدا می‌کند، که نورانیت و عظمت خدا در آن جا مشاهده می‌شود، آن وقت است که سرباز اسلام در جبهه‌های جنگ تصفیه و خالص می‌شود، ساخته می‌شود، بنده خاص خدا می‌شود، دنیا در نظرش کوچک، و آخرت در نظرش بزرگ جلوه می‌کند، دلش از خانه و کاشانه‌اش کنده می‌شود زن و فرزندش را فراموش می‌کند او چیز دیگری را می‌بیند که همه چیز در مقابل او هیچ است، و او خداست.

او جلوه خدا را در جبهه‌های جنگ می‌بیند، نه در خانه و کاشانه خویش، لذا معجون‌وار می‌جنگد تا شربت شهادت را بنوشد و به لقای محبوبش واصل شود، برای خاطر همین است که جبهه رفته‌ها دل از جبهه نمی‌کنند وقتی که از جبهه بر می‌گردند و به شهر و دیارشان باز می‌آیند و چند روزی می‌مانند خسته می‌شوند، کسل می‌شوند، دلشان می‌خواهد زود به جبهه برگردند؛

[صفحه ۲۵]

عثمان بن مظعون از پیغمبر اکرم سؤال کرد دلم می‌خواهد به گردش و سیاحت بپردازم، کوه نوردی کنم، این کار از نظر اسلام چه صورت دارد؟ پیغمبر فرمود: این کار را نکن همانا سیاحت و گردش اتمم جنگ و جهادست.

شما بنگرید به این رزمندگان اسلام که از جبهه‌های جنگ بر می‌گردند و به شهر و دیارشان باز گردند همه‌شان در شهر و دیارشان احساس دل‌تنگی می‌کنند دلشان آن جاست دلشان می‌خواهد زود به جبهه برگردند لذا افرادی که یک مرتبه به جبهه رفته‌اند در

رفتن به جبهه از دیگران بیشتر شتاب زده‌اند، به جبهه می‌روند مرتبه دوم و مرتبه سوم و چهارم و پنجم آخر یا شهید می‌شوند و یا مجروح می‌گردند چرا چنین است؟
برای آن که آن‌ها در جبهه‌ها عاشق خدا شده‌اند و جلوه خدا را در آن‌جا دیده‌اند مانند پروانه‌ای می‌مانند که خود را باید به شمع بزنند و بسوزند و به حق واصل شوند.

یکی از رزمندگان اسلام از جبهه جنگ، برای همسرش نامه‌ای فرستاده و در آن نامه چنین می‌گوید: همسر عزیزم می‌خواهم از سفر برایت سخن بگویم که دیده‌ها و خاطرات آن اصلاً از مقوله‌ی لفظ و کلام نیست که بتوان گفت یا نوشت، بلکه هر یک حالتی است شگفت و عمیق و ملکوتی که با چشم مادی نتوان آن را دید بلکه باید خود در آن سیر و سلوک و حالت بود، تا بتوان با دیده بصیرت آن را دید و احساس کرد.

سخن از عشق است و عاشقی، پرواز به سوی ملکوت، پرواز از این تن خاکی، پرواز از این بند و قفس دست و پاگیر زندگی، پرواز از همه وابستگی‌های مادی و زمینی، پرواز به سوی تنها معشوق و تنها معبود، یگانه مقصد و مقصود، که اگر نبود اجل معین الهی، روح انسان حتی چشم بر هم زدنی آرام نمی‌گرفت، و پر می‌کشید، و پران می‌گشت و به سوی معشوقش پرواز می‌کرد.

چنین قفس نه سزای من خوش الحانست

روم به روضه‌ی رضوان که مرغ آن چمنم

[صفحه ۲۶]

این کتاب (مقام شهید) محصول مطالعاتم در پیرامون مقام (شهید و جهاد است) که از کتب معتبره‌ی، و مآخذ صحیحه، توأم با آیات قرآنی و روایت معصومین علیهم‌السلام، با مبانی فقهی که منطبق با فتاوی فقهای اسلام است تهیه و تنظیم نمودم و شما خوانندگان عزیز را به مسائلی که مورد نیازتان می‌باشد آشنا ساخته و شهید را در ابعاد گوناگونش معرفی نموده است این کتاب مطالبش به رزمندگان و شهدا و جانبازان جبهه‌های ما علیه عراق محدود نیست زیرا ما تا ظهور ولی عصر عجل الله تعالی فرجه شریف، باید برزیم و به جنگیم و جهاد کنیم و شهید و جانباز تقدیم اسلام کنیم لذا مطالب این کتاب برای همیشه زنده است تمام رزمندگان و خانواده‌های شهدا و جانبازان در هر کجایی که هستند نیاز به مطالعه این کتاب دارند.
کتاب را به پنج بخش تقسیم نمودیم:

بخش اول مربوط به شهادت است از قبیل این که شهادت چیست؟ شهید کیست؟ به چه کسی در اسلام شهید می‌گویند؟ آیا شهید غسل و کفن دارد؟ آیا دست زدن به بدن شهید غسل مس میت دارد؟ آیا شهدای ما که در جبهه‌های جنگ شهید می‌شوند مانند شهدای صدر اسلامند؟ - چگونه شهدا زنده‌اند مگر غیر از شهدا بعد از مرگ زنده نیستند؟ و غیر این‌ها.

بخش دوم مربوط به جهاد است: از قبیل: - تعریف جهاد - اقسام جهاد - کدام قسم از اقسام جهاد مربوط به زمان پیغمبر و امام است و کدام قسم آن مربوط به زمان غیبت است؟ - فرق بین جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی چیست؟ - آداب جنگ در اسلام - چرا ما می‌جنگیم - جنگ در ماه‌های حرام و غیر این‌ها.

بخش سوم مربوط به زندگی بعد از مرگ است: - از قبیل این که روح پس از خروج از بدن به کجا می‌رود؟ - آیا در عالم برزخ تکامل وجود دارد، یا نه؟ - آیا بهشت و دوزخ، در عالم برزخ هست، یا نه؟ چگونه اعمال و کردار ما در آن جا مجسم می‌شود؟ و

غیر این‌ها.

[صفحه ۲۷]

بخش چهارم مربوط است به اشعار علمی و عرفانی بعضی از شعرای ایران که درباره حماسه‌های رزمندگان اسلام و مقام شهید سروده‌اند، در خاتمه اشعاری در قیام سرور شهیدان حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام آورده شده تا خاتمه مسگگ گردد. بخش پنجم مربوط است به احکام دفاع تحریرالوسیله رهبر کبیر انقلاب امام خمینی رضوان الله تعالی علیه.

[صفحه ۳۱]

شهادت

دنیای امروز بشریت را به کجا می‌برد؟

اشاره

ما سخن خود را با حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شروع می‌کنیم، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: من اراد علما و لم یزدد هدی لم یزدد من الله الا بعدا. [۱۷]. آن کس که علم و دانش بیاموزد ولی دانشش توأم با هدایت و انسانیت نباشد چیزی جز دوری از خدا بر معلومات خویش نیفزوده است.

از سال ۱۸۸۰ میلادی تاکنون علم و صنعت در دنیا جلوه خاصی پیدا کرده و جهان هر روز شاهد خبر تازه‌ای در مورد اختراعات و اکتشافات تازه‌ای شده که در تاریخ سابقه نداشته است. انسان امروز با نور دانش خود بسیاری از زوایای تاریک طبیعت و جهان را روشن کرده و بر اعماق دریاها حکومت می‌کند، به طرز زندگی، موجودات دریایی پی برده و آن‌ها را در پایین‌ترین اعماق اقیانوس‌ها دیده و چگونگی حیات و تولید نسل و صید جانوران یکدیگر را، مشاهده و مطالعه نموده است.

انسان امروز کهکشان را در رصد خانه‌ها با دستگاه‌های مجهز به تلسکوپ‌های قوی کشف کرده و فاصله‌های اجرام جوی را اندازه‌گیری نموده و کم و بیش از اوضاع با عظمت جهان آگاه گردیده است.

[صفحه ۳۲]

انسان امروز از کره‌ی خاکی خارج شده و قدم به کره ماه و دیگر کرات آسمانی نهاده و در جو به پرواز در آمده است. انسان امروز به کمک علم تشریح، بدن خود را با قیچی جراحی پاره پاره نموده و اعضای فاسد و معیوب آن را از بدن خارج نموده و با عمل‌های جراحی، انسان را از مرگ حتمی نجات بخشیده است، ولی این سؤال پیش می‌آید که انسان با همه‌ی این پیروزی‌ها و پیشرفت‌هایی که از ناحیه‌ی علم و صنعت کسب کرده، چرا در اداره‌ی زندگی خود سرگردان و حیران است؟ چرا تا کنون نتوانسته خود را اداره کند، و زندگی را بر مقیاس عقل و امنیت اجتماعی پیاده کند؟ چرا انسان امروز نتوانسته جرائم و

جانیات و درنده خوئی را از محیط زندگی خود محو و نابود سازد؟ چه شده است که انسان امروز با این ترقی و پیشرفتی که در سایه علم و دانش نموده، آن قدر دچار اضطراب و وحشت شده که هر آن آینده‌ی خود را با این سلاح‌های آتش‌زا و مخرب در معرض نابودی و زوال می‌بیند؟ و به آینده‌ی تاریک بسیار پرخطر جلو می‌رود، حتی آن آرامش و اطمینانی که در زندگی درندگان و جانوران وجود دارد در انسان متمدن و پیشرفته‌ی امروز وجود ندارد؟

فروید، روانکاو اتریشی می‌گوید:

«مگر نه این است که ما از نسل‌های سابق جلوتر افتاده‌ایم و به کمال نزدیک‌تر شده‌ایم مگر نه این است که گوش ما از پشت جدار تلقن مکالمات قاره‌های بعید را می‌شنود و چشم‌هایمان از پشت عدسی تلسکوپ، میلیاردها ستاره را، رصد نموده و نظاره میکند و به وسیله میکروسکوپ در یک قطره آب دنیایی از حرکت و حیات می‌بیند، مگر این صدای ما نیست که در یک لحظه بسیار کم به نقاط دور دست جهان می‌رسد یا در صحنه‌ی سیاهی برای همیشه ضبط می‌شود؟ مگر طیاره‌های غول پیکر نیستند که ما را با سرعتی آن چنان که اسلافمان از تصور آن عاجز بودند به مقصد می‌رسانند؟ پس چرا با این همه

[صفحه ۳۳]

ترقیات و پیشرفت صنعت و تکنیک، سعادت بشر تأمین نشده و آلام درونیش تسکین نیافته است؟
چرا روح انسان از درک کیفیت و لذت مظفریت‌های خویش محروم است؟
علت این عدم تعادل چیست؟ و ریشه‌ی این درد روحی کجا است؟! [۱۸].

بدون تردید انسان با آزادی شهوت و لالابالی‌گری و بی‌بندوباری و پیروی از هوای نفس و خواهش‌های نفسانی و خودپرستی و به کار بردن تمام نیروها در پیشرفت امور اقتصادی و بهره‌برداری از منابع طبیعی و اشباع غرایز حیوانی و زیر پا گذاشتن فضایل اخلاقی و نادیده گرفتن برنامه‌های مذهبی، سرانجام رو به زوال و نابودی است.

انسان متمدن امروز مشکلات بزرگی در زندگی برای خود درست کرده و سر راه زندگی برای نابودی خود، دامی نهاده که خواه و ناخواه بدان خواهد افتاد و نجات و خلاصی از آن برایش بسیار دشوار است.

این تمدن غلط امروزی انسان را بر ضد خویش برانگیخته، قسمت مهمی از نیروی علم و صنعت را در راه مسابقه‌ی تسلیحاتی به جریان انداخته و کشورهای پیشرفته را وادار نموده است که هر چه بیشتر سلاح‌های مخرب و مرگبار، بسازند، و خود را برای نابود کردن انسان‌های دیگر مجهز نمایند و به غریزه‌ی مرگ و تخریب پاسخ دهند.

انسان امروز مانند درندگان با درنده‌خویی و کشتار می‌خواهد به زندگی خود ادامه دهد، در جهان درندگان، حاکم زور و قدرت است، و حافظ امنیت حیوان، چنگال و دندان او است، اما در انسان حاکم، عقل و منطق است، و حافظ امنیت و آرام‌بخش محیط او عدل و قانون و ضامن سعادتش، حس وظیفه‌شناسی و شرافت انسانی

[صفحه ۳۴]

است، مسابقه‌ی تسلیحاتی و ازدیاد بیش از حد سلاح‌های مدرن و مخرب، شرافت انسان را نابود کرده و او را به حیوانات جنگل نزدیک نموده و هر لحظه به فکر است برای زنده بودن و زندگی بهتر و آسایش خود، دیگران را استثمار کند، و در صورت مخالفت، بکشد و بسوزاند و نابود کند!!! و به خیال خامش می‌خواهد با ایجاد وحشت و درگیری در زندگی دیگران آسوده و

راحت زندگی کند. زهی تصور باطل زهی خیال محال!

دکتر آدولف هوره نویسنده‌ی کتاب (بشریت مضطرب) در یکی از روزنامه‌های آلمان چنین نوشته است:

«چهار هزار میلیارد دلار هزینه مسابقات تسلیحاتی جهان در ده سال آینده است! چرا جهان به خود نمی‌آید و چرا این پول‌ها را صرف آموزش و پرورش و مبارزه با فقر و گرسنگی نمی‌کند؟ آیا به راستی نمی‌توان با این پول‌ها فکر جنگ را از ذهن بشر خارج نمود؟ چرا بشر بیدار نمی‌شود؟ چرا شب و روز فکر و ذکرش این است که خود را برای جنگ آماده کند، اگر تمدن به این ترتیب پیش رود سقوط ارزش‌های اخلاقی حتمی خواهد بود، در جهان کنونی هزینه‌ی تسلیحات خیلی بیش از هزینه آموزش عمومی است، سازمان ملل می‌گوید: هزینه‌ی متوسط یک سرباز در سال، ۷۸۰۰ دلار، و هزینه متوسط آموزش سالانه یک کودک از ۱۰۰ دلار تجاوز نمی‌کند! این چه جهانی است؟ چرا نشسته‌ایم و کاری برای نجات بشر انجام نمی‌دهیم؟!» [۱۹].

در سال ۱۹۸۵ میلادی ملل جهان در حدود هشتصد بلیون دلار صرف تسلیحات نظامی کرده است و این مبلغ معادل ۲ بلیون دلار در روز، صد میلیون دلار در ساعت، ۵ / ۱ میلیون دلار در یک دقیقه، بیست و پنج میلیون دلار در هر ثانیه می‌باشد. هزینه کلی تسلیحات نظامی ۸۰۰ بلیون دلار مبلغ هنگفتی است این رقم معادل کل

[صفحه ۳۵]

درآمد و ناخالص ملی تمام کشورهای است که نیمی از فقیرترین انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند. [۱۲].

انسان امروز به جای خودآگاهی و خودشناسی و پی‌بردن به ارزش‌های معنوی و فضایل اخلاقی و به جای ایثار و گذشت و فداکاری و ایجاد محبت و دوستی و فضایی پر از مهر و عاطفه و هم‌دردی، کارش به جایی رسیده که بر اثر تفوق‌جویی و توسعه‌طلبی نسبت به هم‌بدین و بدگمان شده است و از هجوم و تجاوز یکدیگر ایمنی ندارد. از این رو به سلاح‌هایی هر چه قوی‌تر مسلح شده است، خویشتن را با چنگال‌هایی درنده‌تر و دندان‌هایی برنده‌تر از حیوانات، مجهز کرده تا از تعرض رقیبان خود در امان باشد. غافل از آن که سرانجام این چنگال‌های درنده و این دندان‌های برنده، دامن‌گیر خودش خواهد شد.

امروز در کشورهای پیشرفته جهان، عده‌ی زیادی از مهندسی‌ن و متخصصین و تکنیسین‌های تحصیل کرده و دانشمند با حقوق و مزایای زیادی مشغول مطالعه و کاوش برای بهتر ساختن سلاح‌های مدرن و مخربند که زودتر مردم را نابود کنند و آبادی‌ها را ویران سازند، و مردم را از خانه و کاشانه خویش آواره نموده، سرانجام جهان را نابود و به ویرانه‌ای مبدل سازند!! از سال ۱۸۰۰ میلادی که تمدن جدید شروع شد و دانشمندانی هم چون توماس، ادیسون، انیشتین، برانلی، تامسن، زیپلین، فردریک ژولیو و آلفرد نوبل و دیگر از مخترعین و مکتشفین، جهان را با اختراعات و اکتشافات خود جلوه‌ی تازه‌ای دادند و

[صفحه ۳۶]

به زندگی فصل نوی بخشیدند به قدری جهان به آیین مذهبی و مکتب آسمانی و احکام و دستورات پیامبران الهی بدین و بی‌اعتنا شدند که تمام توجه خود را به جهان ماده و شئون مادی معطوف داشتند، معنویات را از یاد بردند و ایمان را ناچیز شمردند، تعالیم الهی را بی‌ارزش پنداشتند، بعضی به قدری در این راه تندروی کردند و بی‌پروا سخن گفتند که در برابر جهان علم و صنعت، در اروپا، خداپرستی را ارتجاع و دین را خرافات و تقوی را کهنه پرستی و اخلاق را موهومات خواندند، بر اثر این گناه بزرگ و

نابخشودنی فضیلت و شرافت از بین رفت و انسانیت سرکوب گردید، اخلاق و ارزش‌های انسانی بر باد رفت، رفته رفته بشر به طغیان و فساد گرائید، لابی‌الگیری و بی‌قید و بی‌بندی رایج شد به طوری که روان‌شناسان و جامعه‌شناسان اروپا و آمریکا از نسل آینده نگرانند و آینده را تاریک می‌بینند.

مجله نسل نو - سال ۳، شماره ۷، ص ۱۸ - به نقل از مجله آمریکایی چنین می‌نویسد:

از سال ۱۹۶۶ تا سال ۱۹۷۱ در مدت ۵ سال جمعیت آمریکا به نسبت پنج درصد افزایش پیدا کرده انتظار می‌رفت جرائم نیز به همین نسبت افزایش نیابد ولی در طول این پنج سال میزان جرم و جنایات ۷۳ درصد بالا رفته مقایسه بین سال ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به درجه‌ی تکان دهنده‌ای رسید به طوری که در سال ۱۹۶۰ در هر ۶ دقیقه یک سرقت روی می‌داد ولی در سال ۱۹۷۰ در هر ۹۱ ثانیه تجاوز به عنف و اجبار از هر ۳۴ دقیقه یک فقره به ۱۴ دقیقه رسید.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که آیا تمدن جدید، آینده‌ی جهان را چگونه پیش‌بینی می‌کند و با قدرت اسلحه و تکنیک بدون در نظر گرفتن عدالت و انسانیت و بدون توجه به حقوق اجتماعی انسان‌های محروم چگونه می‌تواند توازن و تعادل نظام زندگی مردم جهان را حفظ کند؟ خود دانشمندان غرب از این وضع به صدا درآمده‌اند.

[صفحه ۳۷]

دکتر الکسیس کارل دانشمند معروف فرانسوی در کتاب انسان موجود ناشناخته چنین می‌گوید:

امروز ملل بزرگ دموکراسی جهان با مسئله مهمی که با موجودیت آنان سر و کار دارد روبرو هستند و ما به خوبی در می‌یابیم که در مقابل تمام آرزوها و توقعاتی که انسانیت از تمدن جدید داشته است، این تمدن هنوز از عهد پرورش مردان فکور و شجاعی بر نیامده است که بتواند او را به نسبت عظمت رسالتی که ساخته‌ی مغز ایشان است تکامل نیافته‌اند. مخصوصاً ضعف فکری و اخلاقی و جهالت زمامداران، آینده‌ی تمدن ما را به خطر تهدید می‌کند [۱۳].

در جای دیگر می‌گوید:

محققان جماعات مللی که تمدن در آن‌ها به اوج کمال خود رسیده زودتر مضمحل می‌شوند و بازگشت آنان به سوی بربریت آسان‌تر انجام می‌گیرد زیرا بدون دفاع در برابر محیط نامساعدی که علم برای آن‌ها ایجاد نموده است زندگی می‌کنند در حقیقت تمدن امروزی ما نیز مانند اسلاف خود به خاطر دلایلی که هنوز به خوبی نمی‌شناسیم محیطی ایجاد کرده است که ادامه زندگی در آن غیرممکن می‌نماید اضطراب و تیره‌ورزی ساکنین شهرهای بزرگ معلول تشکیلات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مخصوصاً انحطاط شخصی آن‌هاست و در واقع قربانی عقب افتادگی علوم زیستی از علوم مادی گشته است [۱۴].

آلکسیس کارل درباره مکتب‌های مادی چنین می‌گوید:

انسانی که هدف اصول انقلاب کبیر فرانسه است و انسانی که در رؤیاهای مارکس و لنین باید اجتماع آینده را به پا سازد هر دو غیرواقعی است بنابراین به نظر می‌رسد محیطی را

[صفحه ۳۸]

که ما با کمک علم در پیرامون خود ایجاد کرده‌ایم در خور ما نیست زیرا به طور اتفاق و بدون شناسائی کافی سرشت و توجه به طبیعت آدمی ایجاد شده است [۱۵].

علی علیه‌السلام درباره دنیاپرستان می‌فرماید:

«أقبلوا علی جیفه قد افتضحوا بآكلها و اصطالحوا علی حبها و من عشق شیئا اعشى بصره و امراض قلبه فهو ينظر بعین غیر صحیحه و یسمع بأذن غیر سمیعۀ قد خرقت الشهوات عقله و اماتت الدنیا قلبه و ولت علیها نفسه فهو عبد لها و لمن فی یده شیء منها حیثما اقبلت اقبل علیها لا یتزجر من الله یزاجر و لا یتعظ منه بواعظ» [۱۶].

دنیاپرستان هم چون درندگان هستند که وقتی به لاشه مرداری رسند با هم به جنگ و ستم برخیزند، و برای خوردنش رسوایی به پا کنند، از طرف دیگر در محبتش با هم هم‌آهنگی و سازش کنند.

آری کسی که عاشق چیزی باشد (مخصوصا عاشق مقام و خودپرستی باشد) چشمش کور گردد (به طوری که غیر از مقام و خودپرستی) جایی را نبیند و قلبش مریض شود (و از درک تقوی و فضیلت باز ماند) چنین انسانی با دیده ناسالم می‌نگرد، و با گوشی ناشنوا می‌شنود، این برای آن است که شهوت‌ها و میل‌های نفسانی عقلش را حیران و سرگردان نموده است. این حیوان انسان‌نما بنده‌ی دنیاست و بنده‌ی کسی است که چیزی از دنیا را در دست دارد هر جا که مقام دنیا در آن جا نباشد او هم از آن جا دور می‌شود. و هر کجا که دنیا روی آورد، او هم به آن جا روی می‌آورد، او هیچ وقت از پرهیز دادن از طرف خدا پند نمی‌گیرد و به اندرز مردان خدا آگاه نمی‌شود.

حال ببینیم قرآن مجید ریشه تمام این بدبختی‌ها و بیچارگی‌ها را در چه می‌داند؟

[صفحه ۳۹]

اصولا از نظر قرآن مجید چه عواملی باعث این ستمگری‌ها و فسادها و جنایت‌ها می‌شود؟
قرآن مجید ریشه تمام بدبختی‌ها و جنایت‌ها را ناشی از (خدا فراموش کردن و به خود پرداختن) می‌داند.
«و من أعرض عن ذکرى فان معیشة ضنکا» [۱۷].

بشر را ذکر حق از یاد رفته

ز باطل زندگی بر باد رفته

به جان هم فتاده نسل آدم

همه جنگ است و خونریزی دمام

«و لا تکنونوا کالذین نسوا الله فأنساهم أنفسهم أولئک هم الفاسقون» [۱۸].

شما از آن گروه می‌باشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم به کیفر این گناه بزرگ آن‌ها را به دست فراموشی سپرد (تا خود ندانند که چه می‌کنند و چه هدفی در زندگی دارند).

آن‌ها منحرف از حق و انسانیت شدند لذا در دنیا سرگردان و گرفتار شدند.

مثنوی می‌گوید:

آنچه مطلوب جهان بد در میان

هم تو داری بازجو، از خود نشان

من عرف زان گفتم، شاه اولیاء
عارف خود شو، که بشناسی خدا

باز مثنوی گوید:

صد هزاران فضل داند از علوم
جان خود را می‌نداند، آن ظلوم

داند او خاصیت هر جوهری
در بیان جوهر خود چون خری

تو همی دانی یجوز و لا یجوز
خود ندانی که یجوزی یا عجوز

قیمت هر کاله میدانی که چیست؟
قیمت خود را ندانی زاحمقی است

سعدها و نحسها دانسته‌ای
ننگری سعدی تو، یا ناشسته‌ای

[صفحه ۴۰]

جان جمله علمها این است این،
که بدانی من کیم در یوم دین

آن اصول دین ندانستی ولیک
بنگر اندر اصل خود کو هست نیک

از اصولیت اصول خویش به

که بدانی اصل خود، ای مرد چه

در مناجات حضرت داود خداوند چنین می‌فرماید:

و فی اخبار داود علیه‌السلام یا داود أبلغ اهل ارضی انی حبیب من احبنی و جلیس من جالسنی و مونس لمن آنس بذکری و صاحب لمن صاحبنی و مختار لمن اختارنی و مطیع لمن اطاعنی ما احبنی احد اعلم ذلك یقینا من قلبه الا قبلته لنفسی و احیته حیوة لا یتقدمه احد من خلقی من طلبنی بالحق وجدنی و من طلب غیری لم یجدنی فارفضوا یا اهل الارض ما انتم علیه من غرورها و هلموا الی کرامتی و مصاحبتی و مجالستی و مؤانستی و انسوا بی او انسکم و اسارع الی محبتکم. [۱۹].

ای داود پیام مرا به اهل زمین برسان و به آنان بگو، خدا فرموده است من کسی را دوست دارم که مرا دوست بدارد و هم‌نشین کسی هستم که با من هم‌نشین باشد. انس با کسی دارم که انس و الفت با یاد من گرفته باشد و همراه کسی هستم که با من همراه باشد، اختیار می‌کنم کسی را که مرا اختیار کرده و اجابت می‌کنم دعای کسی را که مطیع من باشد، هرگز کسی مرا دوست نداشته که بدانم دوستی او از روی یقین باشد مگر آنکه او را برای خود برگزینم، و به او حیاتی می‌دهم که کسی از خلق من به آن حیات زندگی نکرده باشد، هر کس مرا واقعا طلب کند مرا می‌یابد و کسی که غیر مرا طلب کند مرا نخواهد یافت، الی اهل زمین عشق و محبت دنیا را از دل رها سازید، و فریب مکر آن را نخورید، و به لطف و کرم من روی آرید و با من انس و الفت بگیرید زیرا کسی که با من الفت گرفت مونس او خواهد بود و به سوی محبت او می‌شتابم.

[صفحه ۴۱]

بهترین انسان

در بحث گذشته گرفتاری‌ها و مشکلات زندگی انسان‌ها را بیان کردیم، و گفتیم ریشه تمام بدبختی‌ها و گرفتاری‌ها ناشی از (خدا فراموشی و خودبینی است) این بحث در مقام شناخت بهترین انسان‌ها است که کدام گروه از انسان‌ها گرامی‌ترین و شریف‌ترین انسان‌ها می‌باشند، آن انسان ارزشمندی، که الگو برای دیگران است کدام انسان است؟

قرآن مجید درباره شناخت بهترین و ارزشمندترین انسان‌ها می‌فرماید:

«ان أكرمکم عندالله أتقاکم»، همانا گرامی‌ترین و شریف‌ترین شما در پیشگاه خدا باتقواترین شما است.

حال ببینیم از صدر اسلام تاکنون انسان‌های متعهد و مسئولی که وظیفه خود را از همه بهتر در پیشگاه خدا انجام داده‌اند کدامند؟ آیا ملت رزمنده‌ی ما هم از نظر تعهد به اسلام مثل مسلمانان صدر اسلامند؟ البته ما که نبوده‌ایم در صدر اسلام که از نزدیک احوال و کردار مسلمین صدر اسلام را مشاهده کنیم، تا آن‌ها را با ملت رزمنده و فداکارمان مقایسه کنیم، تا ببینیم کدام فداکارترند، ولی حدیثی را از یکی از کتب معتبره نقل می‌کنیم که در آن حدیث ارزش و مقام این ملت مسلمان فداکار و رزندگان عزیزمان ارزیابی شده است.

حدیث در کتاب شریف «کمال الدین و تمام النعمه» تألیف مرحوم شیخ صدوق است شیخ صدوق در مقدمه می‌گوید: این کتاب را به دستور ولی عصر ارواحنا له الفداء نوشتم در آنجا حدیثی از امام زین‌العابدین علیه‌السلام نقل می‌کند:

قال علی بن الحسین علیه‌السلام یا اباخلد: ان اهل زمان غیبتہ القائلون بامامته و المنتظرون لظهوره من اهل کل زمان لان الله تبارک و تعالی اعطاهم من

[صفحه ۴۲]

العقول و الافهام و المعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة و جعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله بالسيف أولئك المؤمنون حقا و شيعتنا صدقا و الدعاء الى الله سرا و جهرا. [۲۰].

امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ای اباحالد همانا مردمی که در زمان غیبت ولی عصر علیه السلام به سر می‌برند، و اعتقاد به امامت ولی عصر علیه السلام دارند و انتظار ظهورش را می‌کشند از مردم هر زمانی بهترند زیرا خداوند به آنان چنان عقل و فهم و معرفتی عطا کرده که غیبت امام زمان در نزد آن‌ها به منزله‌ی حضور و مشاهده است (گویا در حضور امام زمان می‌باشند). خداوند آن‌ها را در آن زمان به منزله‌ی مجاهدین صدر اسلام قرار داده که با شمشیر در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با دشمن می‌جنگند حقیقتا آن‌ها ایمانشان خالص و شیعیان راستین ما هستند، آن‌ها هستند که دعوت کننده‌اند مردم را به سوی دین خدا در آشکارا و پنهانی. شما ای رزمندگان اسلام، ای شهدای عزیز، ای ملت مسلمان غیور ایران، از این حدیث شریف به خود بیایید، مگر نه این است که امام زین العابدین علیه السلام فرمود: آن‌ها هستند که مردم را در آشکارا و پنهان به سوی دین خدا دعوت می‌کنند. ای شهدای عزیز و ای ملت عزیز ایران مگر شما چنین نیستید؟ الان همه مردم دنیا را به اسلام واقعی شما متوجه کرده‌اید و همه را به اسلام، شما دعوت می‌کنید. ای شهدای عزیز، درود خدا بر شما باد که با خون پاکتان چه کردید و چه می‌کنید شما بودید که با خود مقدستان درخت اسلام را آبیاری کردید.

آری این دین مقدس اسلام که مسئول سعادت و خوشبختی و ضامن آسایش و رفاه جامعه است در وقتی می‌تواند مردم را به سوی تعالی و تکامل پیش ببرد، که فداکاری و جانبازی در راهش زیاد واقع شود، و عاشقانه در راه پیاده شدن احکامش جانبازی شود و به فرمایش رهبر انقلاب امام خمینی قدس سرهم دشمن حاضر نیست که مملکت

[صفحه ۴۳]

اسلامی، و نظام جمهوری اسلامی در مملکت ما مستقر شود زیرا او از اسلام می‌ترسد او از اسلام سیلی خورده است دشمن می‌داند که اگر نظام جمهوری اسلامی در ایران مستقر شود و مردم لذت فرهنگ اسلامی را بچشند، به زودی سراسر دنیا را اسلام فرا خواهد گرفت و تمام محرومین و مستضعفین جهان، به آغوش اسلام باز خواهند گشت آن وقت برای استرداد حق مشروع خود علیه دشمن قیام خواهند نمود دیگر تن به زیر بار ظلم و جنایت و جنایتکاران نخواهد داد و در مقابل آن‌ها سر تعظیم فرود نخواهند آورد. آری استقرار حاکمیت جهانی اسلام بر دوش سپاه اسلام استوار است، آن‌ها ایند که حافظ استقرار حکومت عدل اسلامی در جهانند، با تلاش آن‌هاست که اشعه‌ی تابناک اسلام به زودی جهان گیر خواهد شد، برای همین است که تمام دست‌های ابرقدرت‌ها برای ضعف و نابودی سپاه اسلام به کار می‌رود و گروه منافقین و دشمنان اسلام را در داخل کشور به تزویر و تخریب و آتش‌سوزی وادار می‌کنند تا در جبهه‌های حق علیه باطل ارتش اسلام نتواند از بیرون راندن دشمنان اسلام از مملکت اسلامی ایران، کاری از پیش ببرد.

قرآن وعده نصرت به رزمندگان اسلام داده

اینجاست که رزمندگان اسلام با الهام از فرهنگ اصیل اسلامی و با یاری خداوند متعال باید با تمام توان و قدرت بر دشمن بتازند و

جلو روند، هیچ وقت ترس در دل راه ندهند دشمن را کوچک ببینند و کمک و قدرت خدا را در خود بزرگ، در این صورت خداوند چنان رعب و وحشتی در دل دشمن می‌اندازد که دشمن با آن ساز و برگ نظامی که دارد نخواهد توانست در مقابل سربازان اسلام مقاومت کند. قرآن مجید در همه وقت به سپاه اسلام این مژده‌ی فتح و پیروزی را داده است:

[صفحه ۴۴]

«کم من فئه قليلة غلبت فئه كثيرة باذن الله» [۲۱].

چه بسا جمعیت کمی از مسلمین با ایمان بر گروه کثیری از دشمن پیروز می‌گردد.

خداوند به پیغمبر اکرم خطاب می‌کند:

«يا أيها النبي حرض المؤمنين على القتال ان يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مئتين و ان يكن منكم مئة يغلبوا ألفا من الذين كفروا بأنهم قوم لا يفقهون» [۲۲].

ای پیامبر، مسلمانان را ترغیب به جهاد کن زیرا بر اثر اعتماد به خدا و عشق به شهادت در راه خدا بیست نفرتان بر دویست نفر از کفار غلبه می‌کنید و صد نفرتان بر هزار نفر کفار نمی‌دانند که مسلمین چه هدفی دارند که این چنین عاشقانه می‌جنگند. در آیه بعد خداوند متعال می‌فرماید:

«فان يكن منكم مئة صابرة يغلبوا مئتين و ان يكن منكم ألف يغلبوا ألفين باذن الله والله مع الصابرين».

اگر صد نفر صابر و شکیبا باشید با یاری و خواست خدا بر دویست نفر و اگر هزار نفر باشید بر دو هزار نفر پیروز می‌شوید، همانا خداوند با صابران است.

این آیه شریفه نشان می‌دهد که رزمندگان اسلام باید در جبهه‌های جنگ و جهاد در راه خدا برای پیروزی بر دشمن عجله نکنند، صبر داشته باشند، از خداوند نصرت را طلب کنند. [۲۳].

آری وقتی که سپاه اسلام ایمانش به خدا کامل باشد قلبش در جنگ آرام است و با عشق و علاقه می‌جنگد و می‌خروشد و می‌رزمند. او جلو خود را می‌بیند هرگز به پشت سرش فکر نمی‌کند، او به فکر خانه و لانه نیست، او دست از زن و فرزندانش

[صفحه ۴۵]

کشیده و برای خاطر خدا همه را نادیده گرفته، او می‌داند خود نباشد زن و فرزندانش بی‌کس و بی‌یاور نیستند؛ یاورشان خداست، نگهدارشان الله است، او جان به خدا تسلیم کرده و کسانش را هم به او سپرده لذا پیروز است چون می‌داند نصرت خدا با اوست: «ان تنصروا الله ينصركم و يثبت أقدامكم»، خدا فرموده: چون دین خدا را یاری می‌کنید خدا هم شما را یاری می‌کند و شما را ثابت قدم و استوار در حوادث رویدادهای زندگی نگه می‌دارد.

ای رزمندگان اسلام بدانید شما پیروزید چه بکشید و چه کشته شوید، اگر بکشید و پیروزمندانه برگردید (که خواهید پیروز شد بیاری خدا انشاءالله) چه بهتر و اگر هم کشته شدید شهیدید و چه بهتر که انسان مرگش با شهادت در راه خدا توأم شود.

شهید

چه نام مقدسی است؛ نام شهید، چه قدر زیباست نام شهید؛ چرا این نام مقدس برای هر کسی میسر نمی‌گردد؟ مگر شهید چه کرده

است که این قدر در خور تحسین و ستایش قرار گرفته؟ چرا شهید این قدر مقام و منزلت دارد و این قدر ثواب و پاداش عظیمی را در پیشگاه خداوند متعال به خود اختصاص داده که دیگران لایق این مقام نیستند؟ آری این مقام و منزلت برای آن است که شهید با خون خویش درخت اسلام را آبیاری کرده و جان خویش را فدای اسلام و میهن اسلامی نموده، او در وقت رفتن به جبهه، تمام ما سوی الله را پشت سر افکنده و مانند رهبر عزیزش امام حسین علیه‌السلام فریاد می‌زند:

من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله ناکثا عهده مخالفا لسنة رسول الله صلی الله علیه و آله فلم یغیر علیه بقول و لا عمل کان حقا علی الله ان یدخله مدخله.

هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام می‌کند و

[صفحه ۴۶]

سنت پیغمبر را از بین می‌برد، در برابر او سکوت کند و مخالفت نکند، بر علیه‌اش قیام نکند باید در انتظار این باشد که بزودی مستحق هر گونه ذلت و بدبختی خواهد شد، و سرانجام به بردگی و اسارت ستمکاران روزگار، مبتلا خواهد شد.

قیام و مبارزه علیه ستمکاران و جباران روزگار، راه حسین و راه عاشقان حسین و راه پیروان خط سرخ حسین است راه رزمندگانی است که با یزیدهای زمان، هم چون امام حسین علیه‌السلام با یزید، می‌جنگند ارتشی که پیوندش حسینی است، مکتبش حسینی است، قیامش حسینی است، تا جان در بدن دارد باید با ستمکاران روزگار به جنگد زیرا رزمندگان اسلامی که با این هدف می‌جنگند و کشته می‌شوند، مسلم بدانند که جزء هفتاد و دو تن کربلای حسینند. [۲۴].

آیا انسانی که برای خدا دست از زن و فرزند برمی‌دارد، و از جان و مالش دست می‌کشد و در هوای سرد زمستان و گرمای تابستان در میان سنگرها زیر رگبار تیر و مسلسل و توپ و خمپاره دشمن مقاومت می‌کند، و از حمله‌ی دشمن آنی در امان نیست و مثل کوه مقاوم برای زندگی من و شما ایستادگی می‌کند، می‌جنگد تا کشته شود، آیا او شهید نیست؟ آیا او در خور تحسین و تمجید پیامبران و فرشتگان الهی نیست؟

آن جوان با ایمانی که در سنگر کربلای جنوب ایران می‌رزمید و می‌کوشید و هر وقت صدای غرش توپ و مسلسل دشمن خاموش می‌شد از فرصت استفاده می‌کرد، قلم به دست می‌گرفت، شعر می‌نوشت و به من و شما خطاب می‌کرد، چنین می‌گفت:

ما جان به خدا دادیم تا زنده شما باشید

بر خاک مزار ما یکدم به دعا باشید

چون شمع وجود ما قربان شما گردید

روشنگر شمع ما شاید که شما باشید

[صفحه ۴۷]

از پیچ و شکنج دهر، نومید نباید شد
مردانه در این میدان با شور و نوا باشید

یک روز اگر آئید بر خاک مزار ما
قرآن خدا خوانید، مشغول دعا باشید

آری شهید شمع است او می سوزد و می گدازد، نور می دهد و روشنایی می بخشد و ما را حیات جاودانه می بخشد اگر شهید نتابد و نرزد و با صدای الله اکبرش دشمن را بر خاک هلاکت نیفکند ما چگونه آرامش و آسایش خواهیم داشت؟ این آسایش من و شما همه‌اش در پرتور نور شمع وجود اوست.

چه خوب تشبیه کرده پروین اعتصامی شهید را به شمع و ما را بشاهد.

می گوید: شخصی در دل شب در پرتو نور شمع، خیاطی و گلدوزی می کرد، می برید و می دوخت و در و دیوار کار گاهش را زینت می داد به هنر خویش، او به خود می بالید خطاب به شمع کرد و گفت: من دارای چنین هنری هستم که در و دیوار از هنر من زینت یافته، تو چه کردی؟ شمع در پاسخ گفت: همه‌ی این هنرهایی که برشمردی از پرتو نور من است اگر من روشنایی بتو نمی بخشیدم تو هیچ کاره بودی.

شاهد

شاهدی گفت به شمعی که امشب
در و دیوار مزین کردم

دیشب از شوق نخفتم یک دم
دوختم جامه و بر تن کردم

کس ندانست چه سحر آمیزی
به پرند از نخ و سوزن کردم

تو بگرد هنر من نرسی
ز آنکه من بذل سر و جان کردم

پاسخ شمع

شمع خندید که بس تیره شدم
تا ز تاریکیت ایمن کردم

پی پیوند گهرهای تو بس
گهر اشک بدامن کردم

گریه‌ها کردم چون ابر بهار
خدمت آن گل و سوسن کردم

[صفحه ۴۸]

سوختم از سوختن خویش از آنک
سوختم جامعه و بر تن کردم

تا فروزنده شود زیب و زرت
جان ز روی و دل از آهن کردم

خرمن عمر من ار سوخته شد
حاصل شوق تو خرمن کردم

کارهایی که شمردی بر من
تو نکردی همه را من کردم

[صفحه ۴۹]

شهادت در راه خدا

اشاره

اگر ما به خواهیم تمام رویدادهای بزرگی که در تاریخ زندگی به وجود آمده و در صفحات تاریخ ثبت شده مشخص کنیم و آنها را ارزیابی کنیم هیچ کدام از آنها ارزشمندتر و با اهمیت‌تر از مسئله شهادت نیست.

شهادت تنها یک مسئله از خودگذشتگی و فداکاری نیست، بلکه شهادت عبارت است: از خودگذشتگی و فداکاری توأم با بیدار کردن و زنده نمودن تمام افراد انسان‌ها از حالت خفتگی و بی‌توجهی، لذا شهید به واسطه‌ی شهادتش خون در رگ و پیوند افراد

مرده و خفته اجتماع تزریق می‌کند و آن‌ها را زنده و بیدار می‌سازد.

تعریفهای زیادی بزرگان و دانشمندان برای شهادت کرده‌اند که ما به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. شهادت عبارت است از پایان دادن به زندگی طبیعی برای دفاع از ارزش‌های حیات انسانی و معمولی جامعه.
۲. شهادت عبارت است از مشخص نمودن ملاک و میزان و الگو برای زندگی دیگران و بیان این که دیگران که می‌خواهند زندگی کنند، بدون آن ملاک و میزان نخواهند توانست دارای حیات و زندگی شرافتمندانه باشند.
۳. شهادت عبارت است: از پایان دادن به فروغ درخشان زندگی در کمال،

[صفحه ۵۰]

هوشیاری و آزادی برای رسیدن به هدفی که آن هدف والاتر و بهتر از زندگی طبیعی دنیاست. [۲۵].

۴. شهادت عبارت است: از سوختن و شعله‌ور شدن در آتش عشق الهی برای ایجاد زمینه‌ی حکومت عدل اسلامی در جهان، تا سعادت و خوشبختی جامعه در راه وصول به آن فراهم گردد. شهادت مقام و منزلتی است که مولی امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن را برای خود و فرمانده لشکرش مالک اشتر، آرزو می‌کند، در نامه‌ای که برای مالک می‌فرستد، در پایان نامه چنین می‌فرماید:

أَنْ يَخْتَمَ لِي وَ لَكَ بِالسَّعَادَةِ وَ الشَّهَادَةِ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

 خداوند پایان زندگی من و تو را به سعادت و شهادت قرار دهد زیرا بازگشت همه‌مان بسوی اوست. و چه بهتر که بازگشتمان در راه خدا توأم گردد.

ائمه‌ی اطهار علیه‌السلام در دعاهای روزهای ماه مبارک رمضان به ما دستور داده‌اند که با خدای خود چنین مناجات کنیم:

ان تجمل اسمی فی السعده و روحی مع الشهداء و احسانی فی علیین.

خدایا اسم مرا در زمره‌ی سعادتمندان قرار ده و روحم را با شهداء محشور کن و کارهای نیکم را در ملاء اعلی قرار ده. شهادت یک مقام و منزلت خاصی است در نزد خدا، که هر کس، لیاقت آن را نخواهد داشت و هر انسان موحد و خداپرستی فیض شهادت نصیبش نخواهد شد.

زیرا شهادت مخصوص بعضی از اولیاءالله است نه همه‌ی اولیاءالله، لذا امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه فرمود: ان الجهاد باب فتحه الله لخاصة أولیائه، جهاد دری است که خدا آن را به روی بعضی از اولیاءالله گشوده نه همه‌ی آن‌ها.

قرآن مجید می‌فرماید جهاد در راه خدا مخصوص آن دسته‌ای از مؤمنین است که

[صفحه ۵۱]

دنیا را به آخرت فروخته‌اند و دل از دنیا بریده‌اند، و برای خدا از همه چیز کشیده‌اند: «فلیقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیاء الدنیا و بالآخرة». [۲۶].

به خاطر این است که مجاهد فی سبیل الله تمام هدف و مقصد خود را سیر و سلوک الی الله قرار می‌دهد و فقط در جبهه‌ها خدا را می‌بیند و بس و بغیر خدا به هیچ چیزی توجهی ندارد بدین جهت است که رزمندگان اسلام در جبهه‌های جنگ یک حالت جذبه و عشق و شوری دارند که این حالت را هیچ انسانی در تمام دوران عمرش ندارد؛ آن صفا و شور و عشق الهی است که دل از جبهه‌های جنگ نمی‌کنند و علاقه به بازگشت به شهر و دیار خویش را ندارند.

یکی از رزمندگان اسلام از جبهه‌ی جنگ نامه‌ای به همسرش می‌فرستد و در آن نامه چنین می‌گوید: همسر عزیزم می‌خواهم از سفری برای سخن بگویم که دیده‌ها و خاطرات آن اصلاً از مقوله‌ی لفظ و کلام نیست که به توان گفت و یا نوشت بلکه هر یک حالتی است شگرف و عمیق و ملکوتی، که با چشم مادی نتوان آن را مشاهده کرد بلکه باید خود در آن سیر و سلوک و حالت بود تا بتوان با دیده‌ی بصیرت آن را دید و احساس کرد سخن از عشق است و عاشقی پرواز بسوی ملکوت پرواز از این تن خاکی پرواز از این بند و قفس دست و پاگیر زندگی پرواز از همه‌ی وابستگی‌های مادی و زمینی، پرواز بسوی تنها معشوق و تنها معبود، یگانه مقصد و مقصود، که اگر نبود اجل معین الهی، روح انسان حتی چشم بر هم زدنی آرام نمی‌گرفت و پر می‌کشید و پران می‌گشت و بسوی معشوقش پرواز می‌کرد: لولا اجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفه عین شوقا الی الثواب و خوفا من العقاب.

آری عاشقان دل‌باخته‌ای که همواره فریاد بر می‌آورند اگر قانون حاکم بر هستی سبب این نمی‌شد که روح بلند پرواز من در قفس تنگ خاکی تن، برای مدتی معین

[صفحه ۵۲]

بماند، من این قفس تنگ خاکی را می‌شکستم و به اندازه مدت یک دیده بر هم زدن آن روح بلند پرواز من در این قفس تنگ تن، درنگ نمی‌کرد زیرا:

حجاب چهره‌ی جان میشود غبار تنم
خوش آن دمی که از این چهره درفکنم

چنین قفس نه سزای من خوش الحانست
روم بروضه‌ی رضوان که مرغ آن چمنم [۲۷].

استجاب دعا در جبهه‌های جنگ

یکی از بهترین موقعیت‌ها برای استجاب دعا جبهه‌های جنگ است وقتی که لشکر اسلام در جبهه‌های جنگ علیه دشمن می‌جنگند رزمندگان اسلام دعا کنند که دعایشان مستجاب می‌شود. در حدیثی که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شده فرمود در چهار مورد، دعا را غنیمت شمارید؛ یکی وقت تلاوت قرآن کریم دوم وقت اذان، سوم موقع ریزش باران، چهارم موقع برخورد لشکر اسلام با لشکر کفر که آماده است لشکر اسلام برای جهاد و شهادت [۲۸].

استجاب دعای عمرو بن جموح

استجاب دعای عمرو بن جموح صحابی را شنیده‌اید که چگونه دعای این شهید بزرگوار مستجاب شد و شتری که جنازه‌اش را بر او بار کردند از آوردن به مدینه امتناع کرد.

عمرو بن جموح از اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و از شهدای احد بود، از ناحیه پا آسیب دیده بود می‌لنگید، نمی‌توانست

خوب راه برو، چهار پسر داشت که با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ احد شرکت کرده بودند، همچنین برادر خانمش، عبدالله بن عمرو

[صفحه ۵۳]

بن حرام انصاری (پدر جابر بن عبدالله انصاری صحابی معروف) در جنگ شرکت داشتند خویشانش او را از رفتن به جنگ منع کردند، گفتند تو مردی هستی اعرج، می‌لنگی نمی‌توانی خوب راه بروی، بنابراین جهاد بر تو واجب نیست برگرد، وانگهی پسرانت و برادر خانمت در جنگ شرکت کرده‌اند تو را کافی است، گفت چرا نروم، پسرانم به بهشت بروند و من پیش شما بمانم؟! هرگز نخواهم ماند باید بروم، همسرش هند می‌گوید وقتی که شوهرم از خانه بیرون آمد و درب منزل رسید دست به دعا برداشت و گفت:

اللهم ارزقني الشهادة و لا تردني الى اهلي؛

خدایا به من شهادت را روزی فرما و مرا به خانه‌ام برنگردان.

از خانه خارج شد به بعضی از خویشانش رسید، به او گفتند کجا می‌روی؟ گفت بسوی بهشت، امیدوارم که امروز با همین پای لنگم داخل بهشت شوم، هر چه اصرار کردند که برگردد، نشد آمد پیش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: اما انت فقد عذرک الله و لا جهاد علیک، خدا عذر تو را پذیرفته است جهاد بر تو واجب نیست. گفت یا رسول الله میل دارم که منم جزء سربازان اسلام باشم. رسول خدا رو به خویشانش کرد، فرمود:

لا علیکم ان لا تمنعوه لعل الله یرزقه الشهادة فخلوا علیه فقتل.

شما او را از آمدن به میدان نبرد باز نندارید شاید خدا شهادت را برای روزی فرموده بگذارید بیاید، آمد به میدان نبرد آن قدر جنگید تا شهید شد.

از صحنه‌های مهیج حملات جانانه‌ی این مرد، این بود که او با پای لنگش حمله می‌کرد و می‌گفت آروزی بهشت را دارم، یکی از پسرانش پشت سرش حرکت می‌کرد آن قدر این پدر و پسر جنگیدند تا هر دو به درجه شهادت رسیدند پسر دیگر او نیز به نام عبدالله او هم شهید شد [۲۹].

[صفحه ۵۴]

همسرش هند به احد آمد شهیدان و عزیزان خود را از روی خاک برداشت و بر شتر بست رهسپار مدینه شد تا آنان را در مدینه به خاک سپارد، این زن که شوهر و برادر و فرزند شهید خود را به مدینه می‌برد در بین راه به زنان رسول خدا رسید که برای خبر یافتن از حال رسول خدا رهسپار احد شده بودند و سخت نگران و پریشان بودند.

یکی از زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله به این شیر زن که از احد می‌رسید گفت: چه خبر داری؟ گفت خبر خوشی دارم رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده است و سالم و دیگر هر مصیبتی که پیش آمده باشد در مقابل این نعمت بزرگ، کوچک است.

سپس گفت خبرهای خوش دیگری هم از احد آورده‌ام و آن این است که خدا کسانی که از مردان با ایمان ما را به افتخار شهادت سرفراز فرمود دیگر آن که «ورد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا و کفی الله المؤمنین القتال و کان الله قویا عزیزا». [۳۰].

مردم کافر، با خشم و ناراحتی بازگشتند و کاری از پیش نبردند، خدا مؤمنان را از میدان جنگ نجات داد، و خدا صاحب قدرت و عزت است.

از او پرسیدند که بار شتر چه داری؟ گفت: برادرم و پسر و شوهرم به شهادت رسیده‌اند، و اینک پیکر پاکشان را به مدینه می‌برم [۳۱].

او مهار شتر را در دست داشت و به سوی مدینه می‌کشید، اما شتر به زحمت راه می‌رفت زنی از زنان رسول خدا گفت لابد بار شترت سنگین است که راه نمی‌رود؟

هند در پاسخ گفت این شتر بسیار نیرومند است و می‌تواند بار دو شتر را بردارد و ناچار علت دیگری دارد، زیرا هر موقع روی آن را به سمت مدینه بر می‌گردانم به زحمت راه می‌رود و زانو بر زمین می‌زند هند تصمیم گرفت به احد برگردد و پیامبر

[صفحه ۵۵]

را از جریان آگاه سازد، او با همان شتر و اجساد شهداء به احد آمد، وضع راه رفتن شتر را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد، پیغمبر فرمود: هنگامی که شوهرت از خانه بیرون آمد و به سوی میدان رفت از خدا چه خواست؟ هند عرض کرد شوهرم رو بدرگاه خدا کرد و گفت، خدایا مرا به خانه‌ام باز نگردان! پیغمبر فرمود علت این امتناع شتر روشن شد، دعای شوهرت مستجاب شد، خداوند نمی‌خواهد این جنازه به سوی خانه‌ی (عمرو) برگردد، بر تو لازم است که هر سه جنازه را در این سرزمین (احد) به خاک بسپاری بدان که این سه نفر در بهشت در پیش هم خواهند بود.

هند در حالی که اشک از گوشه چشمانش می‌ریخت از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست نمود که از خداوند بخواهد که او نیز پیش آن‌ها باشد [۳۲].

پیغمبر دستور داد، کشتگان را جمع کردند، و نماز برایشان گذارد، و آن‌ها را دفن کرد عبدالله بن عمرو بن حرام را با عمرو بن جموح چون در کنار سیل گاه قرار گرفته بودند وقتی که سیل آمد و قبر ایشان را آب برد عبدالله را دیدند که دست بر جراحت خویش نهاده چون دست او را برداشتند، خون از جای جراحت بدنش جاری شد، لاجرم دست او را به جای خود گذاشتند، جابر گفت بعد از بیست و شش سال پدرم را در قبر بدون تغییر جسد یافتیم، گویا پدرم در خواب بود و علف حرم (اسپند) را که بر روی ساقهایش ریخته بودند تازه بود [۳۳].

رزمندگان اسلام که در جبهه‌های حق علیه باطل می‌جنگند از یک نوع الهامات خاص غیبی برخوردارند، آن‌ها غالباً احساس می‌کنند که شهادت نصیبشان می‌شود همان بانگ الهی که در گوش دلشان نواخته می‌شود الهام بخش آن است که شهید خواهند شد این الهامات غیبی هم برای رزمندگان مسلمان صدر اسلام بوده و هم

[صفحه ۵۶]

برای رزمندگان ما.

در اینجا چند نمونه از الهامات غیبی برای شهادت که نصیب رزمندگان صدر اسلام و نصیب رزمندگان مان شده و می‌شود می‌آوریم، تا مقام شهدا برای ما بهتر شناخته شود که آن‌ها همه‌شان مورد لطف و عنایت پروردگارند.

هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با گروهی از مسلمین، لشکر اسلام را در جنگ موته تا (ثنیة الوداع) مشایعت نمودند در آنجا مشایعت کنندگان به سربازان اسلام برسم همیشگی گفتند (دفع الله عنکم و ردکم سالمین غانمین) یعنی بخواست خدا همتان صحیح و سالم با غنائم جنگی باز گردید، عبدالله بن رواحه فرمانده لشکر در پاسخ آنان این شعر را خواند:

لکنی اسأل الرحمان مغفرة
و ضربته ذات قرع تقذف الزبدا

یعنی من از خدا آمرزش می‌طلبم، و ضربات شکننده که کف‌های خون از آن بریزد بر دشمن فرود خواهم آورد.
در شعر دیگرش چنین گفت:

حتى يقال اذا مروا علی جسدی
ارشده الله من غاز و قد رشدا

یعنی وقتی دیگران قبر یا نعش به خون آغشته مرا ببینند، سربازی و جانبازی مرا تحسین نموده و در حق من دعا کنند [۳۴].
از این دو بیت شعر، فهمیدند که به عبدالله الهام شده که او در این جنگ شهید می‌شود همین طور هم شد.
هنوز لشکر از جنگ موته به مدینه برنگشته بود، و خبر شهادت عبدالله بن

[صفحه ۵۷]

رواحه را مسلمانان برای مدینه نیاورده بودند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیدند در حالی که چشمانش پر از اشک است، فرمود: عبدالله بن رواحه با دو سردار بزرگ اسلام، جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه در موته شهید شدند. [۳۵].

حفظه (غسل الملائكة)

حفظه جوانی بود که بیست و چهار سال از عمرش بیشتر نگذشته بود، روزی که جنگ احد واقع شد شب آن روز، عروسی حفظه بود، هنگامی که ندای جهاد در گوش حفظه طنین‌انداز شد متحیر شد، که آیا شب را بماند و نزد همسرش باشد یا آنکه فوراً به صفوف لشکر اسلام بپیوندد و دست از عروسی بکشد، متحیر شد، چه کند؟ آمد پیش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا یک شب را در مدینه بماند و فردای آن شب خود را به میدان جنگ برساند. آیه بر پیغمبر درباره‌ی اجازه خواستن حفظه نازل شد.

«ان الذین یستأذنونک أولئک یرؤنوا الله و رسوله فاذا استأذنونک لبعض شأنهم فأذن لمن شئت» [۳۶].

کسانی که از تو (پیامبر) اجازه می‌گیرند افرادی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، هرگاه (مؤمنی) برای کارهای خصوصی، از تو اجازه گرفت به هر کس خواستی اجازه بده.

پیامبر او را یک شب برای انجام مراسم عروسی اجازه داد، بامداد آن روز پیش از آنکه غسل جنابت کند، به سوی میدان جنگ آمد

وقتی خواست از در منزل بیرون آید اشک در دیدگان نوعروس که از ازدواج او جز یک شب نگذشته بود، حلقه زد و

[صفحه ۵۸]

درخواست نمود که چند دقیقه صبر کن، او چهار نفر مرد را که بواسطه‌ی داشتن عذری در مدینه مانده بودند و نمی‌توانستند به جنگ بروند، گواه گرفت که دیشب میان من و شوهرم عمل زناشویی انجام گرفته و اگر فرزندی از من منعقد شد از حنظله خواهد بود، حنظله از منزل بیرون رفت، عروس رو به آن چهار نفر نمود گفت دیشب در خواب دیدم که آسمان شکافت و شوهرم داخل آن شد سپس شکاف بهم آمد، من از این خواب احساس کردم که جان شوهرم به سوی آسمان بالا خواهد رفت و شربت شهادت را خواهد نوشید [۳۷].

اینجاست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

والذی نفسی بیده لغدوة فی سبیل الله و روحه خیر من الدنیا و ما فیها [۳۸].

قسم به آن کسی که جانم در دست اوست کسی که به جنگ در راه خدا می‌رود یا باز می‌گردد، بهتر است برای او از دنیا و آنچه که در دنیا است.

سخن درباره شهدای عزیز انقلابان

من از خانواده‌ی محترم شهداء عذر می‌خواهم که دو مورد را درباره الهامات غیبی نسبت به شهادت شهداء آوردیم بیشتر نیآوردیم زیرا تمام شهداء قبل از شهادتشان چنین حالتی را دارند.

گرچه ما نمی‌توانیم واقعا فداکاری و جانبازی این سربازان اسلام را در قالب خاصی پیاده کنیم و برشته تحریر در آوریم آنچه که برای ما گفته می‌شد و می‌شنیدیم و می‌خواندیم از حماسه و جانبازی و فداکاری سربازان صدر اسلام بود که برای اسلام آن‌ها چه کردند، تاریخ تکرار نشده بود تا درباره‌ی فداکاری و جانبازی شهدای ما برای اسلام بحث شود اما از وقتی که انقلاب جمهوری اسلامی در ایران به رهبری ابر مرد تاریخ، نایب الامام، خمینی کبیر قدس سره به وجود آمد آن چنان در جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها

[صفحه ۵۹]

مردم مسلمان متعهد انقلابی ایران، برای اسلام فداکاری و جانبازی کردند و می‌کنند که تاریخ صدر اسلام را زنده کردند و هر یک از رزمندگان ما نیز همانند عمرو بن جموح‌ها و حنظله‌ها و حبیب بن مظاهرها و مسلم بن عوسجه‌ها هستند که تاریخ حماسه و شجاعت آن‌ها را در راه حفظ اسلام برای نسل‌های آینده به مردم جهان معرفی خواهد کرد به قول شاعر:

تاریخ چیست صفحه‌ای از عالم بزرگ

امروز با بزرگی عالم برابر است

چون این بحث درباره آگاهی و الهام شهید از شهادتش می‌باشد، خواستیم دو نمونه هم از شهدای عزیزمان را بیاوریم تا مردم جهان بدانند که این عزیزان چه فداکاری‌هایی برای اسلام عزیز کردند و می‌کنند.

یکی شهید غلامعلی پیچک فرمانده سپاه پاسداران قسمت غرب کشور، و دیگر شهید سروان علی اکبر شیروودی است نام این دو شهید نه برای آن است که سایر شهداء از این قاعده مستثنی هستند خیر: بلکه همه شهدای ما همچون غلامعلی پیچک‌ها و محسن چریک‌ها و سروان شیروودی‌ها، و سرگرد کشوری‌ها هستند. فعلا شرح زندگی این دو شهید بزرگوار را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم زیرا مشت نمونه خروار است.

شهید غلامعلی پیچک

غلامعلی پیچک فرمانده سپاه پاسداران، در بازی دراز و دشت ذهاب و گیلان غرب و سومار بود، مادرش می‌گوید غلامعلی در سال ۳۸ به دنیا آمد پسری فهمیده و دانا بود، پیش از انقلاب شب‌ها گاهی تا ساعت ۳ بعد از نصف شب به انتظارش بودیم تا به خانه بیاید شب و روز نه خواب داشت و نه خوراک، برای انقلاب زحمت می‌کشید انتظار شهادتش را از همان سال‌های اول انقلاب داشتیم، دو سال در کردستان بود یک دفعه ۵ تیر به دستش خورد او را آوردیم به او گفتم به فکر خانواده و

[صفحه ۶۰]

زن و زندگی باش، به من گفت هیچی نمی‌خواهم. مادرش می‌گوید غلامعلی واقعا فعال بود به وجود چنین فرزندی افتخار می‌کنم نه یک بار زیارت حضرت عبدالعظیم توانستم با او بروم و نه جای دیگر، حتی یک عکس با هم نداریم سه چهار ماه طول می‌کشید تا او یک تلفن به ما می‌کرد و احوالپرسی و صحبت می‌کرد و دوباره تا سه چهار ماه دیگر از او خبری نداشتیم. روزهای پیروزی انقلاب بود، که به امر مبارک امام حساب ۱۰۰، مردم برای خانه‌سازی جواهرات و پول می‌دادند من به علی گفتم مادر من چیزی ندارم که بدهم علی در جواب گفت مادر، مرا که داری، بده.

سخنی از برادرش

برادرش درباره غلامعلی چنین می‌گوید برادرم غلامعلی واقعا عاشق فراگیری علوم اسلامی بود زود ادبیات عربی را از قبیل مبادی العربیه و سایر کتب صرف و نحو آموخت و تا حدودی هم به مسایل فقهی وارد بود شب‌ها مرتب به کلاس درس اصول عقائد و تفسیر قرآن شرکت می‌کرد در این زمینه با این که من هم در همان کلاس‌ها پا به پای او بودم گوی سبقت را از ما گرفت. زندگی معنوی او هم به این صورت بود، همیشه روزهای جمعه روزه می‌گرفت و آن زمان به عملگی می‌رفت با این که کارهای زیادی بلد بود، اما برای خودسازی به عملگی می‌رفت جالب این بود که درآمد کارهای عصر و روز جمعه‌اش را برای خودش جمع نمی‌کرد به بچه‌هایی می‌داد که می‌خواستند کتاب بخرند یا احتیاج داشتند، در دوران تحصیلش در دانشگاه که در رشته انرژی اتمی درس می‌خواند مدتی سرپرست انجمن اسلامی بود، با وجودیکه شرائط مادی او در آن رشته خیلی خوب می‌شد می‌توانست به آلمان برود اما قبول نکرد و عقب هدف مقدسش رفت.

نماز شب‌هایی که او می‌خواند، فراموش نمی‌شود غلامعلی را با این تعریفات

[صفحه ۶۱]

نمی‌توان شناخت هر کس او را از جنبه‌ای که با او زندگی می‌کرده می‌شناسد، یکی از این جنبه‌ها زندگی مشترک وی با همسرش می‌باشد که سراسر درس است.

همسرش می‌گوید

همسرش چنین تعریف می‌کند همان‌طور که مادرشان توضیح دادند تقریباً محرم سال گذشته بود که برنامه آشنایی ما برای ازدواج پیش آمد جلسه اول که با هم صحبت می‌کردیم سؤال‌هایی را مطرح کردند و قرارهایی را می‌گذاشتند، به من می‌گفت تو باید خود را برای یک زندگی آماده کنی که جای مشخصی ندارد اگر در ایران جنگ تمام شود کشورهای دیگری هست تا زمانی که من زنده هستم و در روی زمین جنگ بین حق و باطل وجود دارد، مطمئن باش که من نمی‌توانم در یک جا زندگی کنم، تو باید خود را برای یک زندگی آماده کنی که خوشی به صورت متداول در آن وجود ندارد، بلکه لذت‌های دیگری دارد و آن فداکاری است، گشت و گذار و... و مادیات در آن دخالتی ندارد.

یادم می‌آید که ۱۵ بهمن ۵۹ قرار بود برای عقد ازدواج، خدمت امام برویم اما آن روز امام سخنرانی داشتند و ما دیر رسیدیم قرار شد ۲۵ بهمن یعنی ده روز بعد دوباره به خدمت امام برسیم، او دیگر صبر نکرد همان موقع به جبهه رفت و نیمه شب ۲۴ بهمن یعنی یک روز قبل از روز معین به تهران آمد و با مادرش به منزل ما تشریف آوردند همین‌طور در جریان ازدواجمان که ۸ ماه بعد یعنی ۲۶ مهر امسال صورت گرفت ابتدا قرار بود که روز بیستم مهر برای انجام یک سری کارهای مقدماتی به تهران بیاید اما تلفن زد و گفت: دو روز بعد می‌آیم دو روز بعد هم نیامد، تلفن زد و گفت: روز بیست و چهارم می‌آیم به هر حال ساعت ۵ صبح روز بیست و ششم مهر که عصر آن روز می‌خواست با من ازدواج کند از جبهه به تهران آمد وقتی که آمد متوجه شدیم روز بیست و چهارم که قصد داشته به تهران بیاید اتومبیلشان در جاده چپ

[صفحه ۶۲]

می‌شود و دنده‌هایشان می‌شکند با وجود این هیچ کس در آن روز اخم به صورت ایشان ندید. از نظر اخلاقی در یک جمله‌ی خلاصه می‌توانم بگویم، او دارای خوبی‌ها بود، او همیشه کار می‌کرد و همیشه هم می‌گفت من هیچ کاری نمی‌کنم کسی نمی‌دانت که او فرمانده سپاه است هر کس از او می‌پرسید کجا هستی طوری جواب نمی‌داد که بفهمند در غرب کشور می‌جنگد خودش را به کسی نمی‌شناساند.

بعد از شهادتش عده‌ای فهمیدند که او چکاره بوده و دارای چه اخلاقی و خصوصیتی بوده، او قبل از انقلاب حدود سال ۵۵ بود که وارد کلاسهای تفسیر قرآن شهید شرافت، نماینده مردم شوشتر - که در جریان ۷۲ تن به شهادت رسید - شد برای کلاس اصول عقائد نیز از آقای مهندس و آقای کاظمی که از اساتید اصول عقائد و قرآن می‌باشند درس می‌گرفت در جلسات سری هفتگی که داشتیم بطور منظم شرکت می‌کرد و از کار پخش اعلامیه هم غافل نبود.

بخاطر دارم که برنامه ترور خسرو داد را آماده کرد و تمام طرح آماده شد و فقط اذن امام باقی ماند برای این کار خدمت نماینده امام رفتیم و تمام جوانب را بررسی کردیم ایشان با توجه به جوانب و عواقب کار، اجازه اجرای عملیات را ندادند و برادر پیچک بدون هیچ‌گونه اصراری طرح را لغو کرد.

یکی از هم‌زمانش چنین می‌گوید

یکی از هم‌زمانش درباره‌ی غلامعلی پیچک چنین می‌گوید: شهید غلامعلی دنیایی از خاطره‌ها باقی مانده که به یقین به علت نگنجیدن در قالب بیان، بسیار ناگفته خواهد ماند، یک بار در ده کیلومتری «بانه» هنگامی که تک و تنها فقط دو نفری گیر تعداد زیادی ضد انقلاب افتادیم در حالی که هیچ کس در آن شرائط حاضر به مبارزه نمی‌شد با رشادت غلامعلی موضع گرفتیم و دو نفری در حالی که با هیچ جا ارتباط نداشتیم

[صفحه ۶۳]

شروع به جنگیدن کردیم.

در طول درگیری خنده‌های غلامعلی مرا عصبانی می‌کرد و من به او می‌گفتم چطور در این موقعیت می‌توانی بخندی؟ او می‌گفت توکل بر خدا کن، این جوجه‌ها نمی‌توانند مقابل سربازان جندالله بایستند. و ما با شجاعت خارق‌العاده پیچک توانستیم از آن مهلکه جان سالم بدر ببریم.

او در یک درگیری در حالیکه ۳ گلوله خورده بود دائما این طرف و آن طرف می‌دوید و بچه‌ها را هدایت می‌کرد و تا رسیدن نیروی کمکی پس از حدود هفت ساعت درگیری دو گلوله دیگر هم خورد اما بعد از اینکه به «بانه» برگشتیم حاضر نشد او را به بهداری پادگان ببریم وی گفت من حالم خوب است به سایر بچه‌ها برسید.

اما در همین حال از شدت ضعف بیهوش شد و ما پیکر غرقه به خون و مدهوش او را به بهداری رسانیدیم.

غلامعلی پیچک از پدیده‌های استثنایی انقلاب اسلامی بود که در جهات مختلف ترکیه شده و خالص و پالایش شده بود، عجیب این که با این همه تلاش و زحمت شبانه روزی، نمی‌گذاشت حتی اندکی نامش در این طرف و آن طرف برده شود و در انجام رسالتش لحظه‌ای درنگ داشته باشد.

یکی از دوستانش می‌گفت در جلساتی که با ارتش داشتیم نظرات وی دقیقا صائب بود و در تمامی جلسات نماز جماعت که برقرار می‌شد شرکت می‌کرد و دعای بعد از نماز را همیشه او می‌خواند و در انتهای دعا می‌گفت: اللهم ارزقنا شهادة فی سبیلک سه بار این جمله را می‌گفت و بار سوم هم فریاد می‌کشید و بعد می‌گفت: اللهم رضا برضائک به هر صورت حدود ۴ یا ۵ ماه قبل بود که طرح عملیات طلوع الفجر ریخته شد و این طرح را خود پیچک به همراه یک برادر دیگر دادند تا آنکه بالاخره در روز بیستم آذرماه عملیات شروع شد.

[صفحه ۶۴]

هم‌زمش چنین ادامه می‌دهد

در این جا توضیح کوتاهی بدهم راجع به حالت روحی وی قبل از شهادتش شب قبل از عملیات بود که به اتفاق رفتیم و تمام نیروهایی که قرار بود شب، در عملیات شرکت کنند جمع و جور کردیم و برایشان صحبت شد.

برادر پیچک صحبتش را با این جمله شروع کرد ما امشب به جنگ صدام می‌رویم برای این که حقی را بر جهان ثابت کنیم، و آن حق این است که اسلام و سرزمین اسلامی ما مورد هجوم کفر و بیگانه واقع شده و ما برای اثبات این حق، راهی تنگه‌ی قاسم آباد می‌شویم.

آن شب از لحاظ روحی دقیقا می‌شد حالت شهادت را در چهره پیچک خواند به طوری که برای اولین بار من قبل از شروع عملیات احساس کردم که باید با او خداحافظی کنم در عملیات‌های قبل هرگز به این صورت نبود، عکس کوچکی از امام داشتم به او دادم، بوسیدم و در جیش گذاشت. بعد انگشترم را به دست او کردم و همدیگر را بوسیدیم و خداحافظی کردیم.

یکی از برادران پاسدار گردان قدر (گردان ۹) به نام برادر آرمیده که مدتی است شهید شده بود به خواب یکی از اقوامش می‌آید در حالی که در باغ زیبایی بوده به وی می‌گوید عکسی را برای من بفرستید و آن را به پیچک بدهید تا برایم بیاورد و به این ترتیب مسجل شده بود که پذیرش الهی ایشان را بدرگاه خودش، حتمی است. به هر صورت بعد از آن که شب را خواند چند لقمه غذا خورد و براه افتاد و در ماشین سرودها و دعا‌های مختلف خوانده می‌شد ساعت ۳ بامداد عملیات آغاز شد و در ساعت ۵ / ۱۲ ظهر آن روز با دو گلوله که به سینه و گردنش اصابت کرد به جمع شهداء، پیوست و روحش شاد و راهش مستدام باد [۳۹].

[صفحه ۶۵]

به این حدیث شریف توجه کنید تا مقام و منزلت شهداء را بهتر بشناسیم:

عن ابی حمزه الثمالی قال سمعت علی بن الحسین علیه السلام یقول ما من خطوة احب الی الله عزوجل من خطوتین خطوة یسد بها المؤمن صفا فی سبیل الله و خطوة الی ذی رحم قاطع. و ما من قطرة احب الی الله عزوجل من قطرتین قطرة دم فی سبیل الله و قطرة دمه فی سواد اللیل لا یرید بها عبد الا الله عزوجل [۴۰].

ابوحوزه ثمالی می‌گوید شنیدم از امام زین‌العابدین علیه‌السلام که فرمود هیچ قدمی برداشته نمی‌شود به سوی خدا، که بهتر باشد از دو قدم، یکی قدم مؤمنی که بوسیله صف بستنش در مقابل دشمن راه نفوذی دشمن را سد کند، و نگذارد دشمن به مملکت اسلامی نفوذ کند. دوم آن قدمی که برای اصلاح و پیوند دادن رحمی که قطع رابطه کرده است، برداشته شود، هم‌چنین نیست قطره‌ای محبوبتر بسوی خدا از دو قطره، یکی آن قطره خونی که در راه خدا ریخته شود، دوم آن قطره اشک چشمی که در دل شب، بنده‌ی محبوب خدا برای خدا بریزد.

حال می‌پردازیم به دومین شهید عزیز از شهدای انقلابمان و آن شهید سروان علی اکبر شیرودی است؛ شما خوانندگان عزیز از خواندن شرح حال زندگی این شهید بزرگوار، انقلاب روحی پیدا خواهید کرد و می‌فهمید که این شهدای عزیز ما در چه عالمی از مقامات معنوی هستند و ما در چه عالمی.

شهید شیرودی

شهید شیرودی می‌گفت در هنگام رفتن به مأموریت، حالت یک عاشق را دارم که به طرف معشوق می‌رود، و در هنگام بازگشت با وجود موفقیتیم غمگینم چون احساس می‌کنم هنوز آن طور که باید خالص نشده‌ام تا مورد قبول دعوت خدا قرار گیرم.

[صفحه ۶۶]

متن مصاحبه با خلبان شهید هوانیروز سروان علی اکبر قربان شیرودی که در مجله پیام انقلاب شماره سی و دوم ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ درج شده به این قرار است:

سؤال: بفرمایید تا کنون چند پرواز داشته‌اید، و تا به حال چند بار با خطر روبرو شده‌اید؟

جواب: بسم الله الرحمن الرحيم در حال حاضر اگر تعریف از خودم نباشد فکر می‌کنم بالاترین پرواز جنگ در دنیا را داشته‌ام و تا به حال ۳۶۰ بار از خطر گلوله‌های دشمن جان سالم بدر برده‌ام، و در حدود بیش از ۴۰ هلی‌کوپتر که من خلبان آن بوده‌ام تیر خورده که البته همه آن‌ها قابل تعمیر بوده و هم اکنون قابل استفاده‌اند.

در حال حاضر فکر می‌کنم بیش از هزار مأموریت انجام داده‌ام و آنچه که مسلم است قدرت خداست که تا به حال من زنده مانده‌ام، و امیدوارم تا روزی که اسلام به پیروزی کامل برسد زنده بمانم.

سؤال: وقتی که برای درهم کوبیدن مواضع دشمن، به شما مأموریت داده می‌شود چه احساسی دارید؟

جواب: وقتی که پرواز می‌کنم حالتی دارم که یک نفر عاشق به طرف معشوق خود می‌رود، و هر آن فکر می‌کنم که به معشوق خودم نزدیک می‌شوم آن آرزوی قلبی که دارم نزدیک می‌شوم وقتی که در حال برگشتن هستم هرچند که پروازم موفقیت‌آمیز بوده باشد، باز مقداری غمگین هستم، چون احساس می‌کنم هنوز آن طور که باید خالص نشده‌ام تا مورد قبول دعوت خدا بگیرم. (یعنی شهادت).

سؤال: در رابطه با فعالیت کلی برادران هوانیروز اگر توضیحی دارید، بفرمایید.

جواب: فعالیت کلی برادران ما در جبهه غرب در اثر هماهنگی است که با نیروهای دیگر مخصوصاً با سپاه داریم و من فکر می‌کنم بیشتر پیشرفت در جبهه غرب، مدیون همین هماهنگی سپاه و ارتش است و ما هم در عمل پشتیبانی آتش و پشتیبانی رساندن وسایل (آذوقه و مهمات) به برادران نظامی و سپاه را به عهده داریم،

[صفحه ۶۷]

کلا وظیفه هوانیروز و طبق قوانین بین‌المللی هوانیروز محدود بوده، اما برادران مؤمن ما در هوانیروز پا را فراتر گذاشته‌اند و تمام آن قوانین را به هم زده‌اند که خود آمریکا هم در تعجب مانده که این هلی‌کوپتر چقدر قدرت دارد؟ خود سازنده‌اش از این قدرت ناآگاه است.

سؤال: در رژیم گذشته چه محدودیت‌هایی داشتید که آن محدودیت‌ها اکنون برداشته شده است؟

جواب: ما در رژیم گذشته پرواز نداشتیم پروازهایی هم که بعضی از افراد انجام می‌دادند همه طبق استاندارد پروازهای آمریکا بود، که هیچ وقت موفق نبود و من باید بگویم وسیله‌ی مهم نیست مهم کسی است که می‌خواهد از آن وسیله، استفاده کند هوانیروزی که این عملیات را از خود نشان داده، فقط وسیله نبوده این فرد مؤمن بوده که پشت هلی‌کوپتر نشسته و این همه رشادت از خود نشان داده و امیدوارم با هماهنگی بیشتری همگام با نیروهای دیگر از جبهه غرب دروازه بغداد را باز کنیم و صدام را به سقوط بکشانیم البته نظر ما گرفتن چند متر خاک نیست نظر متعهدین ارتش و مؤمنین سپاه، سقوط رژیم صدام است نه پس گرفتن چند وجب خاک، پیروزی ما روزی است که صدام سقوط کند.

سؤال: یکی از هزاران خاطره‌ای که تاکنون داشته‌اید برای ما تعریف کنید.

جواب: اوایل جنگ بود عراق در یکی از جبهه‌ها با ۳ لشکر کامل حمله کرد، ما با کمترین وسایل و با کمترین نفرات، این ۳ لشکر عراق را همراه با ۸۰٪ وسایلشان از بین بردیم و تعداد کمی از نفراتشان که باقی مانده بودند مجبور به فرار شدند، و این بهترین خاطره من است که در ۲۴ ساعت مقاومت مردانه، عراق را آن چنان از آن فکری که ۳ روزه می‌خواست به تهران برسد پشیمان کردیم، که دیگر راهی برایش باقی نمانده بود.

[صفحه ۶۸]

سؤال: نظر شما در مورد شهدایی که تاکنون در هوانیروز داشته‌اید، چیست؟

جواب: ما در مدت جنگ دو ساله‌ی کشور جمهوری اسلامی ایران، با ابرقدرت‌های دنیا چه در کردستان و چه در غرب و جنوب عزیزان متعهد و مؤمن را از دست داده‌ایم خاک منطقه غرب و جنوب به خون بهترین فرزندان اسلام آغشته شده تا قبل از جنگ من برای خاک هیچ ارزشی را قائل نبودم و همیشه می‌گفتم هیچ وقت برای خاک نخواهم جنگید، اما حالا یک مشت خاک این منطقه به خاطر حفظ اسلام برای من عزیزترین چیز است.

خاک این مناطق با خون شهدایی مانند سهیلیان، کشوری، و امثال این‌ها آغشته شده با پوست و گوشت و استخوان این شهیدان و شهدای دیگر آغشته شده است. من در این جا مطلبی را می‌خواهم به عرض ملت عزیزمان برسانم که متوجه باشند این شهیدان ما این شمع‌های سوخته ما که باعث روشنی قلب این انقلاب شده‌اند سربازان اسلام بودند و فقط برای اسلام جنگیدند و در اختیار و تحت فرمان امام آن‌ها جز به فرمان امام و طبق وجدان اسلامی، به منطقه نیامده‌اند. تحت فرمان هیچ کس و هیچ گروهی نبوده‌اند جز امام.

آن‌ها سرباز اسلام و مطیع امام بودند و همیشه می‌گفتند که ما سرباز امام و سرباز نائب امام زمانیم و من از مردم خواهش می‌کنم که به این عزیزان ما مثل سهیلیان‌ها، کشوری‌ها، مارک‌های دیگر غیر از سرباز اسلام نجسباندند چون فقط آن‌ها سرباز اسلام بودند و هستند و طبق فرمان امام می‌جنگیدند آن‌ها برای امام والاترین و بیشترین ارزش را قائل بودند می‌گفتند: ما حاضریم طبق دستور امام، فرزندانمان را برای پیروزی این انقلاب قربانی کنیم.

سؤال: شما که یکی از عقابان تیز پرواز هوانیروز هستید، وضعیت جنگ را به چه صورتی می‌بینید؟

جواب: ما هر چه که جنگ ادامه پیدا می‌کند قدم‌های بیشتری به طرف پیروزی

[صفحه ۶۹]

برمی‌داریم هر چند که تنها در جای خودمان باشیم و فقط دفاع می‌کنیم، چون ادامه جنگ کم‌کم مثل خوره‌ای ریشه کثیف بعث را می‌کند. ما هر چه به جنگ ادامه بدهیم حزب بعث ضعیف‌تر و مردم عراق هوشیارتر می‌شوند، بالاخره روزی این مردم از صدام خواهند پرسید جوانان ما را کجا بردی؟ و برای چه؟ و آن روز نزدیک است. و اگر ما برای پیروزی اسلام و برای سقوط صدام می‌جنگیم هیچ‌گونه صلح و سازشی نباید در کار باشد، چون اسلام با کفر سازش ندارد. نمونه‌اش سرورمان امام حسین علیه‌السلام است اگر سازشی در کار بود پس چرا امام حسین شهید شد و حاضر به سازش نشد؟ اگر ما خودمان را سربازان امام حسین می‌دانیم نباید تن به صلح و سازش، بدهیم.

سؤال: در پایان اگر پیامی برای مردم دارید بفرمایید؟

جواب: از شما مردم می‌خواهم مواظب حرف‌ها باشید مواظب شایعات باشید، سپاه را بشناسید. ارتش را بشناسید و ببینید سپاهی که از قلب این ملت برخاسته و ارتشی که این همه حر تحویل جامعه قهرمان‌پرور ایران داده تا به حال چه حماسه‌هایی آفریده‌اند. ببینید ما در چه وضعی هستیم. شما این قدر شایعات را قبول نکنید به ستون پنجم کمک نکنید من فکر می‌کنم در تاریخ جنگ‌های دنیا در هیچ جبهه‌ای به خاطر کمک بی‌شائبه مردم، این قدر وفور نعمت باشد.

عقیده من و تمامی آن‌هایی که در دنیا جنگ را دیده‌اند و در این مورد نوشته‌اند این است که ارتشی اگر پشتیبانش ملت باشد،

حتما پیروز است. مخصوصا وقتی که این ارتش مکتبی باشد و ما امیدواریم تمامی پرسنل ارتش ما روزی مکتبی بشوند و آن روزی است که آمریکا باید بر خودش بلرزد چون یک ارتش مکتبی می‌تواند دنیا را به زانو درآورد [۴۱].

[صفحه ۷۰]

شهید شیرودی از زبان هم‌رزمش ایرج میرزایی

شیرودی در مازندران به دنیا آمد و به حق که مانند بیر مازندران بود. او سرباز امام زمان بود، شیرودی هرگز شکست نخورد، هرگز در مأموریت‌های خطرناکی که داشت، ترس در وجودش رخنه نکرد مگر یک لحظه و آن لحظه‌ای بود که به فکر افتاد و گفت نکند ما از خدا بدور باشیم، نکند ما مورد قبول خدا نباشیم.

شیرودی قدرت رهبری فوق‌العاده‌ای داشت چشمان تیزی داشت و دشمن را خیلی زود تشخیص می‌داد.

بهترین خاطره‌هایی که با آن شهید دارم این است که یک روز که پرواز داشتیم هلی‌کوپترمان ۳ تیر خورد یکی از تیرها از بالای سرمان گذشت و درست جلوی پای شیرودی پایین آمد او در همان لحظه گفت بین گلوله‌ها با من دوست هستند هیچ وقت به من اثر نمی‌کنند گلوله دشمن در یک سرباز اسلام، سرباز قرآن در یک سربازی که پشتیبانش میلیون‌ها افراد شهید داده‌ی کشور مظلوم و ستم‌دیده‌ی ماست، اثر نمی‌کند.

هوا تاریک شده بود و از طرفی برف شدیدی هم می‌بارید گفتم ما سه تا تیر خورده‌ایم برگردیم. اما او گفت نه ما تا آخرین لحظه باید عملیات‌مان را ادامه بدهیم تا موقعی که مطمئن شدیم دیگر نمی‌توانند مقابله کنند و او هم چنان مقاوم و استوار به مبارزه ایستاد و تیر دیگری خوردیم و باز ادامه دادیم تا این که نیروی کفر را به سختی شکست دادیم و آن موقع برگشتیم.

بیاد روزهایی می‌افتم که شهید شیرودی غرب را نجات داد، اگر در روزهای درگیری کردستان، شهید شیرودی شهید سهیلیان، شهید کشوری سه هم‌رزم نبودند، مسلما کردستان از بین رفتنی بود و هم چنین روزهایی که داشت سر پل ذهاب سقوط می‌کرد و همه از یادگان‌ها رفته بودند و او و یک عده‌ی کم دیگر توانستند باعث

[صفحه ۷۱]

نجات آن منطقه بشوند.

شهید شیرودی در پیروزی‌های جنگ به ویژه تپه‌های میمک، سر پل ذهاب و تپه‌های بازی دراز، نقش ارزنده‌ای داشت. هر موقع به او می‌گفتم تو خسته شده‌ای مدتی را استراحت کن، قبول نمی‌کرد و او می‌گفت من برای شخص نمی‌جنگم تا اسلام پیروز نشده من باید به جنگم و هیچ هم خسته نمی‌شوم.

یادم می‌آید یک روز خانم شیرودی گفت به وی گفتم بچه مریض است به جبهه نرو او در جواب گفت یک بچه در مقابل جان این همه عزیزان که در حال جنگ هستند هیچ ارزشی ندارد، بله او با این روحیه عجیبی که داشت همیشه موفق بود و این بار آخر هم موفق‌تر از همیشه چون به آرزوی خود رسید.

شیرودی از شهادتش خبر می‌دهد

شهید شیرودی چند روز قبل از شهادتش سفارش می‌کند به یکی از برادران که از دوستان قدیمی‌اش و از روحانیون متعهد در کرمانشاه است گفته بود فلانی بیا یک خداحافظی از روی خاطر جمعی با تو بکنم زیرا می‌دانم که باید شهید بشوم، این برادر گفته بود که خدا کند حفظ بشوی و خدمت کنی، گفته بود: نه سرهنگ کشوری را خواب دیدم به من گفت شیرودی یک عمارت خیلی خوب برایت گرفته‌ام باید بیایی توی این عمارت بنشین، لذا می‌دانم که رفتنی هستم پس از این خواب در یک عملیات چند روز بعد، به درجه شهادت نایل شد. روحش شاد و راهش پاینده باد.

[صفحه ۷۲]

آیا شهید غسل و کفن دارد؟

اشاره

سخن درباره شهید است شهید همان‌طور که از نامش پیداست یک واژه بسیار مقدس و با فضیلتی است که به هر انسانی که در راه عقیده و مکتبش مبارزه کند و کشته شود اطلاق نمی‌شود. شهید دارای یک مقام روحانیت و تقدس خاصی است که وجودش از نور خدا جلوه گر شده است.

شهید از دو عنصر پاک، اصلاح و عرفان تجسم یافته است. منطق شهید اصلاح کننده جامعه است، و قلب شهید از نور خدا تابنده است. حال ببینیم از نظر احکام فقهی به چه کسی شهید می‌گویند آیا شهید غسل و کفن دارد؟ ثانیاً چرا کسی که در راه خدا کشته شد او را شهید می‌نامند، وجه تناسب این اسم برای شهید به چه منظوری است؟ اما مطلب اول:

ما وقتی نظر به کلمات و فتاوی فقهای اسلام می‌کنیم می‌بینیم تعریفی را که برای شهید کرده‌اند و نسبت به غسل و شهید فتوای داده‌اند تقریباً اتفاق نظر دارند و شهید را این طور تعریف کرده‌اند.

يسقط الغسل عن الشهيد و هو المقتول في الجهاد مع الامام عليه السلام او نائبه الخاص بشرط خروج روحه في المعركة حين اشتغال الحرب او في غيرها قبل ادراكه

[صفحه ۷۳]

المسلمون حيا و يلحق به المقتول في حفظ بيضه الاسلام فلا يغسل و لا يحنط و لا يكفن بل يدفن بشيابه الا اذا كان عاريا فيكفن [۴۲]

غسل میت ساقط است از شهید، شهید کسی است که با امام علیه‌السلام یا نائب خاص امام در جهاد شرکت کند و کشته شود، یا در زمان غیبت ولی عصر ارواحنا فداه در وقتی که اسلام در معرض خطر هجوم دشمنان اسلام به مملکت اسلامی قرار بگیرد، برای دفاع از اسلام بجنگد و کشته شود (که این قسم سوم را دفاع هم می‌گویند) [۴۳].

غسل و حنوط و کفن از شهید ساقط است باید نماز میت بر شهید به خوانند و او را دفن کنند.

البتة سقوط غسل و حنوط و کفن از شهید مشروط به دو شرط است:

شرط اول این است که شهید در جبهه کشته شود یا در خارج از جبهه به طوری که وقتی مسلمین به بالینش برسند او قبلاً جان داده باشد که اگر زنده بود بعد فوت کرد غسل و حنوط و کفن بر او واجب است.

شرط دوم آن است که جنازه شهید برهنه نباشد، که اگر برهنه بود غسل ندارد ولی باید او را کفن کنند مانند حضرت حمزه سیدالشهداء علیه‌السلام یا شهداء کربلا که آن‌ها برهنه بودند و لذا آن‌ها را کفن کردند و این دو شرط برای تمام شهدای اسلام جاری است چه شهدای صدر اسلام و چه شهدای زمان غیبت ولی عصر ارواحنا له الفداء مثل شهدای زمان ما که در جنگ تحمیلی عراق و جاهای دیگر شهید شدند و می‌شوند یا شهدای حزب‌الله در لبنان در وضع فعلی علیه اسرائیل [۴۴].

[صفحه ۷۴]

دلیل این مطلب اخبار و احادیثی است که از پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیه‌السلام وارد شده که از اطلاق روایات، فقهای اسلام استفاده عموم کرده‌اند و شهید را منحصر به شهدای صدر اسلام نمی‌دانند بلکه عمومیت قائلند و شهدای زمان ما را هم شامل است: یکی روایت ابان بن تغلب است که امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که در راه خدا کشته می‌شود کفنش لباس تنش خواهد بود، غسل ندارد مگر وقتی که مسلمان‌ها به او برسند و او را زنده ببینند بعد فوت کند، که در این صورت غسل و کفن دارد و اگر بدن شهید برهنه بود، غسل ندارد ولی باید او را کفن کنند زیرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ احد بر بدن حضرت حمزه نماز میت خواند و او را حنوط و کفن کرد، چون بدن حضرت حمزه علیه‌السلام برهنه بود [۴۵].

دوم روایت ابی مریم است که گفت از امام صادق علیه‌السلام شنیدم، فرمود شهید هر وقت رمقی در بدن داشت بعد از دنیا رفت، باید او را غسل و حنوط و کفن کنند و بر او نماز میت بخوانند، و اگر در او رمقی نبود نباید او را غسل و کفن و حنوط کنند کفنش لباس تنش خواهد بود، [۴۶] و مانند این روایات که در کتب اخبار ذکر شده است.

در این روایات ندارد که شهید آن است که با پیغمبر صلی الله علیه و آله یا با امام علیهما‌السلام یا نائب خاص امام در جهاد شرکت کند و کشته شود، بلکه روایات اطلاق دارد، یعنی هر کسی که در

[صفحه ۷۵]

راه خدا کشته می‌شود چه می‌خواهد در زمان حضور امام یا نائب خاص امام باشد، و چه می‌خواهد در زمان غیبت ولی عصر ارواحنا له الفداء برای دفاع از اسلام با دشمن به جنگد و کشته شود، همانطور که کلام فقهای عظام بر این مطلب دلالت دارد.

مسئله - در اخبار و روایات وارد شده کسی که طالب علم باشد و بمیرد او شهید است، یا کسی که غرق می‌شود، یا خانه روی سرش خراب می‌شود و می‌میرد، و مانند این‌ها که در روایات ذکر شده، او شهید است البته این‌ها مانند شهدایی که در جبهه‌های جنگ کشته می‌شوند؛ نیستند تا بحث کنیم آیا این‌ها غسل و کفن دارند یا نه بلکه این‌ها را شارع مقدس اسلام نازل منزله شهید قرار داده در ثواب شهداء که از باب حکومت در علم اصول فقه فقهای عظام ایده‌م الله بحث می‌کنند که آیا چنین افرادی در تمام ثواب شهدای جنگ شریکند یا نه، آن تابع دلیل است.

عین این مطلب را مرحوم صاحب عروه الوثقی در کتاب عروه این طور بیان فرموده است:

مسئله من اطلق علیه الشهد فی الاخبار من المطعون و المبطون و الغریق و المهذوم علیه و من مات عند الطلق و المدافع عن اهله و ماله لا یجزی علیه حکم الشهد اذ المراد التزیل فی الثواب [۴۷].

مسئله - این که می‌گوییم غسل و کفن از شهید ساقط است آیا از باب عزیمت است یا از باب رخصت؟ اگر از باب عزیمت باشد، غسل و کفن کردن شهید، حرام است و اگر از باب رخصت باشد غسل و کفن شهید جایز است نه واجب، کدام است؟ پاسخ - فقهای اسلام فرموده‌اند سقوط غسل و کفن از شهید، از باب عزیمت است

[صفحه ۷۶]

نه از باب رخصت بنابراین غسل و کفن کردن، شهید حرام است و نباید او را غسل و کفن نمود [۴۸] هم چنین غسل مس میت از کسی که دست به بدن شهید می‌زند ساقط است و نباید غسل مس میت بکند [۴۹]. این سؤال پیش می‌آید که شهدای ما که در جنگ تحمیلی کشته شدند و می‌شوند، نباید آن‌ها را غسل و کفن کرد، پس چرا بعضی از آن‌ها را غسل و کفن می‌کنند؟ پاسخ - قبلاً گفتیم که سقوط غسل و کفن از شهید مربوط به دو شرط است: یکی این که در معرکه جنگ کشته شود که وقتی که مسلمان‌ها به بالینش برسند او قبلاً جان داده باشد.

دوم این که بدنش برهنه نباشد. حال آن شهدایی که در میدان جنگ ثابت شده که قبل از رسیدن به بالینشان آن‌ها قبلاً جان داده‌اند، غسل و کفن ندارند و کسی هم که به بدن آن‌ها دست می‌زند غسل مس میت ندارد ولی آن‌هایی که معلوم شده که بعداً از دنیا رفته‌اند و یا بر اثر آثار شیمیایی در جبهه‌ها بعداً شهید می‌شوند گرچه آن‌ها واقعاً شهیدند اما باید آن‌ها را غسل و کفن کنند و کسی هم که دست به بدن آن‌ها می‌زند باید غسل مس میت بکند ولی آن‌هایی که معلوم نیست که قبلاً جان داده‌اند یا بعد از رسیدن به بالینشان از دنیا رفته‌اند احتیاطاً باید آن‌ها را غسل و کفن کنند و کسی هم که دست به بدن آن‌ها می‌زند احتیاطاً غسل مس میت را بکند.

[صفحه ۷۷]

چگونه شهداء زنده هستند! مگر غیر شهدا بعد از مرگ زنده نیستند

مسأله‌ای که قابل توجه است این است: در آیات و روایات وارد شده که شهید زنده است شهید نمی‌میرد سؤال این است مگر سایر مؤمنین غیر از شهداء پس از مرگ زنده نیستند؟ آن‌ها می‌میرند و نابود می‌شوند که قرآن و روایات می‌گوید شهدا زنده‌اند؟ پاسخ از این سؤال زیاد است فعلاً ما به یک جواب اکتفا می‌کنیم و آن این است که طبق آیات و روایات که در بحث بقاء روح در همین کتاب ذکر خواهیم کرد، ارواح همه‌ی انسان‌ها پس از مرگ، در عالم برزخ زنده هستند، تا قبل از نفخه صور، چون صور اسرافیل قبل از روز قیامت دمیده شود آن‌ها هم می‌میرند سپس خداوند متعال اجسام را با ارواح دو مرتبه زنده می‌کند غیر از ارواح شهداء که آن‌ها هرگز نمی‌میرند، آن‌ها زنده هستند تا روز قیامت دلیل بر این مطلب این آیه‌ی شریفه است:

«و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الأرض الا من شاء الله ثم نفخ فیہ اُخری فاذا هم قیام ینظرون - و اُشرفت الأرض بنور ربها» [۵۰].

در صور اسرافیل دمیده می‌شود می‌میرند کسانی که در آسمان‌ها و زمینند مگر کسانی را که خدا بخواهد، (آن‌ها زنده‌اند). در تفسیر وارد شده آن‌ها که زنده‌اند شهداء می‌باشند که هرگز نمی‌میرند سپس دو مرتبه صور اسرافیل دمیده می‌شود پس ناگهان

همه‌ی آن‌ها که مرده بودند بپا می‌خیزند و منتظر فرمان خدایند [۵۱].

مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله خویی در منهاج البراعه شرح نهج البلاغه حدیثی را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه‌ی شریفه نقل می‌کند کسانی که زنده هستند و هرگز نمی‌میرند آن‌ها شهداء می‌باشند و فی روایه ان النبی صلی الله علیه و آله سئل جبرئیل عن هذه الایه من ذا الذی لم یشاء الله یصعقهم؟ قال هم الشهداء متقلدون

[صفحه ۷۸]

اسیافهم حول العرش [۵۲].

معنای دیگری که شهداء زنده هستند و هرگز نمی‌میرند با وجود این که تمام ارواح در عالم برزخ زنده هستند این است که زنده بودن شهداء در عالم برزخ یک نوع زنده بودن خاصی است که چنین زنده بودن را دیگران ندارند آن خاص خاص، مخصوص شهداء است که دیگران چنین حیات را ندارند.

[صفحه ۷۹]

چرا شهید را شهید می‌گویند؟

مطلب دوم، این است چرا به کسی که در راه خدا کشته می‌شود شهید می‌گویند؟

شهید از ماده‌ی شهود و شهادت است؛ شهید هم به معنی حضور است و هم به معنی علم و یقین است و هم به معنی معاینه و مشاهده است [۵۳].

۱. شهید را از این جهت شهید می‌گویند که به خاطر شهادتش در راه خدا، ملائکه کنار بدن شهید حضور به هم می‌رسانند او را مشاهده می‌کنند: لأن ملائکه الرحمان تشهده [۵۴].

ملائکه پروردگار شهید را مشاهده می‌کنند و گرد و غبار از سر و صورت شهید پاک می‌کنند و او را به بهشت و کرامت و رحمت خدا بشارت و تهنیت می‌گویند [۵۵].

۲. یا شهید را شهید می‌گویند: لأن الله و ملائکته شهود له بالجنه [۵۶].

در اینجا شهید به معنی شاهد است زیرا خداوند متعال و ملائکه، گواهی می‌دهند

[صفحه ۸۰]

بهشت را برای شهید لذا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: زملوهم بدمائهم فانهم یحشرون یوم القیمه تشخب اوداجهم دما اللون لون الدم و الریح ریح المسک [۵۷].

پیامبر بزرگوار اسلام شهداء را با بدن پر خون دفن کنید، زیرا آن‌ها با همین کیفیت در قیامت محشور می‌شوند در حالی که رنگ بدنشان رنگ خون است ولی بوی بدنشان مانند مشک و عنبر خوشبو است. محشور شدن شهدا با این وضع در قیامت، خود گواه است که آن‌ها در راه خدا شهید شده‌اند.

۳. یا شهید را شهید می‌گویند چون شهید زنده است و حاضر، او نمرده است لانه لم یمت كانه شاهد ای حاضر [۵۸].
۴. یا شهید را شهید می‌گویند لانه یشهد (ای یعاین و یری) ما اعد الله له من الكرامة و غیره لا یشهدا الی یوم القیمة [۵۹]. زیرا شهید مشاهده می‌کند آن کرامت‌ها و نعمتهایی را که خداوند بعد از شهادتش (در عالم برزخ) برایش مهیا و آماده نموده است که غیر شهید تا روز قیامت آن کرامت‌ها و نعمت‌ها را مشاهده نخواهد کرد.
۵. یا شهید را شهید می‌گویند لانه ممن استشهد به یوم القیمة مع النبی علی الأمم الخالئة [۶۰]. زیرا شهید از جمله کسانی است که خداوند متعال او را با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در قیامت شاهد می‌گیرد برای رسیدگی به اعمال امت‌های گذشته.
۶. یا شهید را شهید می‌گویند چون شهید با علم و یقینی که به خدا و روز جزا دارد برای حفظ دین خدا با دشمن می‌جنگد تا کشته شود که در غیر شهید این طور یقین و اعتماد به خدا کمتر دیده می‌شود.

[صفحه ۸۱]

آیات و روایات در مقام شهید

اشاره

۱. «و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل أو یغلب نؤتیه اجرا عظیما» [۶۱]. کسی که به دستور خدا در راه خدا با دشمن می‌جنگد (از برای آنکه ظلم و فساد را ریشه کن کند، و دین خدا را در زمین استوار نماید، تا آنکه مستضعفین و محرومین از چنگال اهریمنان نجات یابند)، هرگاه این مجاهد راه خدا کشته شود یا پیروز گردد، خداوند می‌فرماید به او اجر و پاداش عظیم خواهیم داد.
۲. «و الذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم» [۶۲]. کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند هرگز اعمال‌شان گم نخواهد شد و اجر و پاداش‌شان ضایع نخواهد گشت.
۳. «و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله أموات بل أحياء ولكن لا تشعرون» [۶۳].
۴. «ان الله اشتری من المؤمنین أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و عدا علیه حقا فی التوراء و الانجیل و القرآن و من أوفی بعهدہ من الله

[صفحه ۸۲]

- فاستبشروا بیعکم الذی بايعتم به و ذلك هو الفوز العظیم» [۶۴]. خدایا خریدار است از مؤمنین جان‌ها و اموال‌شان را و در عوض به آن‌ها عطا می‌کند بهشت را (چرا خداوند جان‌ها و مال‌های مؤمنین را خریدار است و در عوض بهشت می‌دهد؟) برای آن که آن‌ها در راه خدا می‌جنگند تا کشته می‌شوند، و جان خود را به خدای خویش تسلیم می‌کنند، (در این وقت است که وعده‌ی الهی درباره‌ی آن‌ها چنین است که بهشت برای شما است) و این وعده را خدا در سه کتاب آسمانی، قرآن و انجیل و توراہ به مجاهدین راه حق بشارت داده و تأکید فرموده که هیچ کس وفا

کننده‌تر به وعده خویش، از خدا نیست پس ای مؤمنین نیکو معامله‌ای با خدا کردید (شما جان خویش را به خدا فروختید و خدا هم ثمن و قیمت جان شما را، بهشت قرار داد) این است فیض و رستگاری بزرگ.

۵. «و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا أحياء عند ربهم يرزقون - فرحين بما آتاهم الله من فضله و يستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم ألا خوف عليهم و لا هم يحزنون» [۶۵].

گمان نبر آن کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند، نه، آن‌ها زنده‌اند و از نعمت‌های الهی بهره‌مند می‌باشند، بسیار خوشحال و شادمانند از آنچه خداوند از فضل و رحمت خویش به آنان مرحمت فرموده، (آنان بی‌ازماندگان خود چنین نوید می‌دهند) شما برای ما ناراحت و اندوهناک نباشید (زیرا ما نمرده‌ایم بلکه زنده و جاویدیم).

۶. «و لئن قتلتم في سبيل الله أو متم لمغفرة من الله و رحمة خیر مما یجمعون» [۶۶].

اگر شما در راه خدا کشته شوید یا بمیرید هر آینه مغفرت و رحمت خدا برای شما خواهد بود (و رحمت و مغفرت خدا برای شما بهتر است) از آنچه را که در دنیا برای خود اندوخته‌اید.

[صفحه ۸۳]

روایات

عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال: رسول الله صلی الله علیه و آله الخیر کله فی السیف و تحت ظل السیف و لا یقیم الناس الا السیف و السیوف مفالید الجنۃ و النار [۶۷].

امام صادق علیه‌السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تمام خوبی‌ها و ارزش‌ها در شمشیر و زیر سایه‌ی شمشیر است که مردان جنایتکار و آلوده را سر جایشان می‌نشانند و ریشه‌ی فتنه و فساد را قطع می‌کند، مسلمین و محرومین جهان هرگز نخواهند آرامش و آسایش داشته باشند مگر آن که شمشیرها را در راه عدالت و قطع ریشه کفر و ظلم، بکار برند، و السیوف مقالید الجنۃ و النار این سلاح‌ها و شمشیرها هستند که کلیدهای دوزخ و بهشتند (اگر در راه خدا و سعادت بشر بکار افتد، در سایه‌ی همین شمشیرها و سلاح‌ها بهشت برای زندگی جامعه فراهم می‌گردد و اگر در راه بدبختی و بیچارگی و به استثمار کشیدن توده‌ی مردم محروم مستضعف، بکار افتد همین سلاح‌ها و شمشیرها انسان‌ها را به بردگی و غلامی می‌کشاند و سرانجام انسان را به دوزخ می‌افکند).

۲. عن ابی بصیر قال، ابو عبدالله علیه‌السلام من قتل فی سبیل الله لم یعرفه الله شیئا من سیأته [۶۸].

ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که امام فرمود کسی که در راه خدا کشته شود خداوند سیئات و گناهان او را نادیده می‌گیرد (و به او نشان نمی‌دهد و او را به گناهانی که کرده است مؤاخذه و مجازات نخواهد کرد).

۳. عن ابی حفص الکلبی عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال ان الله عزوجل بعث رسوله بالاسلام الی الناس عشر سنین فابوا ان یقبلوا حتی امره بالقتال فالخیر کله فی السیف و تحت السیف و

[صفحه ۸۴]

الامر یعود کما بداء [۶۹].

ابی حفص کلبی از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود: خداوند متعال پیامبرش را به سوی مردم برانگیخت تا آنان را به اسلام دعوت کند، مدت ۱۰ سال مردم را (در مکه) باسلام دعوت کرد ولی آن‌ها نپذیرفتند تا آن که از جانب خدا مأمور به جهاد شد، آری تمام خوبی‌ها در شمشیر و در سایه‌ی شمشیر است.

در پایان حدیث، امام صادق علیه‌السلام فرمود (و الأمر یعود کما بداء) برای پیاده شدن اسلام مانند صدر اسلام زمانی بیاید که مسلمین دست به اسلحه بزنند و دشمن را نابود کنند تا راه برای پیاده شدن احکام اسلام فراهم گردد. مانند انقلاب مقدس جمهوری اسلامی در ایران و حزب‌الله لبنان مخصوصاً زمانی که امام زمان ارواحنا الفداء ظهور می‌کنند.

۴. قال امیر المؤمنین علیه‌السلام: ان الله فرض الجهاد و عظمه و جعله نصره و ناصره والله ما صلحت دنیا و لا دین الا به [۷۰].

علی علیه‌السلام فرمود: خدا بر بندگانش جهاد را واجب کرد، و آن را بزرگ دانست و وعده‌ی نصرت و پیروزی را برای دین و دنیای مردم در سایه جهاد قرار داد. به خدا سوگند، کارهای دنیا و آخرت اصلاح نمی‌شود مگر در سایه جهاد و پیکار با دشمن. پس باید با دشمن جنگید و استقامت و پایداری در راه نابودی دشمن کرد تا فتح و پیروزی نصیب مسلمان‌ها گردد. «ان تنصروا الله ینصرکم و یتبث اقدامکم».

۵. عن مسعدة ابن صدقه عن ابي عبدالله عليه السلام قال، قال النبي صلى الله عليه و آله اغزوا تورثوا ابنائکم مجدا [۷۱].

امام صادق علیه‌السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که پیغمبر اکرم فرمود: پیکار کنید با

[صفحه ۸۵]

دشمن، تا فرزندانان (بر اثر نابودی دشمن به دست شما) به مجد و شرف و عزت برسند.

آری اگر پدران و اجداد ما با هوشیاری مواظب سلطه دشمن بر مملکت و بر مکتبمان می‌بودند و با فداکاری و جانبازی و از خود گذشتگی در راه اسلام و مملکت اسلامی ایران، آن‌ها را از مملکت بیرون می‌کردند و سرنوشت مملکت را خود به دست می‌گرفتند و زندگی خود را بر محور فرهنگ اسلام پیاده می‌کردند الآن می‌خواست ما همه چیز داشته باشیم و در تمام ابعاد زندگی خود کفا باشیم، از نظر صنعت و تکنیک محتاج دیگران نباشیم، از جهت کشاورزی و دامداری صادر کننده باشیم و از لحاظ اقتصاد و تکنولوژی نیرومند باشیم، این مسامحه و سهل انگاری‌ها باعث شد که ما را به این روز فلاکت‌بار انداخت و ما را زبون و خوار و ذلیل دشمنان کرد.

حال چاره چیست؟ چاره غیر از فداکاری و مبارزه و پیکار در راه ساختن یک کشور آزاد و زندگی ایده‌آل بر مبنای یک نظام توحیدی چاره‌ای نیست چاره غیر از هماهنگی و اتحاد و اتفاق برای بیرون راندن دشمن از آب و خاک مملکت اسلامی و به دست گرفتن سرنوشت مملکت، به دست خود مسلمان‌های متعهد و ایثارگر و فداکار و ساختن یک جامعه‌ی توحیدی بر مبنای قوانین و نظامات اسلامی، راه دیگری وجود ندارد.

۶. عن زید بن علی عن ابيه عن آبائه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: للشهيد سبع خصال من الله اول قطرة من دمه مغفور له كل ذنب و الثانية يقع رأسه في حجر زوجته من الحور العين و تمسحان الغبار عن وجهه و تقولان مرحبا بك و يقول هو مثل ذلك لهما و الثالثة يكسى من كسوة الجنة و الرابعة تتدره خزنة الجنة بكل ريح طيبة ايهم يأخذه معه و الخامسة ان يری منزله في الجنة و السادسة يقال لروحه اسرح في الجنة حيث شئت و

[صفحه ۸۶]

السابعة ان ينظر في وجه الله و انها لراحة لكل نبي و شهيد [۷۲].

این روایت را زید بن علی از پدر بزرگوارش امام زین العابدین علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام از پدران بزرگوار خود نقل می کند تا می رسد به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره شهید فرمود: خداوند به شهید هفت خصلت عطا فرموده: اول آن که شهید با اولین قطره خونش گناهانش آمرزیده شده است.

دوم در وقت جان دادن سرش روی دامان دو فرشته از فرشتگان بهشتی قرار می گیرد و آن‌ها گرد و غبار را از صورت شهید پاک می کنند و می گویند آفرین بر تو باد ای شهید او هم متقابلاً درود بر آن‌ها می فرستد.

سوم بدن شهید با لباسهای بهشتی پوشیده می شود [۷۳].

چهارم، دربانان بهشت با عطر و گلاب به استقبال روح شهید می شتابند و برای گرفتن روحش از یکدیگر سبقت می گیرند.

پنجم، شهید جایگاه خود را در بهشت می بیند (همان طور که امام حسین علیه السلام در

[صفحه ۸۷]

شب عاشورا جایگاه یارانش را در بهشت به آن‌ها نشان داد).

ششم، به شهید گفته می شود به شتاب به سوی بهشت و در آن فضای رحمت الهی هر جا که می خواهی برو.

هفتم، شهید نگاه می کند به وجه الله و بقاء الله می پیوندد، و روحش از هر رنج و دردی راحت می شود و در جوار رحمت خدا می آساید (توضیح در بیانات رهبر انقلاب که فرمودند شهید نظر می کند بوجه الله اشاره به این حدیث شریف است).

۷. عن منصور بن حازم قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام أي الأعمال أفضل؟ قال الصلاة لوقتها و ير الوالدین و الجهاد فی سبیل الله [۷۴].

منصور بن حازم می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم کدام اعمال در پیشگاه خداوند نیکوتر است؟ فرمود نماز در اول وقت، خواندن و نیکی به پدر و مادر، نمودن و جهاد در راه خدا کردن.

۸. عن ابی عبدالرحمان السلمی قال امیر المؤمنین علیه السلام اما بعد فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اولیائه و هو لباس التقوی و درع الله الحصینه و جنته الوثیقه فمن ترکه رغبه عنه البسه الله ثوب الذل و شمله البلاء و دیت بالصغار و القماء و ضرب علی قلبه بالأسداد و ادیل الحق منه بتضییع الجهاد و سیم الحسف و منع النصف [۷۵].

همانا جهاد، دری از درهای بهشت است دری است که خداوند این در را بر روی اولیاء و بندگان شایسته خویش گشوده و پاکان از بندگان خود را به این در، رهنمود ساخته.

آن‌ها هستند که لطف و رحمت خدا نصیبشان گشته و به این سبب، به باب جهاد فی سبیل الله قدم برداشته و خود را برای جانبازی و فداکاری در راه خدا آماده ساخته است. جهاد دری نیست که هر کس لیاقت و شایستگی رفتن به سوی آن را داشته باشد

[صفحه ۸۸]

و خود را مجاهد و جانباز در راه خدا معرفی کرده باشد، آن مخصوص اولیاء الله است بلکه باید گفت هر اولیاء خدایی هم توفیق سعادت این مقام را نخواهد داشت.

جهاد منحصر به (خاصه اولیاء الله هست) که مقام فیض شهادت در راه خدا مخصوص آنها است نه هر اولیاء اللهی پس چه سعادت و مقامی است از برای آن دسته از پاکان و شایستگان بندگان خدا، که سر به کوی محبوب لا یزال خویش گذاشته و نعره عاشقانه شهادت سر داده و مجنون وار به سوی قربانگاه دوست شتافته و شهادت را به جان و دل خریده و از هر چه هست جز او چشم پوشیده و با خون خویش وضو ساخته و از زن و فرزند و مال و منال خویش، دست کشیده و با بدن پر جراحت و خون آلود در وقت جان به جانان تسلیم کردن، زیر لب زمزمه کنان می گوید: «ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان أن آمنوا بربکم فآمنوا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مع الأبرار» [۷۶].

پروردگارا ما نیازمند بخشش و عفو و رحمت تو هستیم، و به انتظار آرمزش و رحمت چشم دوخته ایم و از گناهان و سیئات خویش که موجب خسران و نابودی ما می گردد بدرگاہت پوزش می طلبیم. بار خدایا آنچه را که ما انتظار آن را داریم مرگ با عزت و شرف و افتخار است و پیوستن با ابرار و نیاکان روزگار است. ما بمیریم و با اولیاء تو محشور گردیم.

ختام عمر، خدایا به فضل و رحمت خویش

بخیر کن، که همین است غایه الآمال

«ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک و لا تخزنا یوم القیامه انک لا تخلف المیعاد» [۷۷].

[صفحه ۸۹]

(این آیه بیان حال مسلمانان متعهد و مجاهد را نسبت به زندگی پس از مرگ بیان می کند).

پروردگارا بما عطا کن آنچه را که به پیامبران (در آخرت از اجر و پاداش) وعده دادی و به لطف و کرمت آنها را به وعده خویش مستغرق ثواب و به نعمتهای بی پایان خود امیدوار ساختی، خدایا ما را مؤاخذه و مجازات مکن در قیامت به گناهایی که در دنیا به دست خود مرتکب شدیم.

در قسمت دوم این خطبه علی علیه السلام می فرماید: و هو لباس التقوی.

جهاد لباس تقوی است تقوی یعنی به پاکی زیستن و از آلودگی منزّه بودن. خود را از آلودگیها حفظ نمودن، خودخواهی و خود پسندیها و خودگراییها را از خود دور کردن. به همین دلیل است که مجاهد با تقواترین با تقواهاست و پاکترین پاکهاست. زیرا مجاهد پا روی همه لذت‌های مادی گذاشته و از همه نعمت‌های دنیا دست کشیده و غیر از خدا از همه چیز چشم پوشیده، او دل‌باخته‌ی خداست و عاشق خداست لذا دری که به سوی دل‌باخته‌ها باز می شود با دری که به سوی سایر پاک‌ها گشوده می شود فرق دارد.

علمای اسلام با استفاده از آیات قرآن و سایر متون اسلامی مراتب تقوی را به تقوای عام و تقوای خاص الخاص تقسیم کرده‌اند و مرحله تقوای خاص الخاص را جهاد در راه خدا دانسته‌اند [۷۸].

مجاهد فی سبیل الله است که تقوی خاص الخاص دارد و به آخرین مرحله کمال و پاک‌باختگی و دل‌باختگی در راه خدا رسیده.

به قول ملا عبدالرحمان جامی:

همه اشیاء جهان در رقصند

رو نهاده به کمال از نقصند

تو هم ای دوست بنه پا بکمال

پا بزَن بر سر این جاه و جلال

[صفحه ۹۰]

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فوق کل بر حتی یقتل الرجل فی سبیل الله فاذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه بر [۷۹]. هیچ کاری بهتر و شایسته‌تر از کشته شدن در راه خدا نیست هر گاه انسان مسلمان متعهد در راه خدا پیکار کند و کشته شود خداوند عمل او را بهترین و ارزنده‌ترین اعمال قرار داده و هیچ کار نیکی را نتوان با جهاد فی سبیل الله مقایسه و برابری کرد. در قسمت سوم علی علیه السلام می‌فرماید: و درع الله الحصینه و جنته الوثیقه. جهاد زره نفوذناپذیر خدا و سپر مطمئن خداست اگر ملت مسلمان روحش روح جهاد باشد لباسش لباس رزم باشد و بر تنش جوشن جنگ باشد و سپرش حمایت خدا باشد، آن ملت هرگز شکست نخواهد خورد و به زانو در نخواهد آمد؛ «ان تنصروا الله ینصرکم و یتبث أقدامکم».

آری چنین است اگر دین خدا را یاری کنید خدا شما را یاری می‌کند و شما را ثابت قدم و استوار نگه می‌دارد. در قسمت چهارم می‌فرماید: من ترک رغبه البسه الله لباس الذل و شمله البلاء و دیت بالصغار و ضرب علی قلبه بالأسداد و اودیل الحق منه بالتضییع الجهاد و سیم الخسف و منع النصف. آن که از جهاد به دلیل بی‌میلی و بی‌رغبتی روی بگرداند و از حضور در میدان جنگ با دشمن شانه خالی کند و به جنگ نرود و یا از میدان جنگ همانند روبه صفتان بگریزد، خداوند جامه ذلت و روپوش بلا- و گرفتاری بر تن او می‌پوشاند و او را لگدکوب حقارت و بدبختی خواهد نمود و حجاب‌ها و پرده‌ها را روی بصیرت دل او قرار می‌دهد و بینش حقیقت را از او سلب می‌کند دولت حق به جرمه‌ی ضایع ساختن جهاد از او گرفته می‌شود و به سختی‌ها و شدائد گرفتار خواهد شد و از رعایت نمودن

[صفحه ۹۱]

انصاف درباره‌اش محروم خواهد شد.

در این جا لازم است اشاره‌ای به سخنان کودکانه «پاپ بندیکت شانزدهم» که در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۶ میلادی در دانشگاه «ریگنز بورک آلمان» بنماییم. او گفته بود:

دین اسلام در طبیعت خود با عقل سازگار نیست و به همین دلیل می‌کوشد عقیده خود را با اکراه بر مردم تحمیل کند و مسأله جهاد نیز به همین جا بر می‌گردد که پیغمبر اسلام خواسته است تا با شمشیر، دین خود را گسترش دهد.

به پاپ گفت از وقتی که مسلمان‌ها روح شهادت طلبی و جهاد در راه خدا را از دست دادند این طور ذلیل شما مسیحیان و دشمنان خدا شدند حالا که روح جهاد و شهادت در راه خدا در کالبد ملت مسلمان ایران و حزب الله لبنان دمیده شده است شما از آینده سلطه‌گری دولت‌های اروپایی و مسیحی نسبت به کشورهای اسلامی به وحشت افتاده‌اید.

آری یکی از گناهان کبیره در اسلام فرار از جنگ است که اگر مسلمانی بدون عذر موجه از جنگ فرار کند علاوه بر جرائم قانونی، مرتکب گناهی بس بزرگ در پیشگاه خدا خواهد شد.

این قسمت خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر خلاف سه قسمت پیشین که آثار مثبت جهاد را بیان نمود، آثار منفی جهاد را در بر دارد یعنی آثار ترک جهاد را بیان می‌کند و ضرر و زیانی که بر اثر ترک جهاد در راه خدا برای مسلمین در بر دارد ذکر می‌کند. آثار منفی که در این جمله‌های خطبه تذکر داده شده، چنان که از مضمون آن‌ها پیداست آثار اجتماعی جهاد است نه آثار فردی. آثار منفی عبارتند از:

۱. ذلت و خواری، ملتی که مسئولیت ایستادگی در مقابل دشمن را از دست بدهد و روح سلحشوری را در خود بکشد قطعاً خوار و زبون و بدبخت خواهد شد.

۲. ملتی که مسئولیت ایستادگی و فداکاری و نابودی دشمن را از دست بدهد قطعاً

[صفحه ۹۲]

تو سری خور دشمن خواهد شد و به شدیدترین گرفتاری‌ها و سختی‌ها و محرومیت‌ها مبتلا خواهد شد.

۳. ملتی که مسئولیت ایستادگی و فداکاری و نابودی دشمن را از دست بدهد قطعاً به حقارت روحی، گرفتار می‌شود و خود را نسبت به دشمن، یک ملت عقب افتاده و بیچاره احساس می‌کند و دشمن را ملت پیشرفته و مترقی و قدرتمند به حساب می‌آورد مانند کشورهای اسلامی کنونی مخصوصاً کشورهای عربی که در مقابل کشورهای اروپایی و آمریکایی کاملاً این مطلب در آن‌ها محسوس است که چقدر ذلیل و بدبخت شده‌اند.

۴. آگاهی و بصیرت و سنجش افکار را از دست می‌دهد لذا علی علیه‌السلام فرمود ترک جهاد موجب پیدایش حجاب‌ها و پرده‌ها بر دل می‌شود، و مسلمین را ملت عقب افتاده و کوتاه فکر و بی‌اراده بار می‌آورد.

۵. با ترک جهاد، دولت حق از آنان که به آن‌ها سپرده شده، گرفته می‌شود، دیگر آن‌ها لایق تشکیل دولت حق نخواهند بود تا پرچمدار اسلام و پیش تازان حق بشمار آیند.

۶. ملتی که روح سلحشور و جهاد و فداکاری را از دست بدهد از چشم دیگران می‌افتد و از انصاف دیگران درباره خود محروم می‌شود.

این کلام علی علیه‌السلام اشاره به این مطلب دارد که علی علیه‌السلام فرمود تا زمانی که یک ملتی مجاهد و مبارزه باشد (مانند ملت ایران) دیگران او را به حساب می‌آورند و برای او شخصیت قائلند اما به صرف این که این خصلت را از دست داد دیگران برای او شخصیتی قائل نیستند و از هر گونه بی‌انصافی و حق‌کشی درباره‌اش مضایقه نخواهند کرد این همه نکبت‌ها و بدبختی‌ها در کشورهای اسلامی همه معلول از دست دادن روح سلحشوری و جهاد در راه خدا است که مسلمین را به این روز فلاکت بار و بیچارگی انداخته است.

[صفحه ۹۳]

۷. عن الصادق علیه‌السلام عن آبائه ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال ثلاثه يشفعون الى الله تعالى يوم القيمة فيشفعهم الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء.

امام صادق علیه‌السلام از پدران بزرگوارش نقل می‌کند تا می‌رسد به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که پیغمبر فرمود، روز قیامت سه دسته از مردم مورد توجه و تقرب خداوند متعال هستند و شفاعت آن‌ها درباره دیگران پذیرفته خواهد شد:

۱. انبیاء. ۲. علماء. ۳. شهداء.

۸. عن النبي صلى الله عليه و آله في فضل الغزاة في سبيل الله و قال اذا زال الشهيد عن فرسه بطعنه او ضربته لم يصل الى الارض حتى يبعث الله زوجته من الحور العين فتبشره بما اعد الله له من الكرامة فاذا وصل الى الارض تقول مرحبا بالروح الطيبة التي اخرجت من البدن الطيب ابشر فان لك مالا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ثواب مبارزین راه خدا فرمود وقتی که مجاهد فی سبیل الله بر اثر تیر دشمن از اسب بر زمین افتد، هنوز پیکر پاکش نقش بر زمین نشده که خداوند متعال فرشته‌ای را به استقبال روحش می‌فرستد، و او را به بهشت و نعمت‌ها و کرامت‌هایی که برایش مهیا شده است بشارت می‌دهد.

وقتی که پیکر پاکش نقش بر زمین شد خداوند حورالعین را که در بهشت با او ازدواج می‌کند برایش مبعوث می‌کند به او بشارت می‌دهد آفرین بر تو ای روح پاک، که از بدن پاک خارج شدی، برای تو مقام و منزلتی است که هرگز چشمی آن را ندیده و گوشی آن را نشنیده و به قلب کسی خطور نکرده است.

[صفحه ۹۴]

چرا ما می‌جنگیم؟

اشاره

اصولا طبع انسان از جنگ و خونریزی متنفر است و از انزجار و جنجال بدش می‌آید، انسان طبعا دوست دارد در زندگی آرامش و آسایش داشته باشد و در همه جا صلح و آرامش برقرار باشد، مخصوصا ما مسلمان‌ها و شیعیان مکتب عدالت پرور علی علیه‌السلام که او همواره شیعیان خود را به عدالت و درستی و تقوا سفارش می‌نمود بیشتر به صلح و عدالت علاقمندیم و از ظلم و جنایت متنفریم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من اصبیح و لم یهتم بأمر المسلمین فلیس بمسلم؛ کسی که روز را شب کند و به فکر آسایش دیگران نباشد او مسلمان نیست.

تو کز محنت دیگران بی‌غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

ولی گاهی برای انسان مسایلی پیش می‌آید که باید به جنگد، باید بکشد، زیرا اگر ما در مقابل بعضی از مسایل حیاتی بی‌توجه باشیم و نیروی دفاع از حقوق مشروع خود را از دست بدهیم، و با ستمگران و جنایتکاران نجنگیم، علاوه بر نابودی خود و ملت‌های محروم تحت ستم و استقرار نظام طاغوت، نظام جامعه انسانیت از بین می‌رود و دنیا به آتش و خون کشیده می‌شود و فساد و بدبختی و محرومیت و استثمار جهان را به نابودی می‌کشاند، اینجاست که قرآن مجید جهاد را به عنوان حق مشروع زندگی بر همه مسلمین واجب کرده است.

[صفحه ۹۵]

«و ما لكم لا تقاتلون في سبيل الله و المستضعفين من الرجال و النساء و الولدان الذين يقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم أهلها و اجعل لنا من لذنك وليا و اجعل لنا من لذنك نصيرا» [۸۰].

شما چرا در راه خدا مبارزه نمی‌کنید، و در راه نجات مردان و زنان و فرزندان مستضعف و ناتوانی که فریاد می‌کشند خدایا ما را از این قریه و آبادی که اهلش ظالم و ستمگر است نجات ده و برای ما از جانب خود ولی و سرپرستی قرار ده، چرا نمی‌جنگید؟ ملاحظه کنید، خداوند در آیه شریفه به صورت یک فریضه‌ی الهی بندگان خود را برای گسستن زنجیر استعمار و نجات از دست جنایتکاران، امر به جهاد می‌کند.

طبق فریضه‌ی الهی تمام مردم عدالت خواه و صلح دوست جهان مخصوصا یاران و پیروان علی علیه‌السلام باید با این ستمگران و جنایتکاران به جنگند باید ریشه ظلم و استبداد را قطع کنند. زیرا تا ریشه ظلم در جهان قطع نشود و تا این غده‌های سرطانی از بین نرود، محال است صلح و آرامش و امنیت در جهان به وجود آید این دنیایی که ظلم و جنایت همه جایش را فرا گرفته و یک عده حیوان درنده به صورت انسان‌های جنایتکار بر جهان حکومت می‌کنند، انسان را به یاد کلام امام صادق علیه‌السلام می‌اندازد که فرمود (فبطن الارض خیر من ظهرها) مردن بهتر است از زندگی با این جنایتکاران خونخوار.

اما انسان‌هایی که مکتب‌شان اسلام و قانون‌شان قرآن است و جنگ را با زور گویان عامل پیروزی و سعادت می‌دانند، باید بجنگند، این قرآن مجیدی که به مسلمین خطاب می‌کند:

«و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل أو یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما» [۸۱].

[صفحه ۹۶]

کسی که در راه خدا می‌جنگد چه کشته شود و چه پیروز شود در هر دو صورت ما به او اجر و پاداش عظیمی عطا می‌کنیم، چرا با ستمکاران مبارزه نکنند؟

این جامعه‌ای که شعارشان کلام علی علیه‌السلام است که فرمود:

کونوا للظالم خصما و للمظلوم عونا؛

شما یار و یاور مظلوم و دشمن ظالم باشید.

چرا با ظالم نجنگند؟ چرا ریشه‌ی فساد را قطع نکنند؟ پس باید جنگید، باید انسان‌های محروم را از چنگال اهریمنان نجات داد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم [۸۲].

هرگاه انسان ستمدیده‌ای از ظلم ظالم فریاد زند، ای مسلمانان به فریادم برسید و مرا از دست ستمگر نجات دهید، اگر در مقابل استغاثه و فریاد مظلوم، احساس مسئولیت نکنید و به فریادش نرسید، شما مسلمان نیستید مسلمان آن است که در مقابل هر حرف زوری محکم بایستد و با کمال قدرت تو دهنی به دشمن بزند. در همین حدیث شریف دقت کنید پیغمبر صلی الله علیه و آله نفرمود: من سمع مسلما ینادی یا للمسلمین فرمود: من سمع رجلا یعنی هر انسان ستمدیده‌ای که مظلوم است چه می‌خواهد مسلمان باشد و چه کافر، باید مسلمان‌ها به فریادش برسند.

بعضی از بزرگان خیلی زیبا جهاد را تفسیر کرده‌اند گفته‌اند: هر گاه جامعه‌ای حقش پایمال شد و مورد ظلم قرار گرفت این

جامعه‌ی مظلوم محروم به منزله‌ی مریضی می‌ماند که احتیاج به درمان دارد، دارویی که مریض می‌خورد تلخ است ولی باید این تلخی را تحمل کند زیرا مریض می‌داند با خوردن داروی تلخ، سلامتی خود را باز می‌یابد هم چنین ملتی که مورد ظلم و ستم قرار گرفته مریض است، درد دارد دردش محرومیت و بدبختی و بیچارگی است دواي این درد، گرفتن حقوقش از دست دشمن

[صفحه ۹۷]

است که دشمن آن را به زور از او گرفته حال که می‌خواهد حق مشروعش را از دشمن بگیرد به آسانی نمی‌تواند بگیرد باید بجنگد باید جهاد کند باید کشته بدهد باید اعضای سالم بدن خود را از دست بدهد، جنگ این ناراحتی‌ها را دارد باید صبر کند باید این تلخی جنگ را تحمل کند زیرا می‌داند در مقابل این مصیبت، دشمن را از بین می‌برد، امنیت و آسایش را برای نسل‌های آینده خویش، تأمین می‌کند و حقوق از دست رفته خود را باز می‌ستاند؛ در مقابل این تلخی اندک، عاقبت، زندگی شیرین و لذت‌بخشی نصیب خود و دیگران می‌شود.

زیرا اگر روح مبارزه و جهاد را از دست بدهد و از جنگ بترسد باید خود را برای همیشه وقت به ذلت و بدبختی بیفکند دشمن که فهمید، در این جامعه محروم، روح سلحشوری و فداکاری از بین رفته دیگر از سر این ملت دست بردار نیست و آن‌ها را بین مرگ و زندگی نگه می‌دارد [۸۳].

دشمن برای دربند کشیدن مردم محروم ابتدا با وعده‌های کاذب خود مردم را به خود جلب می‌کند و آن‌ها را در سطح پایین فرهنگ اجتماعی نگه می‌دارد تا پی به جنایات دشمن نبرند اگر فکر جامعه بالا رفت و جنایات دشمن را فهمید و خواست از حق مشروعش دفاع کند در آن صورت دشمن برای منافع و خواسته‌های نامشروعش، از هیچ جنایتی دست بردار نیست و جنایت و فسادش بر ستم‌دیدگان در جهت خاصی نخواهد بود، او برای تسلیم و سازش مردم نسبت به خود از تهدید و ارباب گرفته تا اسارت زنان و کودکان و تخریب خانه و کاشانه‌های مردم و سرقت اموال و کشتن مردان و زنان بی‌گناه و آتش زدن مایحتاج زندگی آن‌ها، تمام این جنایات را مرتکب می‌شود، شما به جنایات و درندگی صدام وحشی و اسرائیل و

[صفحه ۹۸]

آمریکای جنایتکار نگاه کنید ببینید این حیوان‌های، درنده که بویی از انسانیت و شرف و فضیلت ندارند چه می‌کنند و بر سر ملت مظلوم ایران و سایر ملت‌های محروم دنیا چه بمبهای خوشه‌ای می‌ریزند و تمام شهرها و آبادی‌ها و خانه‌های مردم را بر سر مردم خراب می‌کنند.

شما از این جنایات و درندگی صدام و لشگر وحشی عراق خیلی تعجب نکنید زیرا این خصلت کثیفی است که از آباء و اجدادشان به آن‌ها ارث رسیده، شما تاریخ صدر اسلام را ملاحظه کنید ببینید وقتی که معاویه بن ابی سفیان لشگری را برای غارت و چپاول و تخریب به شهرهای شیعه‌نشین عراق فرستاد چه دستوری داد:

سفیان بن عوف غامدی می‌گوید: معاویه مرا فرمانده لشگر قرار داد و گفت: من ترا با لشگر انبوهی به سوی شهر انبار و مدائن می‌فرستم و تو با این لشگر انبوه حمله کن و آن دو شهر را تصرف کن از گرفتن شهر کوفه (محل حکومت علی علیه‌السلام) فعلا چشم پوشی کن زیرا اگر شهرهای اطراف پایتخت علی علیه‌السلام را گرفتی مثل آن است که پایتخت عراق را گرفته‌ای، ای سفیان من از این جهت به تو دستور می‌دهم که به مردم عراق حمله کنی که دوستان ما را شاد و دشمنان ما را به وحشت بیندازی، تو به هر

شهر و دیاری که رسیدی مردم را به دوستی ما بخوان هر کس از اطاعت و فرمان ما سر باز زد او را نابود کن. ای سفیان به هر آبادی و خانه و کاشانه‌ای که رسیدی آنجا را خراب کن و بگذر، اموال و سرمایه مردم را غارت کن، نگذار مردم دارای اموال و ثروت زندگی باشند زیرا گرفتن اموال آن‌ها علاوه بر تضعیف روحیه آن‌ها، خود کمتر از کشتن آن‌ها نیست و قلب آن‌ها را از کشتن بیشتر جریحه‌دار می‌کند [۸۴].

[صفحه ۹۹]

سفیان به دستور معاویه با یک لشکر مجهز به شهرهای عراق مخصوصا به شهر انبار و مدائن که بیشتر دوستان علی علیه‌السلام در آنجا زندگی می‌کردند حمله کرد آنقدر جنایت و فساد کردند آن قدر انگشتر، گوشواره، النگو، و خفتی از دست و گوش و گردن زنان و دختران مظلوم بیرون آوردند و جنایت و درندگی نمودند که چشم و گوش روزگار مانند آن را کمتر دیده و شنیده، امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه ۲۷ نهج‌البلاغه می‌فرماید:

فلو ان امرء مسلما مات من هذه اسفا ما كان به ملوما بل كان به عندي جريرا يا عجا عجا والله يميت القلب و يجلب الهم من اجتماع هولاء علی باطلهم و تفرقكم عن حقكم.

اگر مرد مسلمانی از این مصیبت از روی تاسف و اندوه بمیرد نباید او را ملامت کرد بلکه مردن در مقابل این مصیبت در نزد من سزاوار است چقدر جای تعجب و شگفتی است بخدا سوگند این مصیبت قلب را می‌کشد و اندوه و غصه‌اش را تمام نمی‌کند که دشمن در باطلش متحد و شما در حقتان متفرق باشید.

ظالم کیست؟

مطلبی که قابل توجه است این است، که آیا ظالم خصوص شخص ستمگر و جنایتکار است یا بعضی از مظلومین هم ظالمند؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: مظلومی که در مقابل ظلم ظالم، سکوت کند، آن هم ظالم است، قال الصادق علیه‌السلام: ان العبد لیکون مظلوما فما یزال یدعوا حتی یکون ظالما.

فرمود: انسان ظالم که همیشه ظالم را نفرین می‌کند اما هیچ عکس‌العملی از خود در مقابل ظالم نشان نمی‌دهد، او هم ظالم است زیرا سکوت مظلوم در مقابل ظالم و تن‌بزیر ظلم دادن، موجب قدرت و طغیان ظالم بر مظلوم خواهد شد. آخر نفرین کردن هم حدی دارد، تا کی مظلوم در گوشه‌ی خانه بنشیند و آه بکشد و بگوید خدایا داد

[صفحه ۱۰۰]

مرا از ظالم بگیر با این آه و ناله‌ها تنها کار درست نمی‌شود باید این مظلوم مظلومین دیگر را بیدار کند. آگاهی دهد، مسئولیت آن‌ها را در مقام ظالم اعلان کند، باید در مردم حرکت و جنبشی ایجاد کند تا با وحدت کلمه و قدرت همه جانبه ریشه‌ی ظالم را قطع کنند، اگر مردم مسلمان قهرمان ایران به رهبری امام خمینی کبیر قدس سره حرکت نمی‌کردند، اعتصاب نمی‌کردند، مغازه‌ها را تعطیل نمی‌کردند، با مشت‌های گره کرده جلو تانک و مسلسل دشمن نمی‌ایستادند، خون نمی‌دادند، اگر ملت مسلمان قهرمان حزب‌الله لبنان که امام صادق علیه‌السلام درباره آن‌ها دعا کرده است [۸۵] فداکاری و جان‌بازی نمی‌کردند کجا می‌توانستند با نفرین و نشستن توی خانه این بت بزرگ را نابود کنند؟

پس خیلی از مواقع که ظالم بر ملت‌های محروم مسلط می‌شود تنها تقصیر کار، ظالم نیست مظلومین هم تقصیر کارند! وقتی که مردم بنی‌اسرائیل حضرت زکریای پیغمبر را در میان درخت اره کردند هم چنین پادشاه بنی‌اسرائیل بر اثر تقاضای زن بدکاره دستور داد که جلاد سر حضرت یحیی را در میان طشت از تن جدا کرد، به حضرت دانیال وحی شد که بخت‌النصر را بر بنی‌اسرائیل مسلط خواهم کرد که هفتاد هزار نفر را بکشد و اسیر کند چون تمام آن‌ها بر اثر سکوتشان در مقابل خون حضرت زکریا و یحیی تقصیر کارند و آن‌ها هم شریک در خون این دو پیغمبرند [۸۶].

این سؤال ممکن است پیش آید که چطور ملت‌های محروم و مستضعف می‌توانند در مقابل ابرقدرتهای جهان بایستند و با آن‌ها مبارزه کنند در حالی که ستمگران جهان تا چنگک و دندان به سلاح مجهزند. پاسخ این سؤال این است که اولاً همان طور که نظام‌های حاکم ستمگر به طور

[صفحه ۱۰۱]

تدریج قدرتمند شده‌اند و آهسته آهسته پایه‌های قدرت مردم را متزلزل کرده‌اند و پایه‌های قدرت خود را محکم نمودند، مردم تحت ستم هم باید برای نابودی این قدرت‌های بزرگ از راه تبلیغات و نشریات و کتاب‌های سودمند انقلابی و بالا بردن سطح معلومات جامعه، آهسته آهسته مردم را برای یک مبارزه همگانی علیه جهان خواران بسیج کنند، همان طور که انقلاب جمهوری اسلامی به رهبری امام امت قدس سره در ۱۵ خرداد سال ۴۲ آغاز شد، و به تدریج این قطره‌ها مبدل به دریا شد، بعد نظام طاغوت در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ سرنگون شد.

ثانیاً در روایات و اخبار ائمه معصومین علیهم‌السلام آمده است که امام زمان علیه‌السلام وقتی ظهور می‌کند، که نظام‌های طاغوت بر اثر جنایات و ستمگری‌شان یک حالت تنفر و انزجاری در میان مردم به وجود می‌آورند که تمام مردم در صدد نابودی آن‌ها بر می‌آیند. این صدور انقلاب و تبلیغات اسلامی ما در خارج از کشور، خواه ناخواه طبق روایات و احادیث اسلامی منجر به نابودی نظام‌های طاغوت خواهد شد.

ثالثاً ما معتقدیم که برای خدا و برای استقرار حکومت دین خدا در جهان، جهاد و مبارزه می‌کنیم و خدا وعده نصرت و پیروزی را به داده است، آنجا که فرموده «ان تنصروا الله ینصرکم و یشبب اقدامکم» اگر شما دین خدا را یاری کنید خدا هم شما را یاری می‌کند.

امام باقر علیه‌السلام فرمود: خداوند به مؤمن سه خصلت عطا کرده یکی عزت در دنیا، دوم سعادت در آخرت، سوم هیبت و ترس در دل ستمکاران، خداوند یک وحشتی از مؤمن در دل دشمن می‌اندازد که همیشه دشمن از مؤمن بترسد لذا در جنگ‌ها همیشه دشمن از مسلمانانی که توکلشان به خدا زیاد است می‌ترسد [۸۷].

[صفحه ۱۰۲]

بنابراین طبق وعده و نصرت الهی نباید از دشمن ترسید خدا دوستانش را یاری می‌کند و دشمن هر چقدر هم قدرت داشته باشد سرانجام به دست مؤمنین نابود خواهد شد.

«قال موسی لقومه استعینوا بالله و اصبروا ان الأرض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین» [۸۸].

ای بی‌خبری ز دولت بیداری
چشم طمع ز خواب چه می‌داری

بیدار شو، که هر که نشد بیدار
افتاد در طریق تبه‌کاری

بیدار شو که در رهت از هر سو
دیوی کمین نموده، بمکاری

خواهد که از سر تو کند بیرون
عقل و تمیز و حکمت و هشیاری

خواهد که عقل و دین ز تو بر باید
کورانه راه زندقه بسپاری

خواهد که در تو جای صفا گیرد
جنگ و جدال و فتنه و خونخواری

چیره است بر طبیعت تو، غفلت
چون خون که در عروق بود جاری

گر نیست... من از چه سبب بینم
ره را ز چاه فرق بنگذاری

تن را بجامه‌های ثمین پوشی
جان را زهر را کمال کنی عاری

[صفحه ۱۰۳]

مناظره‌ام با قاضی وهابی در مسجد الحرام

در مرداد ماه ۱۳۸۵ برای عمره رجیبه به مکه مکرمه مشرف شدم. روزی پس از طواف مستحبی آمدم مقام ابراهیم علیه‌السلام را

بوسیدم یکی از آن طلبه‌های وهایی که در کنار مقام ابراهیم ایستاده بود مرا از بوسیدن منع کرد. گفت: حرام، حرام. گفتم: لیس بحرام. گفت: انت مبدع. صحبت کشیده شد به اینجا که به او گفتم این طرز فکر شما است که خداوند اسرائیل و آمریکا را بر شما مسلط کرده است. از این حرف من خیلی ناراحت شد. به سرعت پیش قاضی رفت. حرف مرا به او گفت. خواستم نماز طواف بخوانم که دیدم همان طلبه با شرطه و یک نفر دیگر آمدند پیش من گفتند: یا الله رح عند القاضی.

گفتم: مومشکله نذهب عند القاضی. مرا بردند داخل شبستان مسجد الحرام بین باب العمره و باب ملک فهد یک اطاق کوچکی بود که از انظار مردم پنهان بود. قاضی پشت میز نشسته بود. ۲ نفر دیگر هم اطرافش بودند. شرطه هم آمد با همان طلبه مباحثه‌ام با قاضی شروع شد به لطف خدا مناظره طوری به اتمام رسید که از نزد قاضی با احترام خارج شدم. در پایان جلسه قاضی به من گفت شما به ایشان گفتید خداوند اسرائیل و آمریکا را بر سر ما مسلط کرده. در پاسخ گفتم توجه کنید حدیثی از پیامبر اسلام برای شما بخوانم تا معلوم شود که چرا خداوند اسرائیل و آمریکا را بر سر شما و سایر مسلمان‌ها مسلط کرده است؟ روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار قده بزرگی پر از طعام با

[صفحه ۱۰۴]

اصحابشان نشسته بودند و هر کدام از میان قده، لقمه غذایی بر می‌داشتند و می‌خوردند ناگهان وسط غذا خوردن پیامبر اعظم حالشان منقلب شد و از غذا خوردن دست کشیدند.

اصحاب سؤال کردند یا رسول الله چرا منقلب شدید و دست از خوردن غذا کشیدید؟

پیامبر اعظم فرمود: یوشک الامم تداعی الامم علیکم تداعی الأکله علی قصعتها.

روزگاری بیاید که امت‌های دشمن، امت‌های دیگری را علیه شما دعوت کنند مانند دعوت شدن شما برای خوردن غذا از این قده. کشورهای اسلامی به منزله این قده می‌شوند و مسلمان‌ها به منزله لقمه‌های غذای این قده می‌گردند.

دشمنان شما مسلمان‌ها به منزله خورندگان لقمه‌های غذای این قده می‌مانند که همدیگر را برای خوردن و نابود کردن شما مسلمان‌ها دعوت می‌کنند (که امروزه کشورهای اروپا و آمریکا و کشورهای بلوک شرق برای از بین بردن مسلمان‌ها پیمانی تشکیل داده‌اند به نام پیمان ناتو) قال قائل منهم من قله نحق یومئذ؟ یکی از حضار مجلس گفت: یا رسول الله از کمی ما مسلمان‌ها در آن زمان خواهد بود که دشمنان ما این طور ما را نابود می‌کنند؟ پیامبر اعظم فرمود: بل انتم کثیر ولکنکم غناء کغناء السیل.

شما مسلمان‌ها جمعیتان در آن زمان بسیار خواهد بود لکن ارزش شما برای اسلام مانند آشغال‌هایی است که آب سیل با خود ببرد. و لیتز عن الله عن عدوکم المهابه منکم و لیتذفن فی قلوبکم الوهن. خداوند - به خاطر سستی ایمانتان و جدایی‌تان از یکدیگر - هیبت و ترسیدن از شما را از دل دشمنانتان بیرون می‌آورد که آن‌ها از شما نترسند و در دل‌های شما سستی و ترسیدن از آن‌ها را می‌افکند.

قال قائل یا رسول الله و ما الوهن قال حب الدنيا و کراهیه الموت [۸۹].

[صفحه ۱۰۵]

شخصی سؤال کرد: یا رسول الله وهن چیست؟ پیامبر اعظم فرمود: وهن دوستی شما به دنیا است که بر اثر علاقه شدید شما به دنیا از مرگ می‌ترسید و لذا در مقابل دشمن ذلیل می‌شوید.

به قاضی گفتم وقتی ملکوک و زمامداران عرب و مسلمین این طور عبید دنیا شده‌اند و علمای مسلمین این طور به عنوان اولوالأمر مطیع و فرمانبردار آن‌ها شده‌اند باید خداوند آمریکا و اسرائیل را بر شما و سایر مسلمان‌ها مسلط کند. قاضی و سایر حضار از این روایت تعجب کردند و مرا تحسین کردند و لذا با احترام از پیش قاضی خارج شدم اتفاقاً این مناظره‌ام با او در ببحوحه جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله لبنان با اسرائیل واقع شد.

[صفحه ۱۰۶]

اجر و پاداش بازماندگان شهداء

اشاره

ای بازماندگان شهداء، ای فرزندان و همسران و ای پدران و مادران شهداء شما می‌دانید که خداوند متعال، کمال لطف و رحمت را نسبت به بندگان خود دارد و هر فرمان و دستوری که به بندگان خود می‌دهد فقط برای ارتقاء درجات ایمان و مقام و منزلت آنهاست او غنی بالذات است هیچ نیازی به اطاعت و بندگی ما ندارد بلکه اطاعت و فرمانبرداری ما از فرمان خدا، فقط نتیجه‌اش خوشبختی و سعادت ماست.

خدا جنگ و مبارزه با دشمن را بر ما واجب کرده و فرموده است گرچه جنگ و نبرد با دشمن زحمت و مشقت زیادی دارد و شما از تحمل آن همه مشقت، اکراه دارید، ولی بدانید که تحمل این زحمت‌ها، و ناراحتی‌ها، نتیجه‌اش برای شما خیر و سعادت است: «کتب علیکم القتال و هو کره لکم عسی أن تکرهوا شیئا و هو خیر لکم عسی أن تحبوا شیئا و هو شر لکم» [۹۰].

درست است که شما عزیزان خود را از دست داده‌اید و می‌دهید و تحمل از دست دادن عزیزان و جگرگوشگان، کاری است مشکل، ولی چون به امر خدا این کار صورت گرفته و در راه خدا عزیزان را از دست داده‌اید، و می‌دهید یقین داشته

[صفحه ۱۰۷]

باشید که ضرر نکرده‌اید و منافع و فوایدش خیلی بیشتر از ضرر و زیانش می‌باشد.

زیرا همه‌مان ایمان داریم که خداوند عادل و حکیم است و کارهای خدا روی عدل و حکمت انجام می‌گیرد، آنچه را که خداوند از بندگانش می‌گیرد هزاران برابر آن را به عنوان عوض و پاداش به بندگان خود عطا می‌کند زیرا اگر عطا نکند لازم می‌آید که خدا ظالم باشد نه عادل، فتعالی الله عما یعمل الظالمون، خدا منزله است از آنچه را که ظالمین انجام می‌دهند.

و اگر پاداش و ثواب از جانب خدا به قدر مصیبت وارده باشد لازم می‌آید کار لغو و بی‌فایده، یعنی به همان مقداری که این فرزند برای پدر و مادرش در دنیا ارزش داشته حالا که او در راه خدا شهید شده، خدا در آخرت به همان مقدار پاداش دهد این لغو است و بی‌فایده و خدا منزله است از ارتکاب عمل لغو، بنابراین پاداش و ثوابی که خدا در مقابل این مصیبت به بازماندگان شهید، عطا می‌کند هزاران برابر بیشتر است از ارزش خود فرزند برای آن‌ها.

شما ای بازماندگان شهداء، می‌دانید که فرزندان شما که در راه خدا شهید شده‌اند آن‌ها نمرده‌اند، آن‌ها زنده‌اند شما چیزی را از دست نداده‌اید که از بین رفته باشد بلکه شهیدان خود را از دست خود جدا ساختید و بدست توانای خدای مهربان خود سپردید «و

ما عندکم ینفد و ما عندالله باق» [۹۱].

آنچه را که شما نگهدارید از بین می‌رود و آنچه را که خدا نگه دارد و از بین نمی‌رود، او باقی و جاوید است. مگر خدا در قرآن نفرموده است کسی که در راه خدا مبارزه کند پیروز است و ما به او اجر و پاداش عظیم عطا خواهیم کرد، چه بکشد و چه کشته شود «و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل أو یغلب فسوف نؤتیة أجرا عظیما» [۹۲].

[صفحه ۱۰۸]

شما با شهدای خودتان اسلام را بیمه کردید، به پیغمبر آبرو دادید، ناموس اسلام را حفظ کردید، این مسلم است که تحمل داغ جوان مشکل است، از دست دادن فرزند و همسر و برادر و پدر برای انسان طاقت فرسا است ولی می‌دانید که حفظ اسلام از خون شهیدان مان عزیزتر است.

برای خاطر اسلام بود که در جنگ احد دندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شکست، پیشانیش شکست، نود جراحت بر بدن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شد و او همچون کوه مقاوم، در برابر مشکلات ایستاد و صبر کرد، برای خاطر اسلام بود که امامان معصوم ما علیهم السلام همه شربت شهادت نوشیدند و در راه اسلام فدا شدند.

شما می‌دانید که در مقابل این سرافرازی و روسپیدی که در پیش خدا کسب کرده‌اید و عزیزانتان را در راه خدا هدیه نموده‌اید چه مقامی دارید؟ برای اینکه پی به ارزش‌های انسانی و معنوی خود ببرید و توجه به ثواب و پاداشی که در پیشگاه خدا دارید داشته باشید، به این روایاتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده دقت کنید:

۱. عن زرارة بن اوفی ان رسول الله صلی الله علیه و آله عزی رجلا عن ابنه فقال آجرک الله و اعظم لک الأجر فقال الرجل یا رسول الله انا شیخ کبیر و کان ابنی و قد أجزء عنی فقال له النبی ایسرک ان یشیر لک او یتلقاک من ابواب الجنة بالكأس قال من بذلکک؟ فقال رسول الله لک به و لكل مسلم مات ولده فی الاسلام [۹۳].

زراره پسر اوفی روایت می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تسلیت گفت مردی را که پسرش را از دست داده بود، فرمود خداوند به تو اجر عنایت کند و اجرت را در این مصیبت زیاد گردانند، مرد مصیبت زده عرض کرد یا رسول الله آخر من پیرمردی هستم ناتوان، پسرم خیلی به دردم می‌خورد او از دستم رفت، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود، آیا دوست نداری که در قیامت پسرت را ملاقات کنی و او کنار یکی از درب‌های بهشت

[صفحه ۱۰۹]

با کاسه‌ای از آب‌های بهشت به انتظارت ایستاده؟ پیرمرد عرض کرد من کجا و این مقام، پیغمبر فرمود خداوند این مقام و منزلت را به تو و به هر مسلمانی که فرزندش در اسلام از دست رفته باشد، عطا می‌کند.

۲. عن بریده قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یتعاهد الأنصار و یعودهم و یسئل عنهم فبلغه ان امرأة ابن لها فجزعت علیه فاتاها فامرها بتقوی الله عزوجل فقالت یا رسول الله انی امرأة رقوب لا الد و لم یکن لی ولد غیره فقال اما تحیین ان ترینه علی باب الجنة و هو یدعوک الینا قالت بلی قال فانه کذالک [۹۴].

بریده می‌گوید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به دیدن قبیله‌ی انصار [۹۵] می‌آمد احوالشان را می‌پرسید از آن‌ها عیادت می‌کرد، روزی به پیغمبر خبر دادند یا رسول الله صلی الله علیه و آله زنی است که فرزندش از دنیا رفته خیلی در فراق فرزندش بی‌طاقتی

می‌کند، او را تسلیت گویند، پیغمبر او را به صبر و تقوی امر کرده، آن مادر داغ‌دیده در جواب عرض کرد یا رسول‌الله من زنی هستم (رقوب) نه بچه آورم و نه فرزند دیگری غیر او دارم (چرا گریه نکنم یا رسول‌الله).

پیغمبر فرمود: ای مادر، دوست نداری فرزندت را درب بهشت ببینی که او صدا بزند مادر بیا به سوی ما؟ گفت چرا یا رسول‌الله، فرمود تو در مقابل این مصیبت این مقام را داری، صبر کن.

شما ای مادران شهداء، از این حدیث شریف بر خود بیالید ببینید این مادری که فرزندش از دنیا رفته بود با وجود این که شهید هم نشده بود پیغمبر به او فرمود تو در مقابل این مصیبت این مقام را داری که فرزندت از بهشت به استقبال بیاید و تو را

[صفحه ۱۱۰]

صدا بزند که به سوی من بیا، پس شما ای مادران شهداء، در قیامت چه مقامی دارید، خوشا به حال شما!

۳. ما ورد عن النبی صلی الله علیه و آله قال لعثمان ابن مظعون - و قد مات ولده فاشد حزنه علیه - یابن مظعون ان للجنة ثمانية ابواب وللنار سبعة ابواب افما یسرک ان لا تأتی بابا فیها الا وجدت ابنک الی جنبک آخذاً بحجزتک لیستشفع لک الی ربک حتی یشفعه الله لک [۹۶].

عثمان بن مظعون برادر رضاعی پیغمبر اکرم بود پسرش از دنیا رفت، خیلی در مرگ فرزندش ناراحت بود، پیغمبر اکرم او را تسلیت گفت فرمود: ای پسر مظعون بدان که بهشت را، هشت درب می‌باشد و دوزخ را هفت درب، دوست نداری در قیامت در مقابل هر دری از درهای بهشت که بررسی پسر تو را در کنارت ببینی که دامنش را گرفته و برای تو در پیشگاه خدای متعال طلب شفاعت کند و خداوند هم شفاعت او را در باره‌ات بپذیرد؟

۴. ما رواه الصدوق عن الصادق علیه السلام ولد واحد یقدمه الرجل افضل من سبعین ولدا یبقون بعده یدرکون القائم علیه السلام [۹۷]

این روایت را شیخ صدوق از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند: که امام صادق علیه‌السلام فرمود مرد مسلمانی که یک فرزند خود را جلوتر از خود بفرستد و شهید شود بهتر است از آن که هفتاد فرزند از خود باقی بگذارد تا بمانند و امام زمان را درک کنند.

[صفحه ۱۱۱]

ام سلیم و ابی طلحة

ام سلیم یکی از زنان پاکدامن صدر اسلام بود و علاقه و محبتش به پیغمبر اکرم بسیار زیاد بود.

شوهرش ابوطلحة انصاری که (نامش زید بن سهل است) از اصحاب باوفا و با ایمان و فداکار اسلام بود، در بیشتر جنگ‌ها مانند جنگ بدر و احد و عقبه و خندق با پیغمبر اکرم شرکت می‌کرد.

در حالاتش نوشته‌اند بر اثر کثرت مشارکت در جنگ‌ها در زمان پیغمبر اکرم کمتر موفق به گرفتن روزه‌های ماه‌های مبارک رمضان می‌شد چون پیغمبر اکرم از دنیا رحلت کرد غیر از روز عید فطر و عید قربان غالباً ایام سال را روزه بود. در زمان حیات پیغمبر اکرم وقتی که مسئولیت جهاد به عهده‌اش نبود در مدینه بسر می‌برد و در مزرعه‌اش مشغول کار و فعالیت می‌شد.

محصول ازدواج این زن و شوهر باتقوا فرزند پسری بود که متأسفانه در سنین نوجوانی بیمار شد و در منزل بستری گردید مادرش از

او پرستاری می‌کرد، شب هنگام موقعی که ابی‌طلحه از کار برمی‌گشت و به منزل می‌آمد ابتدا ببالین فرزند بیمارش می‌رفت و او را مورد ملاحظت و عطوفت قرار می‌داد سپس در اطاق خود به صرف غذا و استراحت می‌پرداخت، مدتی بر این منوال گذشت، تا روزی طرف عصری بود که در نبود ابی‌طلحه در منزل، فرزند بیمارش از دنیا رفت.

[صفحه ۱۱۲]

ام‌سلیم که زنی باتقوا و باایمان بود بدون این که خود را ببازد و در مرگ فرزندش بی‌تابی و جزع کند جنازه فرزندش را به کناری کشید و رویش را پوشانید. شب شد ام‌سلیم برای این که شوهرش ناراحت نشود و خواب و استراحت شوهر خسته‌اش مختل نگردد تصمیم گرفت مرگ فرزند را تا صبح از وی پنهان نگه‌بدارد.

ابی‌طلحه وارد منزل شد و طبق معمول خواست ببالین فرزندش برود، ام‌سلیم او را از رفتن به بالین فرزندش باز داشت، گفت طفل را به حال خود بگذار که امشب با آرامش و راحتی خوابیده است این سخن را طوری ادا کرد که شوهر خیال کرد حال فرزندش رو به بهبودی است و کسالتش تخفیف پیدا کرده، ام‌سلیم آن قدر آسایش و آرامش روحی شوهر را فراهم کرد که شوهر آن شب از ذوق و شوق با همسرش هم بستر شد. اتفاقاً همان شب ام‌سلیم باردار شد صبح که شد برای این که شوهرش از مرگ فرزندش زیاد ناراحت نشود تصمیم گرفت جریان فوت فرزند را با یک طرز مؤدبانه و معقولی به شوهرش اطلاع دهد، جریان را این طور به اطلاع شوهر رسانید گفت: اگر کسانی به بعضی از همسایگان خود چیزی را به عاریه بدهند و آن‌ها مدتی از آن استفاده کنند اما موقعی که صاحبان مال، عاریه‌ی خود را مطالبه کنند عاریه‌داران اشگ بریزند که چرا متاع خود را از ما می‌گیرید؟ به نظر تو حال این اشخاص چگونه است؟

ابی‌طلحه گفت این‌ها دیوانه‌اند که از دادن مال عاریه به صاحبان‌شان امتناع می‌ورزند ام‌سلیم گفت پس ما نباید از دیوانگان باشیم؛ خداوند به دست ما امانتی داد و ما مدتی صاحب امانت بودیم حال امانتش را از ما گرفت و فرزندت از دنیا رفت نباید در این مصیبت بی‌صبری و بی‌تابی کنی، صبر کن و تسلیم رضای خدا باش پاشو برای تجهیز جنازه فرزندت، اقدام کن. فأتی ابوطلحه‌ النبی صلی الله علیه و آله فاخبره الخبر فتعجب النبی صلی الله علیه و آله من امرها و دعا لها و قال اللهم بارک لهما فی لیلتهما.

[صفحه ۱۱۳]

ابی‌طلحه حضور پیغمبر شرفیات شد و جریان امر را به عرض رسانید پیغمبر اکرم از کار زن به شگفت آمد و درباره‌اش دعا فرمود و از خداوند متعال برای زن و شوهر در آمیزش آن شب، درخواست خیر و برکت نمود.

ام‌سلیم همان شب که فرزندش فوت کرده بود، حامله شد فرزند پسری به دنیا آورد و تصمیم گرفت برای سعادت و سلامت فرزندش، او را پیش پیغمبر به فرستد تا پیغمبر اکرم درباره فرزندش دعا کند، او را در پارچه‌ای پیچید و با چند دانه خرما به وسیله‌ی شوهرش پیش پیغمبر فرستاد.

پیغمبر اکرم این مولود را گرفت و دانه‌ای از خرما را برداشت و در میان دهان خود گذاشت و جوید و با آب دهان مقدسش مخلوط کرد، و سپس مقداری از آن خرما را گرفت و در میان دهان نوزاد گذاشت و کامش را برداشت و درباره‌اش دعا کرد و نام فرزندش را عبدالله گذاشت؛ راوی می‌گوید دیدم که ۹ فرزند از عبدالله به دنیا آمد، و همه قاریان قرآن شدند و خود عبدالله هم بعد از فوت

پیغمبر اکرم از یاران و اصحاب باوفای امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بود [۹۸].

آری افراد با ایمان که در پرتو ایمان به خدا قلبی مطمئن و آرام دارند در زمینه مرگ فرزند و در مقابل هر حادثه سنگین خویشتن‌دار و با استقامتند، زیرا در مکتب دین این درس را آموخته‌اند که رضا به قضاء الهی و تسلیم در مقابل فرمان پروردگار، علامت ایمان و مایه خشنودی خداوند است و در قیامت آدمی را از پاداش صبر برخوردار می‌کند. آن‌ها می‌دانند که نیروی ایمان انسان را همچنان استوار و پایدار نگه می‌دارد و مشکلات را حل می‌کند، نگرانی و اضطراب را برطرف می‌سازد و به آدمی سکون و آرامش می‌دهد، اتکاء به خدا بلندترین جایگاه، مطمئن‌ترین پایگاه و محکمترین پناهگاه است.

[صفحه ۱۱۴]

حضرت جواد الائمه علیه‌السلام این حقیقت را در کوتاهترین عبارت بیان فرمود:

عن محمد بن علی الجواد علیه‌السلام قال الثقة بالله تعالى ثمن لكل غال و سلم الى كل عال [۹۹].

امام جواد علیه‌السلام فرمود: اعتماد به خدا قیمت هر متاع گرانقدر و نردبان ترقی و تعالی برای رسیدن به هر مقام رفیع است.

تذکر یک مطلب لازم

ممکن است این سؤال پیش آید که درست است شهید بواسطه شهادتش به سعادت ابدی نایل می‌شود، و از نعمت‌های الهی در آخرت بهره‌مند می‌گردد، ولی آنچه که ناراحت‌کننده است، بی‌سرپرستی زن و بچه‌هایش هست این را چه باید کرد؟ جواب - این است که درست است که از دست دادن سرپرست خانواده، آن هم چون سرپرست عزیزی که تمام کوشش او انجام وظیفه نسبت به خانواده و اسلام و مسلمین بوده، تحملش مشکل و طاقت فرساست، ولی چیزی که هست و جای نگرانی نیست این است که شهداء چون جان خود را تقدیم خدای خویش نموده‌اند و برای خاطر اسلام و قرآن شهید شده‌اند، خداوند هم در مقابل، عهده‌دار و کفیل زندگی خانواده شهداست، طوری خداوند آن‌ها را تحت حمایت خویش، سرپرستی و کفالت می‌کند که اگر خود شهداء هم می‌بودند و کشته نمی‌شدند از عهده اداره آن‌ها به این خوبی بر نمی‌آمدند.

و آنگهی به تجربه ثابت شده که فرزندان شهداء، در مسیر زندگی کمتر به فحشاء و فساد آلوده می‌شوند و در منجلا ب بدبختی و گناه می‌افتند.

چون اولاً خداوند متعال بواسطه جانبازی و فداکاری پدرشان در راه اسلام، در

[صفحه ۱۱۵]

عوض فرزندان آن‌ها را از لغزش و گناه حفظ می‌کند و نمی‌گذارد آن‌ها به بدبختی و بیچارگی بیفتند.

ثانیاً خود فرزندان شهداء وقتی که بزرگ می‌شوند و می‌فهمند که پدرشان در چه راهی کشته شده است در خود احساس غرور و خوشحالی می‌کنند جامعه هم به چشم عزت به آن‌ها می‌نگرند که پدرشان در راه خدا کشته شده و از نظر روانی هم مقید می‌شوند که حتی المقدور در راهی که پدرشان رفته است بروند و از راه خدا و اسلام منحرف نشوند.

ما اگر به خواهیم فرزندان شهدای اسلام را که پدران‌شان در راه خدا کشته شدند بعد فرزندان‌شان به عزت و سعادت رسیده‌اند ذکر کنیم؛ از مطلب دور می‌شویم، اما راجع به همسران شهداء باید به آن‌ها گفت:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

زیرا همسران شهداء اگر بواسطه از دست دادن سرپرست خانواده احساس کمبودی می‌کنند، اما بواسطه فرزندان با ایمان و با تقوایی که در دامان خود می‌پرورانند لذت زندگی را خواهند چشید، و خداوند این کمبود را جبران خواهد نمود. ابن عباس می‌گوید روزی رسول خدا بر قبیله انصار وارد شد از آن‌ها پرسید چگونه شما به خدا و پیغمبر ایمان آوردید، علامت ایمانتان چیست؟

مردی از انصار عرض کرد علامت ایمان‌مان این است وقتی که در نعمت و نازیم، بنده شکرگزار خداییم وقتی که در مصیبت و بلاسیم بنده صابر و شکیباییم و راضی به رضای خداییم. پیغمبر اکرم فرمود سوگند به پروردگار کعبه این است ایمان به خدا [۱۰۰].

[صفحه ۱۱۶]

۲. و قال المسيح عليه السلام انكم لا تدركون ما تحبون الا بصبركم على ما تكرهون. حضرت مسیح علیه‌السلام فرمود: شما هرگز به خواسته‌های زندگی خود، نخواهید رسید، مگر آن که صبر کنید بر ناگواری‌ها و ناملايمات زندگی [۱۰۱].

آری برادر، کسی که دوست دارد اسلام پیاده شود و در پرتو پیاده شدن احکام مقدس اسلام، سعادت‌مند شود، باید در برابر ناملايمات و گرفتاری‌ها صبر کند و استقامت و پایداری از خود نشان دهد.

۳. پیغمبر اکرم فرمود (آیا روش پسندیده) مؤمن، را شگفت‌زده نمی‌کند، از این که مؤمن هر گاه خیر و نعمتی به او برسد او در مقابل نعمت، خدا را ستایش می‌کند و شکرگزار اوست و هر گاه مصیبتی به او برسد در مقابل مصیبت بار هم حمد و ستایش می‌کند خدا را زیرا او صابر و شکیباست.

مؤمن در تمام کارهایش اجر و ثواب می‌برد حتی در لقمه نانی که می‌خورد (چون مؤمن بنده خداست و بنده مطیع و فرمانبردار مولاست زیرا مؤمن در هر کاری هدف الهی دارد) [۱۰۲].

[صفحه ۱۱۷]

ثواب تسلیت به بازماندگان شهداء

اشاره

در اسلام همان طور که برای صاحبان عزا و بازماندگان میت مخصوصا برای صاحبان عزایی که اموات آن‌ها در راه خدا شهید شده‌اند اجر و پاداش زیادی می‌باشد، برای کسانی هم که در غم و اندوه صاحبان عزا، شرکت می‌کنند و خود را شریک در غم و

اندوه آن‌ها می‌دانند مثلاً در تشییع جنازه‌ی میت مسلمانی، شرکت می‌کنند یا در نماز میت یا در به خاک سپردن بدن شهید شرکت می‌کنند یا در مجلس ترحیم حضور به هم می‌رسند و به صاحبان مصیبت، سر سلامتی و تسلیت می‌گویند برای آن‌ها نیز ثواب و پاداش زیادی می‌باشد.

این عمل خداپسندانه و بشر دوستانه، صرف نظر از دیدگاه عقل و وجدان که مشارکت در این کارها را عقل و وجدان آدمی می‌ستاید، قرآن و اسلام هم مؤمنین را به مشارکت در این کارها سفارش نموده است حتی شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین بود که هر وقت یکی از مسلمین از دنیا می‌رفت حتی المقدور به تشییع جنازه او شرکت می‌کرد، جنازه را به دوش می‌گرفت، نماز میت بر او می‌خواند و به بازماندگان میت تسلیت می‌گفت چنان چه در مرگ سعد بن معاذ چنین بود، وقتی خبر فوت سعد بن معاذ به پیغمبر اکرم رسید، پیغمبر اکرم با اصحاب به خانه‌ی سعد تشریف بردند، دستور دادند بدن سعد را غسل و حنوط و کفن کردند، بعد جنازه‌ی سعد را تشییع کردند

[صفحه ۱۱۸]

به طوری که گاهی طرف چپ جنازه را می‌گرفت و گاهی طرف راست جنازه را تا این که جنازه را وارد قبر نمودند، پیغمبر داخل قبر شد، بدن سعد را به خاک سپرد و سپس سنگ لحد را روی قبر گذاشت، و اطراف قبر را محکم با سنگ و خشت بست [۱۰۳]. همچنین وقتی که جعفر بن ابیطالب برادر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در جنگ مته شهید شد و خبر شهادت جعفر به پیامبر اکرم رسید.

عبدالله بن جعفر می‌گوید:

وقتی که خبر شهادت پدرم به پیغمبر اکرم رسید، پیغمبر برای همدردی و تسلیت به خانه‌ی ما آمد، من خود را از گریه نگه می‌داشتم، پیغمبر به من نگاه کرد، دست مبارکش را بر سر من و برادرم می‌کشید در حالی که اشک‌های چشمش بر محاسنش جاری بود دست به دعا برداشت و برای پدرم و فرزندانم دعا کرد، گفت: اللهم ان جعفرًا قد قدم اليك الی احسن فاخلفه فی ذریته باحسن ما خلفت احدا من عبادك فی ذریته [۱۰۴].

بعد رو به مادرم کرد فرمود: ای اسماء آیا ترا بشارت ندهم؟ مادرم عرض کرد چرا یا رسول‌الله.

پیغمبر فرمود: خدا به جعفر دو بالی عطا کرد که با آن دو بال در بهشت پرواز می‌کند، مادرم گفت یا رسول‌الله این مقامی را که خدا به جعفر داده است به مردم بگویید عبدالله می‌گوید: پیغمبر دستم را گرفت در حالی که با دست دیگرش بر روی سرم می‌کشید وارد مسجد شد، بالای منبر رفت مرا پله پایین منبر نشانید اندوه و ماتم او را فرا گرفته بود فرمود: چقدر انسان در مرگ برادر و عمو زاده‌اش ناراحت می‌شود ای مردم بدانید، جعفر شهید شد [۱۰۵].

[صفحه ۱۱۹]

خداوند دو بال به او عنایت کرد که با آن دو بال در بهشت پرواز می‌کند. سپس از منبر پایین آمد و داخل منزل خود شد. مرا با خود به منزل برد دستور داد غذا درست کردند و کسی را فرستاد عقب برادرم او را آوردند پیغمبر با ما غذا خورد سه شبانه روز ما را پیش خود نگه داشت آن گاه ما را به خانه‌مان برگردانید [۱۰۶].

درباره‌ی ثواب و پاداش تسلیت به مصیبت‌زدگان و صاحبان عزا، روایات زیادی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده که ما بعضی از آنها را در این جا می‌آوریم:

۱. عن جابر بن عبدالله انصاری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من عزی مصابا کان له مثل اجره من غیر ان ینقصه شیئا و من کفن مسلما کساه الله من سندس و استبرق و حریر و من حفر قبر المسلم بنی له بیتا فی الجنه و من انظر معسرا اظله یوم لا ظل الا ظله [۱۰۷].

جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر اکرم روایت می‌کند که پیغمبر فرمود: هر کس صاحب عزایی را تسلیت گوید، خداوند متعال مثل ثواب و پاداشی که به صاحب عزا می‌دهد به او هم عطا می‌کند، بدون این که از ثواب و پاداش صاحب عزا چیزی کاسته شود و کسی که مسلمانی را کفن کند خداوند او را از لباس‌های حریر و استبرق و سندس می‌پوشاند و کسی که قبری را برای دفن مسلمانی بکند خداوند خانه‌ای در بهشت برای او می‌سازد و هر کس گرفتاری را مهلت دهد خداوند او را در سایه رحمت خویش جای دهد روزی که نیست سایه‌ای مگر سایه رحمت او.

۲. روی ان داود علیه السلام قال الهی ما جزاء من یعزی الحزین و المصاب ابتغاء مرضاتک قال جزاؤه ان اکسوه رداء اردیه الأیمان استره من النار و ادخله به الجنه قال یا الهی فما

[صفحه ۱۲۰]

جزاء من شیع الجنائز ابتغاء مرضاتک قال جزاؤه ان تشیعه الملائکه یوم یموت الی قبره و ان اصلی روحه علی الارواح [۱۰۸]. از داود پیغمبر روایت شده که در مناجاتش با خدای خویش چنین گفت: پروردگارا چه خواهد بود پاداش و ثواب کسی که برای رضا تو تسلیت گوید شخص غمگین و مصیبت زده‌ای را، خطاب رسید پاداشش این است که بپوشانم او را به رداء و لباسی از لباس‌های امن و امان و حفظ کنم او را از آتش و داخل کنم او را در بهشت.

حضرت داود عرض کرد: پروردگارا چه خواهد بود پاداش کسی که برای خاطر تو تشییع کند جنازه‌های مؤمنین را؟ خطاب رسید که پاداشش آن است روزی که بمیرد، ملائکه او را تشییع کنند تا کنار قبرش و داخل می‌کنم روحش را در زمره‌ی ارواح پاکان.

۳. روی ان موسی علیه السلام سئل ما لعائد المریض من الأجر قال ابعث له عند موته الملائکه یشیعونه الی قبره و یونسونه الی المحشر قال یا رب فما لمعزی الثکلی من الأجر قال اظله تحت ظلی ای ظل العرش یوم لا ظل الا ظلی [۱۰۹].

از حضرت موسی بن عمران چنین روایت شده، که حضرت موسی سؤال کرد از خدای خویش، پروردگارا چه اجر و پاداشی است برای عیادت کننده‌ی مریض، خطاب رسید هنگامی که بمیرد مبعوث می‌کنم ملائکه را که جنازه‌اش را تشییع کنند تا لب قبرش.

موسی عرض کرد پروردگارا چه خواهد بود، اجر و پاداش کسی که تسلیت گوید مادر داغ‌دیده‌ای را؟ خطاب رسید که جای دهم تسلیت دهنده را در سایه‌ی رحمتم روزی که نیست سایه‌ای مگر سایه‌ی رحمت من.

[صفحه ۱۲۳]

جهاد

اشاره

جهاد مشتق از ماده جهد (بفتح جیم یا بضم جیم) است و جهد در لغت به معنی زحمت و مشقت است و در اصطلاح شرع مقدس به معنی (کوشش و فداکاری به وسیله جان و مال در راه سربلندی و عظمت اسلام و اقامه شعار ایمان است [۱۱۰]).

جهاد از ارکان بزرگ اسلام است و او چهارمین رکن ایمان به شمار می‌آید. از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از معنی ایمان پرسیدند، حضرت فرمود: خداوند ایمان را بر چهار پایه قرار داده است: صبر، یقین، عدل و جهاد [۱۱۱].

جهاد، گردش و سیاحت امت اسلام است چنانچه از عثمان ابن مظعون برادر رضاعی پیغمبر اکرم نقل شده که گفت به پیغمبر اکرم عرض کردم یا رسول الله دلم می‌خواهد به گردش و سیاحت پردازم کوه نوردی کنم. حضرت فرمود این کار را نکن همانا گردش و سیاحت امتم جنگ و جهاد است [۱۱۲].

[صفحه ۱۲۴]

آری مجاهد راه خدا در پیشگاه خدای متعال مقامی دارد از زمانی که اسلحه را می‌گیرد و می‌جنگد تا وقتی که اسلحه را بر زمین می‌گذارد یا (کشته) می‌شود ملائکه پروردگار بر او درود و صلوات می‌فرستند [۱۱۳].

مجاهد فی سبیل الله وقتی در جنگ از دشمن صدمه بر می‌دارد یا کشته می‌شود خدای متعال تمام گناهانش را می‌آمرزد و من صدع رأسه فی سبیل الله غفر الله ما کان قبل ذلک من ذنب [۱۱۴].

توضیح: در این روایت آمده است که مجاهد فی سبیل الله که در جنگ کشته می‌شود، خداوند تمام گناهانش را می‌آمرزد. بنابراین، این سؤال پیش می‌آید که اگر حقوق مردم بر ذمه‌ی شهید باشد و شهید به مردم قرض‌دار باشد، آیا شهید مدیون است یا نه؟

پاسخ: اولاً شهید با آن آگاهی و ایمانی که دارد هیچ وقت خود را مدیون مردم نمی‌کند و با بار سنگین پا به میدان عشق و شهادت نمی‌گذارد زیرا او با تعهدی که به اسلام دارد قبلاً خود را از زیر بار سنگین مسئولیت حقوق مردم، خارج ساخته و با بار سبک پا به میدان جهاد می‌گذارد.

و اگر حقوق مردم بر ذمه‌اش باشد باید ورثه شهید آن را از اموال شهید، خارج ساخته و صاحبانش مسترد دارند و اگر ترکه شهید به مقدار قرضش نباشد، در این صورت شهید مدیون نیست و بر ورثه شهید هم واجب نیست که از اموال خودشان قرض شهید را ادا کنند.

در این مورد روایاتی از ائمه اطهار علیهم‌السلام داریم که در قیامت از طرف پروردگار متعال به طلبکار شهید خطاب می‌شود ای طلبکار، همان طور که من وهاب و بخشنده هستم

[صفحه ۱۲۵]

و گناهات را می‌بخشم تو هم بخشنده باش اگر می‌خواهی به درجات عالیات بهشت نایل شوی از حقوقت بگذر [۱۱۵].

اقسام جهاد

جهاد با دشمن در اسلام به چهار قسم تقسیم می‌شود:

۱. جهاد ابتدایی
 ۲. جهاد با کفاری که قصد استیلاء و تسلط بر مسلمین را دارند، به طوری که مسلمین خوف آن را دارند که اگر کفار بر آنها مسلط شود شهرهایشان را تصرف می‌کند و اموالشان را می‌گیرد.
 ۳. جهاد با کسی که قصد کشتن نفس محترمی را دارد، یا قصد دارد مالش را بگیرد یا ناموسش را اسیر کند، و از این قسم است جهاد، به خاطر نجات مسلمانی که به دست دشمن اسیر شده و او از خودش دفاع می‌کند.
 ۴. جهاد با کسانی که خروج بر امام معصوم به قصد کشتنش را دارند [۱۱۶].
- قسم اول مربوط به زمان پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام است که باید به دستور پیغمبر و امام معصوم علیه‌السلام صورت به گیرد. سه قسم دیگر اختصاص به زمان پیغمبر و امام ندارد، بلکه در زمان غیبت ولی

عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف هم بر مسلمین واجب می‌شود [۱۱۷].

قسم دوم و سوم را دفاع هم می‌گویند

جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۴.

بیان مطلب - بحث اول در جهاد ابتدایی است [۱۱۸] جهاد ابتدایی را از آن جهت جهاد ابتدایی می‌گویند که مسلمین به دستور پیغمبر اکرم و امام معصوم علیه‌السلام به سوی دشمن برای نجات مستضعفین و سرکوب نمودن مستکبرین و آگاه نمودن توده مردم مستضعف را به مسایل حیات بخش اسلام، حرکت می‌کنند لذا با مستکبرین زمان وارد جنگ می‌شوند و آنها را می‌کشند، چون رسالت اسلام برای نجات مردم محروم زجر دیده دنیا می‌باشد، اسلام نمی‌تواند مستکبرین جنایت کار را به حال خود گذارد و طبقه محروم مستمند را در چنگال آنها رها سازد.

مسلم دولت اسلامی که بر مبنای عدل جهانی به وجود آمده، باید هر چه زودتر، به حمایت مستضعفین جهان بشتابد و آنها را نجات دهد لذا قبل از آن که کفار به جنگ اسلام برخیزد اسلام به جنگ آنها می‌رود و آنها را سر جای‌شان می‌نشاند.

قرآن مجید در همین رابطه می‌فرماید: «و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا أخرجنا من هذه القرية الظالم أهلها و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک نصیرا» [۱۱۹].

این آیه شریفه صراحت دارد که اسلام باید به یاری مستضعفین و محرومین عالم بشتابد و بیچارگان را دریابد، گرچه مستکبرین و ستمکاران با اسلام در نیفتند و اقدام

به جنگ با مسلمین را نکنند.

ممکن است این سؤال پیش آید، مگر اسلام دین جنگ است؟ پس این که مسیحی‌ها می‌گویند اسلام دین شمشیر است و به ضرب شمشیر پیش رفته نه روی منطق و قانون، جواب این اشکال چگونه خواهد بود؟

اولا خود قرآن پاسخ این اشکال را داده «و قل الحق من ربکم فمن شاء فليؤمن و من شاء فليکفر» [۱۲۰].

ای پیغمبر به مردم بگو این حقی (که من شما را به آن دعوت می‌کنم) از طرف پروردگار شما در پذیرفتن آن، آزاد هستید هر کس می‌خواهد ایمان آورد و هر کس می‌خواهد کافر شود.

«لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» [۱۲۱].

اجبار و اکراهی در پذیرفتن دین نیست، رشد و هدایت از گمراهی جداست.

ثانیا - عقیده و ایمان تحمیل بردار نیست، چون عقیده را نمی‌شود به کسی تحمیل کرد، عقیده و ایمان امری است اختیاری باید از روی میل و رغبت باطنی صورت گیرد هیچ کس نمی‌تواند به دیگری به گوید، تو باید از عقیده‌ات دست برداری و عقیده و مکتب مرا به پذیری این کار معقول نیست، اگر کسی می‌خواهد مکتب و عقیده‌ی دیگری را باطل کند و او را به مکتب و آیین خود درآورد باید با دلیل و برهان او را قانع کند نه با زور و تهدید، پس جنگ در اسلام به خاطر تحمیل عقیده و ایمان نیست بلکه به خاطر سعادت و نجات مظلومین می‌باشد.

البته باید در آغاز جنگ سران کفر را که نمی‌گذارند حقایق اسلام به گوش مردم جهان برسد باید اول آن‌ها را کشت تا مردم از زیر پوشش حجاب سران کفر خلاصی

[صفحه ۱۲۹]

یابند تا آزادانه بتوانند حقایق اسلام را بفهمند «فقاتلوا أئمة الکفر فانهم لا ایمان لهم» [۱۲۲] بکشید سران کفر را زیرا آن‌ها به عهد و پیمان‌شان پای بند نیستند. «فقاتلوا أولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا» [۱۲۳] بکشید دوستان شیطان را همانا مکر و حيله شیطان (و اولیاء او) ضعیف است.

ثالثا ما عقیده داریم که پیغمبر و امامان ما علیه‌السلام معصوم از گناهند هرگز خطا و گناهی از آن‌ها صادر نمی‌شود، آن‌ها معصوم از اشتباه و خطایند آن‌ها هرگز ظلم و ستمی به کسی نخواهند کرد، به خاطر این است که جهاد ابتدایی مخصوص به زمان پیغمبر و امام است و باید به دستور آن‌ها صورت بگیرد پس جهاد ابتدایی برای دعوت به اسلام و ریشه کن کردن ظلم صورت می‌گیرد، نه برای کشور گشایی و تحمیل عقیده، گرچه غالب جنگ‌ها که در اسلام واقع شده حالت دفاعی داشته، به پیغمبر اکرم خبر می‌دادند که دشمن آماده حمله علیه مسلمین است، پیغمبر مسلمان‌ها را آماده می‌کرد برای دفاع، لیکن علاوه بر جهاد دفاعی، اسلام وظیفه دارد که بوسیله‌ی جهاد ابتدایی ریشه‌ی طاغوتیان را بکند، نگاه کنید به آداب جنگ در اسلام ببینید چقدر منطقی و انسانی وضع شده که کوچکترین ظلم و استبدادی در قانون جنگ، در اسلام نیست.

شرایط جهاد ابتدایی

جهاد ابتدایی دارای شرایطی است که آن شرایط در سایر اقسام جهاد نیست [۱۲۴].

[صفحه ۱۳۰]

جهاد ابتدایی بر کسی واجب است که مرد باشد، مکلف باشد، آزاد باشد، سالم باشد، بنابراین بر بچه غیر بالغ واجب نیست، بر برده واجب نیست، بر زن، بر پیرمرد ناتوان واجب نیست همچنین وجوب جهاد ساقط است از کسی که صاحب یکی از عذرهای چهارگانه باشد:

۱. کسی که نابیناست ۲. کسی که فلج است ۳. کسی که مریض است ۴. کسی که فقیر است و از نفقه‌ی دادن زن و فرزندش عاجز است و نفقه‌ی رفتن به جهاد و تهیه اسلحه را نیز ندارد در این صورت بر چنین افرادی جهاد واجب نیست [۱۲۵] هم چنین بر قرض داری که وقت پرداخت قرضش فرا رسیده و قدرت پرداخت آن را ندارد در این صورت طلبکار می‌تواند او را از رفتن به جهاد منع کند [۱۲۶].

هم چنین پدر و مادر مسلمان می‌توانند فرزندان‌شان را از رفتن به جهاد منع کنند مگر این که امام معصوم یا پیغمبر اکرم شخصا به او دستور دهند که باید در جهاد شرکت کند یا افراد مسلمان‌ها در جنگ کم باشند که احتیاج به شرکت او باشد. در این دو صورت بر فرزند واجب است و منع پدر و مادر در او اثر ندارد [۱۲۷].

جهاد ابتدایی واجب کفایی است اگر عده‌ای از مسلمان‌ها در جهاد شرکت کردند که از جهت نفرات کافی بود، از دیگران ساقط می‌شود مگر این که دیگران از رفتن به جهاد کوتاهی کنند، یا امام شخصا کسی را برای رفتن به جهاد تعیین کند، یا خود او نذر کند رفتن به جهاد را، در این صورت بر او واجب عینی می‌شود [۱۲۸].

[صفحه ۱۳۱]

جهاد دفاعی

قسم دوم از اقسام جهاد - جهاد دفاعی است. جهاد دفاعی عبارت است از دفع کردن و بیرون راندن مسلمین، دشمنان اسلام را از مملکت اسلامی، در آن وقتی که دشمن به مملکت اسلامی تجاوز کند و ترس آن باشد که بر اثر هجوم دشمن، اساس و ارکان اسلام به خطر افتد، یا اگر دشمن قصد نابودی اسلام را نداشته باشد، همین قدر که قصد تسلط و استیلاء بر شهرهای مسلمین را داشته باشد یا قصد گرفتن اموال و اسیر کردن مسلمین را داشته باشد به عنوان جهاد دفاعی بر تمام مسلمین چه زن و چه مرد، بزرگ و کوچک، سالم و مریض واجب می‌شود که از اسلام و مملکت اسلامی و از اموال و ناموس مسلمین دفاع کنند.

در جهاد دفاعی نیازی به اجازه امام یا نایب امام نیست چون دفاع بر همه مسلمین واجب است چه امام و چه غیر امام [۱۲۹].
 که گاهی از حلقوم کثیف بعضی از طاغوتیان و ریاست طلب‌ها شنیده می‌شود که رفتن به جبهه واجب نیست و این‌هایی که در جبهه‌های جنگ کشته می‌شوند، شهید نیستند، جدا این سخن از جهل و نادانی آن‌هاست! آخر این مطلب جای شبهه نیست که دفاع از مملکت اسلامی واجب است عقلا- و شرعا، و این مطلب طبق مدارک مسلم فقهی است من نمی‌دانم این‌ها چه می‌گویند؟ بعضی‌هاشان که سواد ندارند که مسایل فقهی جهاد را بفهمند بعضی‌های‌شان هم که سواد دارند آن قدر حب ریاست و غرض ورزی چشمشان را کور کرده که حقیقت را نمی‌فهمند.

[صفحه ۱۳۲]

جهاد دفاعی از اقسام جهاد است

و قد تجب المحاربة على وجه الدفع ولا يكون ذالك و نحوه جهادا بالمعنى الأخص الذى يعتبر فيه الشرايط المذكورة [۱۳۰] جهاد به معنى الأخص همان جهاد ابتدایی است که مشروط به شرایط خاصی که باید در زمان پیغمبر و امام واقع بشود، که بیانش گذشت. و آن افضل و اکمل افراد جهاد است، جهاد دفاعی مثل جهاد ابتدایی نیست که دارای شرایط خاصی باشد، لیکن از اقسام جهاد است به دلیل تقسیم کردن فقها، جهاد را به جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی و غیره [۱۳۱].

[صفحه ۱۳۳]

آداب جنگ در اسلام

قبلا گفتیم جنگ در اسلام به خاطر تجاوز و کشورگشایی نیست بلکه به خاطر ریشه کن کردن ظلم و طغیان است به خاطر نجات و سعادت محرومین و ستمدیدگان از سلطه اهریمنان است. لذا در آداب جنگ در اسلام می‌بینیم که اسلام حرام کرده است کشتن بچه‌ها و زنان و مردان سالخورده و دیوانگان دشمن را اگر چه آن‌ها به دشمن کمک کنند مگر این که دشمن آن‌ها را برای کشتن مسلمان‌ها سپر قرار داده باشد که در این صورت، بر مسلمین کشتن آن‌ها جایز است [۱۳۲].

هم چنین لشکر اسلام می‌تواند مسلمان را بکشد در صورتی که کفار و مسلمانی را برای کشتن سربازان اسلام سپر قرار داده باشند اگر لشکر اسلام دست به اسلحه نبرد و او را نکشد هم خودشان کشته می‌شوند و هم دشمن پیروز می‌شود در این جا اسلام به لشکر اسلام اجازه داد که دشمن را بکشد ولو این که در میان

آن‌ها مسلمان هم کشته شود سپس حاکم شرع برای کشتن مسلمان باید دیه او را از بیت‌المال بردارد ولی برای سربازان اسلام که مسلمان را کشته‌اند نه دیه

[صفحه ۱۳۴]

است و نه قصاص [۱۳۳].

سوم این که واجب است لشکر اسلام قبل از جنگ کفار را به اسلام و صلح و آرامش دعوت کنند که اگر آن‌ها پذیرفتند، جنگ جایز نیست، اما اگر آن‌ها زیر بار عدالت و انسانیت نرفتند و اصرار بر جنگ و خونریزی کردند باید کشته شوند.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: موقعی که پیغمبر اکرم مرا به سوی یمن فرستاد، فرمود: یا علی هرگز با کسی جنگ مکن مگر این که اول او را به اسلام دعوت کنی، سوگند به خدا اگر خدا به دست تو انسانی را هدایت کند بهتر است از برای تو از آنچه که خورشید بر آن بتابد و غروب کند، و تو آزاد کننده‌ی او خواهی بود یا علی [۱۳۴].

مثله نکردن است، مثله آن است که بدن دشمن را قطعه قطعه کنند و این عمل در اسلام شدیداً نهی شده پیغمبر اکرم به لشکر اسلام سفارش می‌کردند که این کار را هرگز نکنید عادت پیغمبر این بود که هر وقت لشکر را می‌خواست به جنگ بفرستد آن‌ها را پیش خود می‌نشانید و برای آن‌ها صحبت می‌کرد. می‌فرمود به نام خدا و در راه خدا و بر آداب ملت رسول‌الله حرکت کنید. هرگز دشمن

را به غل و زنجیر نبندید او را مثله نکنید هرگز با آنها از راه مکر و حيله وارد نشوید [۱۳۵].

[صفحه ۱۳۵]

هرگاه مسلمین کفار را به عدالت و آرامش دعوت کردند و آنها زیر بار عدالت و انسانیت نرفتند و قصدشان کشتن و تخریب و اسارت و جنایت بود باید به هر نحوی که ممکن است آنها را کشت و هیچ نباید بر آنها رحم کرد، نباید مسلمان‌ها از زیادی تجهیزات و نفرات دشمن بترسند زیرا خداوند با شماست [۱۳۶].

خدا وعده نصرت و پیروزی را به بندگان خود داده آنجا که فرموده: «ان تنصروا الله ینصرکم و یشبث أقدامکم». در جای دیگر فرموده: «لا تحزن ان الله معنا» محزون مباش خدا با ماست.

در اسلام شعار است مستحب است رزمندگان اسلام در وقت حمله به دشمن شعار بدهند همان‌طور که در صدر اسلام رزمندگان اسلام در وقت حمله به دشمن شعار می‌دادند، در جنگ بدر مسلمین شعار می‌دادند (یا نصرالله اقرب اقرب) در جنگ احد شعار می‌دادند (یا نصرالله اقرب) در جنگ احزاب شعار می‌دادند (حم لا یبصرون) در جنگ حدیبیه شعار می‌دادند (الا لعنة الله علی الظالمین) در فتح مکه شعار می‌دادند (یا احد یا صمد) [۱۳۷].

در جنگ ما هم که رزمندگان اسلام علیه لشکر بعثی عراق می‌جنگند شعار می‌دادند (الله اکبر، الله اکبر) و این شعار الله اکبر رزمندگان اسلام برای خاطر دو جهت است یکی برای این است که به دنیا بفهمانند که ما برای خاطر آب و خاک نمی‌جنگیم بلکه برای خاطر اسلام و قرآن با دولت کافر عراق می‌جنگیم.

دوم برای این است که (تکبیر) گفتن مشکلات را آسان و گرفتاری‌ها را برطرف

[صفحه ۱۳۶]

می‌کند چنانچه در جنگ خندق وقتی مسلمین به دستور پیغمبر اکرم دور مدینه را خندق می‌کنند برخورد کردند به سنگ سختی که نتوانستند او را بشکنند. جریان را به پیغمبر اکرم خبر دادند پیغمبر اکرم (کلنگ) را گرفت بسم الله گفت و محکم کلنگ را بر سنگ کوبید و صدایش را به تکبیر بلند کرد، سنگ به آسانی شکسته شد [۱۳۸].

علی علیه‌السلام وقتی لشکر اسلام را آماده نبرد با لشکر کفار می‌کرد و آداب جنگ را به آنان می‌آموخت با آنها چنین سخن می‌گفت ای سربازان اسلام شما را به نماز و اهمیت دادن به آن و اوقات نماز سفارش می‌کنم.

نماز را در وقتش به جا آورید و خضوع و خشوع خود را در نماز حفظ کنید مبادا که زینت و متاع دنیا و مال و فرزند حضورتان را در پیشگاه پروردگار در نماز سلب کند زیرا خداوند متعال درباره بندگان شایسته خویش نسبت به نماز چنین فرموده است:

«رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلاة»

مردان خدا کسانی هستند که تجارت و خرید و فروش مال دنیا آنها را از یاد خدا و برپا داشتن نماز باز نمی‌دارد.

بعد از نماز شما را سفارش می‌کنم به جهاد بدانید که جهاد بعد از نماز بهترین اعمال است زیرا جهاد در راه خدا باعث عزت اسلام و قدرت و استحکام دولت اسلامی می‌شود. موجب عظمت و سیادت نسل‌های آینده‌ی شما خواهد شد.

جهاد به شما مسلمین عزت و سربلندی عطا می‌کند و راه را برای تکامل و سازندگی نسل‌های آینده‌تان هموار می‌سازد و شما را به بهشت و نعمت‌ها و کرامت‌های الهی که برای شهداء بعد از شهادت‌شان آماده است می‌رساند.

خداوند متعال شما مجاهدین اسلام را به تجارت سودمندی که هرگز ضرر و

[صفحه ۱۳۷]

زیانی در آن نیست، دعوت نموده و آن تجارت ایمان به خدا و رسول خدا و جهاد در راه خدا با مال و جان‌های شماست. شما بواسطه این تجارت موجبات مغفرت و آمرزش گناهان خویش را فراهم می‌کنید تا در بهشت عدن سکونت و زندگی گوارایی داشته باشید.

شما ای رزمندگان اسلام خدا خیلی شما را دوست دارد چون شما در مقابل دشمنان مانند فولاد می‌ایستید و مانند بناء و ساختمانی که اساس و زیر بنایش از سرب و فولاد درست شده محکم در مقابل دشمن قرار می‌گیرد، اساس کفر را درهم می‌ریزید و از زیادی دشمن نمی‌هراسید، «ان الله يحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کأنهم بنیان مرصوص». شما در میدان‌های جنگ باید صف‌های خودتان را منظم کنید، زره‌پوشان را در صف جلو قرار دهید و کسانی که زره بر تن ندارند در صف عقب قرار دهید و در وقت حمله دندان‌های خود را محکم روی هم فشار دهید زیرا این کار شمشیرها را کاری‌تر و ضربات را محکم‌تر، بر مغز دشمن فرود می‌آورد، چشم‌های خود را به آخرین نفرات دشمن خیره کنید زیرا توجه به آخرین نفرات دشمن شجاعت و قدرت را در شما افزون می‌کند و دل‌هاتان را محکم می‌گرداند در وقت حمله از همه و سر و صدا پرهیز کنید زیرا سکوت در میدان جنگ به شما وقار می‌بخشد و نحوه‌ی حمله و مکر بر دشمن را به شما می‌آموزد، و شما را از سستی و نزاع باز می‌دارد.

یکی دیگر از رموز پیروزی در جنگ، صبر و حوصله است شما ای رزمندگان اسلام از اظهار خستگی و کسالت پرهیزید خیلی صبر و حوصله به خرج دهید، خود را به گرسنگی و تشنگی عادت دهید، تا اگر جنگ طول کشید، زود فرسوده و ناتوان نشوید وقتی که دشمن را کشتید بدنش را پاره پاره نکنید.

و لا تدخلوا دارا و لا تأخذوا شیئا من اموالهم.

به خانه‌های دشمن داخل نشوید و اثاث زندگی آن‌ها را بغارت نبرید مگر آنچه را

[صفحه ۱۳۸]

که برای جنگ از ادوات و اسباب جنگ در آن جا موجود است و به آن نیاز دارید، بردارید.

هرگز زنان و فرزندان دشمن را اذیت و آزار ندهید اگر زنان و فرزندان دشمن به شما و به زمامداران شما فحش و ناسزا دادند شما زود عصبانی نشوید آن‌ها را نزنید حلم و بردباری خود را حفظ کنید، فانهن ناقصات القوى و الأنفس و العقول زیرا آن‌ها از نظر قدرت بدنی و فکری ناتوانند و تحملشان کم است، شما با روش اسلامی با آن‌ها رفتار کنید، هرگز از میدان جنگ فرار نکنید زیرا اگر از میدان جنگ فرار کردید باید خود را برای بدبختی و زندگی نکبت‌بار در آینده نزدیک مهیا سازید، و عاقبت بد آن را به چشم خویش مشاهده خواهید نمود، قرآن مجید درباره فراریان از جنگ فرموده است:

«قل لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت أو القتل و اذا لا تمتعون الا قليلا».

هرگاه برادران مجروح خود را روی زمین مشاهده کردید، به یاری‌شان بشتابید نگذارید بدن مجروح برادر رزمنده‌تان زیر دست و پای دشمن خورد شود یا دشمن چشم طمع به او بدوزد، و او را بکشد، یا اسیر کند.

در پایان خطبه علی علیه‌السلام به رزمندگان اسلام چنین فرمود:

فاستعينوا بالصبر و الصدق فانما ينزل النصر بعد الصبر فجاهدوا في الله حق جهاده و لا قوة الا بالله [۱۳۹].

تا می‌توانید از صبر و شکیبایی و صداقت یاری بخواهید همانا نصرت و پیروزی در میدان‌های جنگ برای شما از جانب خدا پس از صبر و تحمل و شکیبایی نازل می‌شود هیچ قدرت و نیرویی برای شما کاربردی ندارد مگر قدرت و نیروی لا یزال الهی.

[صفحه ۱۳۹]

جنگ در ماه‌های حرام

اشاره

اعراب قبل از اسلام چهار ماه را در سال محترم می‌شمردند و جنگ را در آن چهار ماه حرام می‌دانستند، رجب، ذوالقعدة، ذوالحججه، محرم؛ اسلام هم به این سنت مردم احترام قائل شد و جنگ را در این چهار ماه حرام کرد. قرآن مجید می‌فرماید:

«يسألونك عن الشهر الحرام قتال فيه قل قتال فيه كبير»؛ [۱۴۰].

ای پیامبر از تو درباره‌ی جنگ در ماه‌های حرام سؤال می‌کنند بگو جنگ در این ماه‌های حرام گناهی است بزرگ. باز در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

«فاذا انسلخ الأشهر الحرم فاقتلوا المشركين»؛ [۱۴۱].

وقتی که ماه‌های حرام تمام شد مشرکین را بکشید.

مفهومش این است که تا وقتی که ماه‌های حرام تمام نشده آن‌ها را نکشید.

البته حرام بودن جنگ در این چهار ماه کلیت ندارد، بلکه مشروط به دو شرط است

[صفحه ۱۴۰]

همان‌طور که صاحب جواهر رحمه الله علیه در کتاب شریف جواهر تصریح به این دو شرط نموده «يُحرم الغزو في اشهر الحرم و هي رجب و ذوالقعدة و ذوالحججه و المحرم الا ان يبدأ الخصم او يكون ممن لا يرى للأشهر الحرم حرمة» [۱۴۲].

جنگ در ماه‌های حرام که عبارت است از رجب و ذوالقعدة و ذوالحججه و محرم حرام می‌باشد مگر آن که دشمن ابتداء او جنگ را شروع کند، یا دشمن از کسانی باشد که اصلاً احترامی به حرام بودن جنگ در ماه‌های حرام را اعتقاد ندارد که در این دو صورت جنگ در ماه‌های حرام، حرام نیست زیرا معنی ندارد که دشمن در ماه‌های حرام بر مسلمین حمله کند، و مسلمین نجنگند بگویند ما جنگ نمی‌کنیم چون جنگ در ماه‌های حرام، حرام است، این معقول نیست که دشمن با مسلمین بجنگد و مسلمان‌ها را بکشد و مسلمان‌ها بی‌اعتنایی به حمله دشمن باشند.

منظور از حرام بودن جنگ در این چهار ماه جنگ ابتدایی است که قبلاً تفصیلش را دادیم که جنگ ابتدایی چیست.

دلیل بر این مطلب که در صورت نقض کردن مشرکین احترام ماه‌های حرام را، بر مسلمین هم احترام ماه‌های حرام واجب نیست، این آیه شریفه است:

«الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمات قصاص فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم»؛ [۱۴۳].

در شأن نزول این آیه شریفه مفسرین گفته‌اند پیغمبر اکرم با مسلمین در سال حدیبیه سال ششم هجرت در ماه ذوالقعدة برای زیارت خانه خدا از مدینه خارج شدند با این که جنگ در این ماه حرام بود مشرکین احترام ماه ذوالقعدة را نگه نداشتند و جنگ را شروع کردند خداوند متعال در مقابل این بی‌احترامی که آن‌ها در ماه

[صفحه ۱۴۱]

ذوالقعدة انجام دادند به پیغمبر و مسلمین اجازه داد که در سال نهم هجری در ماه ذی‌القعدة از مدینه برای عمره قضا [۱۴۴] به سوی مکه خارج شوند در صورتی که کفار با مسلمین بجنگند و پیغمبر و مسلمین هم با آن‌ها جنگ کنند (و الحرمات قصاص) یعنی جایز است قصاص در هر چیزی حتی در هتک و بی‌حرمتی ماه‌های حرام (فمن اعتدى عليكم) یعنی هر کس به شما تعدی و ظلم کرد شما هم مثل آن چه که به شما ظلم و تعدی شده قصاص کنید حتی در بی‌احترامی ماه‌های حرام [۱۴۵].

بحث دیگر این است آیا در زمان ما هم جنگ در ماه‌های حرام، حرام است یا نه؟

مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید از دو جهت جنگ در ماه‌های حرام در زمان ما حرام نیست [۱۴۶].

اول آن که محل بحث مربوط به جنگ‌های مسلمین در صدر اسلام است که مسلمین می‌خواستند با اذن پیغمبر و امام با کفار بجنگند نه مربوط به دفاع زیرا دفاع در همه وقت واجب است مشروط باذن پیغمبر و امام نیست.

دوم آن که مسلمان‌ها که دفاع از دین و ناموس و مملکت‌شان می‌کنند، با افرادی که اصلاً برای ماه‌های حرام احترامی قایل نیستند می‌جنگند پس ملحق کردن زمان ما به زمان پیغمبر در حرمت ماه‌های حرام در غایه ضعف است بلکه واضح الفساد است.

[صفحه ۱۴۲]

مرزبانی در اسلام

یکی از کارهای بسیار شایسته و پسندیده که موجب حفظ و حراست اسلام و مملکت و ناموس اسلام از تجاوز دشمنان اسلام می‌شود مرزبانی از سرحدات مملکت اسلامی است که آن را در فقه اسلامی (مربطه) می‌گویند. مرحوم محقق حلی در کتاب شرایع الأسلام درباره‌ی مربوطه فرموده است:

المربطه و هی الأرصاء لحفظ الثغروهی مستحبه ولو كان الامام مفقوداً لأنها لا تتضمن قتالاً بل حفظاً و اعلاماً [۱۴۷].

مربطه عبارت است از انتظار کشیدن و مراقب بودن برای خاطر حفظ مرزهای کشور اسلامی، و این کار در اسلام مستحب است اگر چه در زمان غیبت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه باشد، چون مرزبانی قتال نیست بلکه محافظت از مرز و آگاهی از احوال دشمن است و کسی که نمی‌تواند از مرزهای کشور مرزبانی کند، مستحب است وسیله‌ای را برای شخصی که تمکن دارد فراهم نماید.

مثلاً اسب خود را در اختیار دیگری قرار دهد تا او مرزبانی کند، بنابراین افرادی که نمی‌توانند به جبهه بروند و با دشمن بجنگند لازم است حتی المقدور آنچه را که توانایی دارند از قبیل وسایل خوراکی و پوشاک و کمک‌های نقدی و جنسی برای رزمندگان اسلام فراهم کنند تا آن‌ها دشمن را از مملکت اسلام بیرون کنند زیرا کسی که می‌جنگد و کسی هم که کمک به رزمندگان اسلام می‌کند هر دو در پیشگاه خداوند مثاب و مأجورند.

آنچه که از اخبار و روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام استفاده می‌شود این است که رابطه مرزبانی در اسلام بر دو قسم است: یک قسم مرزبانی از داخل مملکت است و قسم دوم مرزبانی از سرحدات مملکت اسلامی است. مرزبانی از داخل مملکت به عهده علماء و روحانیون متعهد و مبارز اسلام است که آن‌ها باید مراقب و مواظب دشمنان داخلی باشند نگذارند در داخل مملکت

[صفحه ۱۴۳]

دشمنان اسلام، ایمان و اسلام مردم مسلمان را غارت کنند و مردم را لایبالی و بی‌دین بار آورند. امام صادق علیه‌السلام فرمود: علمای شیعیان ما مرابط و مرزبانانی هستند در سنگر اسلام که از هر طرف شیطان و یارانش بخواهند بر دین و ایمان ضعیفان شیعیان ما حمله کنند علماء آن‌ها را دفع می‌کنند و نمی‌گذارند دشمن بر ضعیفان شیعیان ما مسلط شوند [۱۴۸].

قسم دوم مرزبانی از خارج کشور است، و آن به عهده‌ی سلحشوران و مرزبانان اسلام است. مسلمان‌ها طبق وظیفه و تعهدی که به اسلام و مملکت اسلامی دارند باید مملکت خود را از تجاوز و چپاول دشمنان اسلام حفظ کنند آن فرد مسلمانی که می‌رود در جای مخصوصی در میان خون و آتش قرار می‌گیرد و با دوربین خود به طرف دشمن نظاره می‌کند و با هر حرکت مشکوکی که از دشمن ملاحظه می‌کند سلحشوران اسلام را اطلاع می‌دهد و آن‌ها فوراً با سلاح کوبنده‌ی خود دشمن را تار و مار می‌کنند تا موجب امنیت و حفظ مملکت اسلامی از دشمن شود برای این مرزبان و دیده‌بان اجر و پاداش عظیمی در پیشگاه خدای متعال خواهد بود، پیغمبر اکرم فرمود: یک شب مرزبانی کردن در راه خدا بهتر است از یک ماه روزه گرفتن و شب‌ها را تا صبح عبادت کردن و چون بمیرد تا قیامت آنچه که دیگران در پشت جبهه‌ها در منازل و مساجد و خانه‌های خود عبادت و کارهای نیک انجام می‌دهند، او در ثواب آن‌ها شریک است. ناگفته نماند سربازانی که در پادگان یا در برج مراقبت‌ها دیده‌بانی می‌کنند برای حفظ سلاح و مهمات ارتش اسلام آن‌ها هم مرزبانان اسلام می‌باشند و ثواب عظیمی در نزد خداوند متعال دارند.

[صفحه ۱۴۴]

کارهای نیک بر دو قسم است

کارهای نیک بر دو قسم است: یک قسم شخصی، و قسم دیگر اجتماعی. کارهای نیک شخصی آن است که انسان کار نیکی انجام می‌دهد که فایده‌اش را خودش ببرد، مثل این که نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد برای این که خود، ثواب و بهره‌اش را ببرد این شخص به صرف این که از دنیا رفت آنچه را که ثواب از اعمال نیکیش اندوخته کرده، حالا بهره‌اش را می‌برد و دیگر بعد از مردن بر ثواب کارهای نیکیش افزوده نمی‌شود.

قسم دوم کارهای نیک اجتماعی است و آن این است که با کارهای نیکیش جامعه را به منفعت و فایده رسانده‌ی دیگران را از آثار باقیات الصالحات خود که بعد از خود به یادگار گذاشته بهره‌مند کرده در این صورت علاوه بر پاداش و ثوابی که خود نصیبش می‌شود، هر قدر مردم از آن کار نیکیش بهره‌مند شوند او در ثواب آن‌ها شریک است و بعد از مردن هم از آن‌ها ثواب می‌برد.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: ۶ چیز است که مؤمن بعد از مرگ از آن‌ها بهره می‌برد [۱۴۹].

اول فرزند صالح و شایسته‌ای که پدر و مادر بعد از خود به یادگار گذارد و این فرزند برای پدر و مادر خود طلب مغفرت و آمرزش

کند.

دوم قرآن و کتب دینی است که عالمی برای هدایت و سعادت بشر از خود به یادگار گذارد. سوم چاهی حفر کند تا به آب برسد و مردم از آب آن چاه استفاده کنند. چهارم درختی بکارد تا مردم از میوه و شاخ و برگش بهره‌مند شوند.

[صفحه ۱۴۵]

پنجم قناتی احداث کند و آب آن را به عنوان صدقه برای انتفاع مردم واگذار کند.

ششم سنت نیکی از خود باقی گذارد از قبیل ساختن مسجد، پل، مدرسه، بیمارستان تا مردم از آن‌ها بهره‌مند شوند. این چنین افراد نیکوکار در ثواب و پاداش کسانی که از آن‌ها در راه خیر استفاده می‌کنند، شریکند.

مرزبانی و دیده‌بانی از سرحدات مملکت اسلامی هم همین طور است چون کار بسیار مقدس و ارزنده‌ای است لذا مرزبان وقتی که شهید می‌شود یا بمیرد در اجر و پاداش دیگران تا روز قیامت شریک است و آن چه را که مردم از عبادات و کارهای نیک انجام می‌دهند بر اجر و پاداش او افزوده می‌شود.

۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: رباط لیلۃ فی سبیل الله خیر من صیام شهر و قیامه فان مات جری علیه عمله الذی کان یعمل الی یوم القیمۃ و اجرى علیه رزقه و امن الفتان [۱۵۰].

پیغمبر اکرم فرمود: یک شب مرزبانی کردن در راه خدا، بهتر است از یک ماه روزه گرفتن و شب‌ها را به عبادت مشغول بودن و چون به میرد جاری می‌شود بر او عملش تا قیامت و جاری می‌شود بر او روزیش و در امان خواهد بود از عذاب قبر.

۲. عن فضالۃ ابن عبیده قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله کل میت یختم علی عمله الا المرابط فی سبیل الله فانه ینموله عمله الی یوم القیمۃ و یؤمن من الفتان القبر [۱۵۱].

فضالۃ ابن عبیده از رسول اکرم روایت می‌کند که پیغمبر اکرم فرمود: هر انسانی به صرف مردن، عملش به پایان می‌رسد مگر کسی که در راه خدا مرابط و مرزبانی کند که او به واسطه مردنش، افزوده می‌شود اعمالش تا روز قیامت و از عذاب قبر در امان خواهد بود.

[صفحه ۱۴۶]

۳. عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول عینان لا تمسهما النار عین بکت خشیۃ الله و عین باتت تحرس فی سبیل الله [۱۵۲].

ابن عباس روایت می‌کند گفت از پیغمبر اکرم شنیدم که فرمود: در قیامت دو چشم در آتش نمی‌سوزد یکی آن چشمی که از خوف خدا بگرید دیگر آن چشمی که شب را برای رضای خدا بیدار باشد و از اسلام و مملکت و ناموس اسلام حراست و نگهبانی کند.

[صفحه ۱۴۷]

اشاره

این سؤال پیش می‌آید چرا در جنگ‌ها افراد باایمان و خداپرست که با دشمن می‌جنگند غالباً پیروز می‌شوند؟ و دشمن با داشتن تجهیزات کامل از حیث نفرات و ابزار جنگی، به دست مسلمانان با ایمان شکست می‌خورند، شواهد تاریخی نشان می‌دهد که غالباً در صحنه‌های جنگ، مسلمان‌ها با این که جمعیت‌شان کمتر و وسایل جنگی‌شان اندک بوده بر دشمن مجهز غلبه کرده‌اند. قبل از شروع به انگیزه و علت این کار بد نیست مطلبی را از یکی از مجلات سابق به نام مجله‌ی سپید و سیاه - که در زمان محمد رضا شاه چاپ می‌شد - برای خوانندگان عزیز عرض کنم.

در جنگ آمریکا و ویتنام، (که بنده مرتب مقالات روزنامه‌ها را راجع به جنگ ویتنام می‌خواندم) در سال‌های آخر جنگ، که آمریکا احساس کرد دارد شکست می‌خورد، نماینده‌ی روزنامه‌ی نیویورک تایمز را از آمریکا به انگلستان فرستاد تا با آقای برتراند راسل فیلسوف معروف انگلیسی ملاقات کند و علت این کار را از آقای راسل پرسد که چرا آمریکا در این جنگ دارد شکست می‌خورد؟ خبرنگار گفت: آقای راسل! آمریکا در این جنگ برنده است یا ویتنام؟ آقای راسل گفت آمریکا در این جنگ شکست می‌خورد و ویتنام برنده است!

[صفحه ۱۴۸]

خبرنگار گفت: بچه دلیل؟ آقای راسل گفت برای این که آمریکا به نیروی قدرت نظامی متکی است و با نیروی نظامی و اقتصادی می‌جنگد ولی مردم ویتنام با نیروی ایمان می‌جنگند مسلم است تا جایی که نیروی ایمان در جامعه‌ای زنده باشد هیچ وقت قدرت نظامی و تاکتیکی جنگی آن ملت را به زانو در نخواهد آورد این مطلبی بود که از آن مجله برایتان نقل کردیم. اما سر مطلب این است انسانی که به خود مشغول است و به خود فکر می‌کند و زندگی را از دریچه مادیات و خوردن و آشامیدن نگاه می‌کند و اندیشه خود را از مرحله حیوانیت فراتر نمی‌نهد به صرف احساس خطر فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد و جا خالی می‌کند و زود شکست می‌خورد چون بشر که مادی شد دوست دارد در دنیا بماند و از شهوات و مادیات دنیا لذت ببرد او مرگ را مخالف خواسته‌های خویش می‌داند لذا از مرگ می‌ترسد همین ترس از مرگ در حال احساس خطر یک حالت ترس و وحشت به او دست می‌دهد که واقعا خود را می‌بازد، بی‌اراده و بی‌تحرك می‌شود ابتکار عمل را از دست می‌دهد نمی‌تواند متهور و شجاع باشد و دلیرانه به قلب دشمن حمله کند. شما نگاه کنید ببینید تمام این بچه فتودال‌ها و سرمایه‌دارها و اشراف‌زاده‌ها کمتر در میدان جنگ حاضر می‌شوند و در مشکلات زندگی کمتر می‌توانند پنجه نرم کنند به قول حافظ:

ناز پرورد تنعم نبرد راه بغیب
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

اما انسان‌های با خدا و با ایمان برعکس آن‌ها هستند آن‌ها از نیروی غیبی و کمک‌های الهی برخوردارند همان نیروی غیبی و مدد الهی است که هر گونه وحشت و ترسی را از دلشان بیرون می‌کند و قلب‌شان را محکم می‌سازد، آن‌ها بالاتر از مقام حیوانیت و خوردن و آشامیدن فکر می‌کنند آن‌ها با دید وسیع، جهان هستی را در ابعاد واقعی ملاحظه می‌کنند و می‌دانند که پای‌بند شهوات

و مادیات بودن انسان را

[صفحه ۱۴۹]

از مسیر سعادت و معنویت باز خواهد داشت، لذا در جبهه‌های جنگ تمام امید و پشتوانه پیروزی‌شان ابزار و آلات جنگی نیست درست است که وسیله و اسلحه برای پیشرفت و غلبه بر دشمن مؤثر است ولی نیروی ایمان و قوت قلب و اراده آهنین برای پیروزی بر دشمن، از همه چیز مهم‌تر است.

انسان مؤمن می‌داند هر قدر نیرویی از خود درباره خیراندیشی و احسان و خوبی به مردم و فداکاری در راه خدا از خود نشان دهد، هزاران نیروی غیبی در جهان هست که او را یاری می‌کنند و به خدمتش می‌شتابند، و احسان و خوبی‌هایشان را به او باز می‌دهند. قرآن مجید برای انسان مؤمن که در راه خدا جهاد می‌کند و نیروی خود را صرف سعادت دیگران می‌کند امدادهای غیبی و نیروهای نامریی قائل است که دست قدرت الهی در نظام آفرینش به یاریش می‌شتابد و او را یاری می‌کند، به این آیات شریفه توجه کنید.

۱. «و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین»؛ [۱۵۳].

آنان که در راه خدا کوشش و فعالیت می‌کنند، خداوند به آنان راه‌های پیروزی را نشان می‌دهد زیرا خدا با نیکوکاران است.

۲. «ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت أقدامکم»؛

اگر دین خدا را یاری کنید خدا هم شما را یاری می‌کند و به شما ثبات قدم و استقامت عطا می‌کند.

ملاحظه می‌کنید در این دو آیه شریفه امدادهای غیبی و کمک‌های الهی برای انسان مؤمن مشروط به دو چیز است؛ یکی جهاد و فداکاری در راه خدا، دوم اخلاص و حسن عمل.

[صفحه ۱۵۰]

۳. و کان حقا علینا نصر المؤمنین خداوند متعال می‌فرماید: بر ما لازم است که مؤمنین را یاری کنیم، این آیات شریفه خود، بهترین دلیل است.

که انسان مؤمن، مورد تأیید خداوند متعال است، انسانی که مؤمن است باید معتقد باشد که استقامت و پایداریش در جبهه‌های جنگ موجب پیروزی و غلبه‌اش بر دشمن خواهد شد، و این جزء وعده‌های الهی است برای مؤمن، و وعده الهی تخلف بردار نیست.

جنگ مونه

جنگ مونه: در سال هشتم هجرت که جنگ مونه واقع شد [۱۵۴] در آن جنگ سه هزار نفر از مسلمین شرکت کردند در وقت اعزام نیرو به جبهه، پیغمبر اکرم به لشکرگاه (جرف) تشریف آورد و بیاناتی ایراد فرمود، سپس فرمود: هان ای مجاهدان راه خدا فرمانده سپاه را پسر عمم جعفر بن ابی‌طالب قرار دادم، اگر او آسیب دید پرچم را زید بن حارثه بردارد و لشکر را هدایت کند و اگر او کشته شد، فرمانده سپاه عبدالله ابن‌رواحه است و اگر او هم کشته شد، شما شخصی را به عنوان فرمانده کل قوا انتخاب کنید، سپس دستور حرکت را صادر فرمود و خود با گروهی از مسلمانان تا نقطه‌ای بنام (ثنیة الوداع) لشکر را بدرقه فرمود.

مسلمانان پس از ورود به مرزهای شام از آمادگی دشمن و قدرت نظامی آن‌ها آگاه شدند، فوراً برای مبارزه، شورای نظامی تشکیل دادند گروهی گفتند باید جریان را بوسیله نامه به عرض مبارک پیغمبر اکرم برسانیم و از ایشان کسب تکلیف کنیم، فوراً فرمانده سپاه، عبدالله بن رواحه همان مردی که در وقت خروج از مدینه از خداوند شهادت را می‌طلبید از جای برخاست و گفت شما ای برادران عزیز برای هدفی بزرگ

[صفحه ۱۵۱]

اعزام شده‌اید که او را دوست نمی‌دارید، شما مدینه را ترک کردید که جام شهادت را بنوشید و به لقاءالله پیوندید، تکیه گاه شما در میدان نبرد خداست نه زیادی لشکر.

بدانید که ما در راه خدا و اسلام عزیز با این ستمکاران مبارزه می‌کنیم تا کشته شویم اگر چه جمعیت ما کم باشد اگر پیروز شدیم بسی افتخار، و اگر کشته شدیم جام شهادت را در راه خدا نوشیده‌ایم و آن نهایت آرزوی ماست سخنان عبدالله روحیه سربازان و اعضاء شورا را عوض کرد تصمیم گرفتند با جمعیت کم با سپاه نیرومند روم بجنگند تا پیروز شوند.

۴. «و أنزل السکینه فی قلوب المؤمنین» [۱۵۵].

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که چرا مؤمنین در مصائب و حوادث زندگی مخصوصاً در جبهه‌های جنگ دلهاشان پر از اطمینان و آرامش است؟ چرا حوادث و مشکلات زندگی آن‌ها را شکست نمی‌دهد و از هدف باز نمی‌دارد؟ آیه مذکور پاسخ گوی این سؤال است. آیه می‌گوید چون خداوند قلب‌های مؤمنین را از آرامش و اطمینان خاصی لبریز کرده و اعتماد و توکل آن‌ها را به خود جلب کرده است از این جهت هر چه دشمن تدابیر جنگی و نقشه‌های نظامی خود را برای شکست مؤمنین به کار برد آن‌ها با اعتماد و توکل بر خدا و شهادت و قدرت ایمان و با شعار الله اکبر با حمله برق‌آسا، تمام نقشه‌های دشمن را نقش بر آب می‌کنند و دشمن با شکست مفتضحانه و دادن هزاران اسیر و هزاران کشته و مجروح و با به جا گذاشتن غنائم جنگی فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند و مانند روبه‌هان می‌گریزند.

در همین جنگ اسلام علیه کفر صدامی در کشور عزیزمان ایران، این مطلب به وضوح مشاهده شده است و می‌شود خیلی از برادران رزمنده اسلام در جبهه‌های جنگ امدادهای غیبی الهی را به وضوح، مکرر مشاهده کرده‌اند در آن اوقاتی که در

[صفحه ۱۵۲]

محاصره لشکر دشمن قرار گرفته بودند و با نداشتن امکانات نمی‌توانستند با آن‌ها به جنگند و خود را نجات دهند، بر اثر توجه و استغاثه به پیشگاه پروردگار عالم، نیروی غیبی الهی آن‌ها را مدد کرد و نجاتشان داد.

دعای فرمانده لشکر

در یکی از جنگ‌ها لشگریان اسلام قلعه‌ای را محاصره کردند تا با نیروی نظامی آن را بکشایند و بر دشمن پیروز شوند قلعه بسیار محکم بود و ایام محاصره به درازا کشیده شد، با آن که سربازان مسلمین در طول این مدت فداکاری زیاد کردند و رنج فراوان دیدند ولی موفق به فتح قلعه نشدند. روحیه سربازان رفته رفته ضعیف و ناتوان داشت می‌شد فرمانده لشکر که در شرایط موجود، پیروزی سربازان خود را مشکل می‌دید به خدا متوسل شد و به او پناه برد، چند روزی روزه گرفت و از صمیم قلب درباره پیروزی

سربازان خود دعا کرد و از خداوند غلبه آنان را بر دشمن درخواست کرد تا آن که دعایش مستجاب شد. رزوی در گوشه‌ای نشسته بود و به اطراف نگاه می‌کرد سگ سیاهی را دید که در لشکرگاه می‌دود توجه فرمانده به آن حیوان جلب شد و به او نگاهی می‌کرد چند ساعت بعد، دید همان سگ بالای دیوار قلعه است فرمانده لشکر فهمید که این قلعه محکم که تاکنون نتوانسته است با سربازانش به درون قلعه راه پیدا کند، راهی به خارج دارد که این حیوان برای آن که طعمه‌ای به دست آورد از آن راه به لشکرگاه می‌آید و دوباره بر می‌گردد.

محرمانه به افرادی مأموریت داد جستجو کنند و آن راه را پیدا کنند آن‌ها هر چه گشتند پیدا نکردند فرمانده دستور داد انبانی را با روغن چرب کنند که برای سگ طعمه مطبوعی باشد مقداری ارزن در آن بریزند و گوشه‌ای از انبان را سوراخ کنند به طوری که وقتی سگ آن را با خود می‌برد، تدریجا ارزن‌ها را بر زمین بریزد و بر اثر

[صفحه ۱۵۳]

ریزش ارزن‌ها راه نفوذ به قلعه پیدا شود. فردای آن روز، سگ از قلعه بیرون آمد و در جستجوی غذا شد به انبان رسید آن را به دندان گرفت و به طرف قلعه رفت دانه‌های ارزن کم کم روزی زمین می‌ریخت ساعتی بعد مأمورین با علامت ارزن خط سیر سگ را دنبال کردند در پایان راه، به نقب بزرگی رسیدند که می‌شد به آسانی از این راه وارد قلعه شد. فرمانده لشکر دستور داد تمام سربازان در ساعت معین از آن راه زیرزمینی عبور کنند و وارد قلعه شوند. سربازان به دستور فرمانده با تجهیزات کامل نظامی در ساعت معین از همان راه وارد قلعه شدند و قلعه را فتح کردند [۱۵۶].

[صفحه ۱۵۴]

استقامت در جبهه

اشاره

موفقیت و پیروزی در گرو شناخت هدف و استقامت و پایداری در راه رسیدن به اوست. تمام خوشی‌ها و لذت‌ها برای انسان وقتی فراهم می‌شود که انسان هدف صحیحی را در زندگی تشخیص دهد و در راه رسیدن به آن هدف تلاش و کوشش کند تشخیص هدف صحیح وابسته به رشد عقلی و فکری انسان است هر قدر انسان از لحاظ رشد عقلی و انسانی کامل شود بهتر می‌تواند هدف درستی را در زندگی تشخیص دهد و بهتر در راه رسیدن به آن، تلاش و کوشش کند.

شناخت هدف، به انسان آگاهی می‌دهد، آگاهی عشق، به وجود آورد. عشق استقامت و پایداری ایجاد می‌کند. استقامت و پایداری ایثار به انسان عطا می‌کند تمام مشکلات و گرفتاری‌ها وقتی است که انسان بی‌هدف باشد و راه شناختی به مسئولیت‌های زندگی خود نداشته باشد انسان بی‌هدف دچار سرگردانی و گرفتاری می‌شود و هیچ‌گونه آرامش و اطمینان خاطر نمی‌خواهد داشت.

فرق انسان عادی با انسان الهی همین است که انسان مادی هدف‌دار نیست و اگر هدف هم داشته باشد تمام هدف و خواسته‌اش در زندگی، اشباع غرایز حیوانی و تأمین زندگی بهتر از لحاظ غذا و خوراک و مسکن و شهوت حیوانی است چون انسان که مادی شد از تمام فضایل اخلاقی و انسانی محروم است و در تأمین خواسته‌های

[صفحه ۱۵۵]

زندگی دچار مشکلات فراوان و مرتکب جنایات‌های بی‌شماری می‌شود. امروزه دنیای وحشت و فساد، ناشی از طرز تفکر آدم‌های جهان‌خوار دنیاپرست است که هدف آن‌ها برای اشباع غرایز حیوانی جز ایجاد وحشت و ترس و کشیدن دنیا به خاک و خون چیز دیگری هدف آن‌ها نیست.

ولی انسان‌های الهی و متعهد به فضایل اخلاقی که هدف آن‌ها آراستگی به کمالات و شرافت انسانی و وارستگی از همه زشتی‌ها و پلیدی‌هاست تمام کوشش و تلاش آن‌ها برای به وجود آوردن یک مدینه فاضله و ساختن یک جامعه با فضیلت و شرافتمند، بر مبنای نظام توحیدی است آن‌ها این هدف مقدس را پیش گرفته‌اند و در راه شکوفا شدن ثمرات سعادت بخشش، استقامت و فداکاری می‌کنند و جان‌های خود را نثارش می‌کنند، همین استقامت و پایداری آن‌هاست که راه را برای پیروزی مستضعفین جهان بر مستکبرین می‌گشاید معلوم است هر قدر هدف مقدس‌تر و بزرگ‌تر باشد مشکلات در راه رسیدن به آن زیادتر و استقامت و پایداری در به ثمر رسیدن آن، بیشتر و فائده و نتیجه‌اش هم بزرگ‌تر خواهد بود همین عشق و ایمان به هدف است که رزمندگان اسلام را در جبهه‌های جنگ بر دشمن پیروز می‌گرداند و آن‌ها را از نیروی معنوی برخوردار می‌سازد.

قرآن مجید خطاب به پیغمبر اکرم می‌فرماید: ای پیامبر، مؤمنین را ترغیب کن به جهاد که بیست نفر آن‌ها بر دویست نفر و صد نفرشان بر هزار نفر بر دشمن غلبه می‌کنند زیرا کفار مردمی هستند نادان نمی‌فهمند که چه انگیزه‌ای باعث شده که خداوند مؤمنین را این طور نیرومند و دلیر بار آورده که هرگز از مرگ نمی‌ترسند و بر روی مرگ لبخند می‌زنند.

پیغمبر اکرم هیچ وقت از تقویت روحیه سربازان اسلام غافل نبود و با خطابه‌های آتشین و سخنان گرم و جالب خود، آنان را برای دفاع از حریم آزادی عقیده، آماده‌تر می‌ساخت.

[صفحه ۱۵۶]

روزی در یک اجتماع با شکوهی رو به سربازان و افسران خود نمود و پس از نیایش مختصری به درگاه خداوند فرمود: هان ای سربازان اسلام در برابر دشمن استقامت ورزید بدانید که بهشت زیر سایه شمشیرهایی است که در راه حق و عدالت و آزادی می‌کشید [۱۵۷].

همین طور در جنگ احد پیغمبر اکرم درباره استقامت رزمندگان اسلام، چنین فرمود: شما بیش از هر چیز در جهاد استقامت کنید و بدین وسیله سعادت‌هایی که خداوند به شما وعده داده است برای خود فراهم کنید [۱۵۸].

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید: وقتی که پیغمبر اکرم رزمندگان اسلام را آماده جهاد می‌کرد اعلان می‌کرد هر کس ترسو است و از کشته شدن می‌ترسد در جنگ شرکت نکند [۱۵۹].

«یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئه فاثبتوا و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون»؛ [۱۶۰].

ای کسانی که ایمان به خدا آورده‌اید هرگاه با دشمن برخورد کردید، و دشمن خواست به شما حمله کند، شما در مقابل آن‌ها ثابت قدم و استوار باشید، هرگز ترسی بدل راه ندهید با یاد خدا پیش روید، مسلم شما پیروزید، کسی که خدا یار و یاورش باشد مسلم پیروز است.

چون اگر کشته شد شهید است و جاوید، زهی افتخار برایش و اگر زنده مانده سرفراز است بنابراین شکستی برای مؤمن نیست.

بعد از این آیه، قرآن مجید می‌فرماید:

[صفحه ۱۵۷]

«و اطیعوا الله و رسوله و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم و اصبروا ان الله مع الصابرين»؛ [۱۶۱].
شما مطیع امر خدا و رسول خدا باشید، هیچ وقت با هم نزاع و اختلاف نکنید مخصوصا در جبهه‌های جنگ همه‌تان یکدل و یک زبان برای نابودی دشمن متحد شوید بدانید که اگر در جبهه‌های جنگ نزاع و اختلاف کردید در جنگیدن شل می‌شوید «فتفشلوا» وقتی که سست شدید، دشمن بر شما غلبه می‌کند «و تذهب ریحکم» در این صورت آبرویتان می‌رود و هستی‌تان بر باد فنا خواهد رفت.

«و اصبروا ان الله مع الصابرين» صبر کنید و استقامت کنید خدا با شماست ای بندگان صابر و شکیبای خدا.
«و اذا یریکموهم اذا التقیتم فی أعینکم قلیلا»؛ [۱۶۲].

هنگامی که شما، با دشمن برخورد می‌کنید خداوند برای درهم شکستن قدرت دشمن و پیروزی شما دشمن را به چشم شما اندک نشان می‌دهد و شما را به آن‌ها زیاد.
یکی از خصوصیات پیروزی لشکر اسلام بر دشمن همین است چون آن‌ها ایمان به قیامت و زندگی پس از مرگ را ندارند لذا به صرف این که در جبهه‌های جنگ چند نفرشان کشته شدند، روحیه‌ی بقیه نفرات دشمن سست می‌شود روحیه‌شان را از دست می‌دهند بر خلاف لشکر اسلام که هرگز کشته شدن هم رزمانشان در روحیه آن‌ها اثر سویی نمی‌گذارد و روحیه‌شان هرگز ضعیف نمی‌شود.

سخنان علی به فرزندش محمد حنفیه

علی علیه‌السلام درباره استقامت و پایداری در جبهه‌های جنگ در نهج‌البلاغه، خطبه‌ای

[صفحه ۱۵۸]

دارد در این خطبه آداب جنگ را در ۶ جمله به فرزندش محمد حنفیه می‌آموزد:

۱. تزول الجبال و لا تزول؛

پسرم اگر کوه‌ها بلرزند و از جای خود کنده شوند، تو پا برجا باش و نترس.

۲. غض علی ناجذک؛

در وقت حمله به دشمن دندان‌هایت را محکم به هم بفشار، و با تمام قوا بر دشمن حمله کن.

۳. اعر الله جمجمتک؛

سرت را در کف نه و تقدیم به پیشگاه پروردگارت کن، از مرگ نترس.

۴. تد فی الأرض قدمک؛

میخ کوب گام‌هایت را در زمین استوار کن.

۵. ارم ببصرک اقصى القوم؛

برای ریشه کن کردن دشمن، هیچ وقت دشمنان نزدیک را منظور نداشته باش همیشه وقت به آخر لشکر دشمن چشم بینداز، و برای نابودی تمام دشمن همت گمار.

۶. غض بصرک؛

نکند زیادی دشمن چشمانت را خیره کند.

برای این که چشمانت از زیادی دشمن پر نشود، از زیادی دشمن چشم بپوش و آن‌ها را اندک شمار.

در پایان فرمود:

واعلم ان النصر من عندالله سبحانه

پسرم بدان یاری از طرف خداست و بیاری و کمک خدا ریشه دشمن را بکن.

[صفحه ۱۵۹]

فرار از جبهه

اشاره

یکی از گناهان بزرگ و نابخشودنی در اسلام که مرتکب آن به مجازات‌های سخت گرفتار خواهد شد، فرار کردن از صحنه‌های جنگ و بی تفاوت بودن در مقابل هجوم دشمنان اسلام، به مملکت اسلامی است.

زمانی که دشمن به آب و خاک مملکت اسلامی ما تجاوز کرده و به خانه و کاشانه برادران و خواهران مسلمان ما حمله نموده، و به غارت و چپاولگری و هتک ناموس اقدام کرده و دستش را تا مرفق به خون عزیزان ما غوطه‌ور نموده چگونه وجدان و اخلاق انسانی و اسلامی ما اجازه می‌دهد که برادران و خواهران خویش را زیر آتش گلوله‌های دشمن رها سازیم و خود شانه از زیر بار مسئولیت خالی کنیم.

در فقه اسلامی آمده است که فرار از جنگ حرام است ولو این که مسلمان احتمال قوی بدهد که اگر در جبهه جنگ باشد کشته می‌شود [۱۶۳].

چون کشته شدن در راه خدا برای مسلمان افتخار است پس چرا از جنگ فرار کند؟ قرآن مجید می‌فرماید:

[صفحه ۱۶۰]

«يا أيها الذين آمنوا اذا لقيتم الذين كفروا زحفا فلا تولوهم الأدبار - و من يولهم يومئذ دبره الا متحرفا لقتال أو متحيزا الي فئه فقد باء بغضب من الله و مأواه جهنم و بس المصير»؛ [۱۶۴].

ای کسانی که ایمان به خدا آورده‌اید هرگاه با کافران (در جبهه‌های جنگ) برخورد نمودید مبادا پشت به دشمن کنید و جبهه را ترک نمایید زیرا کسی که پشت به دشمن کند هر آینه رو آورده است به غضب و خشم خدا، و جایگاهش جهنم است و جهنم بد جایگاهی است «الا متحرفا لقتال أو متحيزا الي فئه».

مگر این که بیرون رفتن از جبهه جنگ برای خاطر پیدا کردن موضع مناسب برای بهتر جنگیدن با دشمن و یا برای پیدا کردن

جمعیت بیشتری از مسلمین برای جنگیدن باشد تا با کمک یکدیگر بهتر بتوانید دشمن را نابود کنید و الا در غیر این دو صورت، حرام است بر مسلمان که سنگر را رها سازد و از جبهه فرار کند.

در روایتی که محمد بن سنان از حضرت رضا علیه‌السلام نقل کرده در آن روایت آمده است شخصی نامه‌ای خدمت حضرت رضا علیه‌السلام نوشت در آن نامه از مسائلی سؤال کرد از جمله مسایلی که پرسید، یکی راجع به فرار از جنگ بود. حضرت در پاسخ فرمود: خدا بر مسلمین حرام کرده است فرار از جنگ را زیرا فرار از جنگ موجب از هم پاشیدن پایه‌های دین و تضعیف مقام پیغمبران و امام بر حق خواهد شد یاری نکردن پیغمبر و امامان، موجب تقویت دشمنان اسلام و موجب ترک دعوت انبیاء مردم را به خداشناسی و عدل و دادخواهی و موجب بقاء ظلم و فساد خواهد شد. فرار از جنگ موجب خواهد شد، که دشمنان بر مسلمانان مسلط شوند و آن‌ها را

[صفحه ۱۶۱]

بکشند یا اسیر کنند و دین خدا را نابود کنند و غیر اینها از مفاسد دیگر [۱۶۵]. در صدر اسلام فرار از جنگ آن قدر در بین مسلمانان منفور و زشت بود که هرگاه کسی از جنگ فرار می‌کرد مسلمانان به خانه‌اش نمی‌رفتند، غذایش را نمی‌خورند با او حرف نمی‌زدند سلام به او نمی‌کردند و جواب سلامش را نمی‌دادند.

در جنگ تبوک

دژ بلند و محکمی که در نوار مرزی کشور سوریه کنار چشمه آبی ساخته شده بود آن را تبوک می‌گفتند. ارتش روم مرکب از چهل هزار سواره نظام و پیاده نظام و مجهز به آخرین نمونه از سلاح‌های آن زمان شرکت کرده بودند این جنگ در شرایط بسیار سخت در وقتی که قحطی شدیدی مردم مدینه را از پا در آورده بود و مسلمانان در فقر و گرسنگی به سر می‌بردند واقع شد، سپاه اسلام آن قدر دچار مضیقه و سختی قرار گرفته بود که آن را (جیش العسره) می‌گفتند. مسلمانان مرکب کافی نداشتند یعنی هر سه چهار نفر یک مرکب داشتند، آن قدر آذوقه کم بود که گاه با یک خرما قناعت می‌کردند و گاه یک خرما را یک نفر بدهان می‌گذاشت، مقداری می‌مکید و باقی را به دیگری می‌داد، ولی چون پیامبر خدا فرموده بود اطاعت کردند.

سه نفر به اسامی (کعب) و (هلال) و (مراره) از جنگ فرار کردند به پیغمبر اکرم خبر دادند یا رسول‌الله کعب رفت پیغمبر فرمود: اگر خیری در او باشد خداوند او را به ما می‌رساند و اگر خیری در او نیست بهتر که این نقطه ضعف در میان ما نباشد. باز گفتند هلال رفت. پیغمبر اکرم همان جمله اولی را تکرار فرمود: مراره رفت حضرت کلام اول را تکرار فرمود.

تا این که جنگ تمام شد و مسلمانان با پیغمبر اکرم به مدینه بازگشتند مردم منتظر بودند ببینند پیغمبر با آن فراری‌ها چه می‌کند. آیه نازل شد: «فان رجعتك الله الی طائفه منهم فاستأذنوك للخروج فقل لن تخرجوا معی أبدا و لن تقاتلوا معی عدوا انکم رضیتم بالقعود أول

[صفحه ۱۶۲]

مره فاقعدوا مع الخالفین» [۱۶۶].

پیغمبر دستور داد با آن‌ها معاشرت نکنند، صحبت نکنند، به خانه‌هایشان نروند، در مجالسشان شرکت نکنند، به آن‌ها سلام نکنند،

جواب سلام آن‌ها را ندهند همین که مسلمین وارد مدینه شدند این سه نفر جلو آمدند. گفتند: سلام علیکم کسی اعتنا به آن‌ها نکرد. گفتند حال شما چطور است، کسی جواب نداد. با هر کسی حرف زدند جوابی نشنیدند. به خانه‌هاشان رفتند، زن و بچه‌هاشان فهمیدند که پیغمبر اکرم آن‌ها را اعتنا نکرده از آن ساعت زن‌ها و بچه‌هاشان مبارزه منفی را با آن‌ها شروع کردند.

با زن‌هاشان حرف می‌زدند آن‌ها جواب نمی‌دادند. با بچه‌هاشان حرف می‌زدند آن‌ها جواب نمی‌دادند. این سه نفر آن چنان تنها ماندند، که در شهر یک نفر حاضر نبود با آن‌ها صحبت کند. زن‌هاشان غذا می‌پختند و جلوشان می‌گذاشتند ولی کلمه‌ای با آن‌ها حرف نمی‌زدند تا آنجا که خودشان فهمیدند چون مرتکب گناه شده‌اند باید توبه جدی نمایند تا خداوند توبه آن‌ها را بپذیرد و به پیامبر اعلام کند تا از طریق پیامبر مردم نیز از توبه آن‌ها آگاه شوند. سر به کوه گذاشتند و چند روز به حال توبه بودند تا خداوند توبه آن‌ها را قبول کرد.

قال امیر المؤمنین علیه السلام اذا لقیتم عدوکم فی الحرب فأقلوا الکلام و اکثروا ذکر الله عزوجل و لا تولوهم الأذبار فتسخطوا الله ربکم و فتستوجبوا غضبه.

علی علیه السلام فرمود: وقتی که با دشمن در جنگ برخورد کردید، کم حرف بزنید و ذکر خدا را زیاد بگویید، از خدا کمک بگیرید، هیچ وقت پشت به دشمن نکنید و از جنگ فرار نکنید، که فرار از جنگ، خدا را به خشم می‌آورد، و سرانجام مستوجب غضب خدا قرار خواهید گرفت [۱۶۷].

[صفحه ۱۶۳]

هجرت چیست؟

اشاره

در این جا بحث را از این جهت عنوان کردیم که مردم مسلمان انقلابی کشورمان مخصوصاً خانواده‌های شهداء افراد ضد انقلابی را که از کشور اسلامی ایران گریخته و به کشورهای اروپا و آمریکا پناهنده شدند از نظر احکام اسلام آن‌ها را بهتر بشناسند. همچنین این بحث مربوط است به دانشجویان مسلمانی که از ایران و سایر کشورهای اسلامی برای ادامه تحصیل راهی کشورهای اروپا و آمریکا می‌شوند چه وظائفی در آن جا نسبت به اسلام و مملکت اسلامی خودشان در مقابل کشورهای کفر دارند. خوانندگان محترم به این بحث و بحث آینده که تحت عنوان (صدقه) ذکر می‌شود بیشتر دقت کنند.

هجرت در لغت به معنی ترک کردن و اعراض نمودن است [۱۶۸].

کسی که جایی را ترک می‌کند و به جای دیگر منتقل می‌شود به او می‌گویند هجرت کرد ولی این معنی در لسان قرآن مجید و فقه اسلامی منظور نمی‌باشد. هجرت در قرآن مجید و فقه اسلامی به معنای دیگری است و آن عبارت است از (ترک نمودن مسلمان محیطی را که نظام کفر و طاغوت در آن جا حاکم است به طوری که نتواند شعائر اسلامی را در آن جا اظهار کند یا مسلمانی که در عقائد اسلامی خود ضعیف است که اگر در آن جا بماند تحت تأثیر عوامل کفر قرار می‌گیرد و نسبت به عقائد دینی‌اش متزلزل می‌شود). باید این چنین افراد مسلمان حتی المقدور از آن جا هجرت

[صفحه ۱۶۴]

کنند و به جایی منتقل شوند که آزادانه بتوانند در آن جا شعائر اسلامی را اظهار کنند و دین خود را حفظ نمایند. [۱۶۹] یا کسی که معصیت خدا را ترک می‌کند و روی به طاعات خدا می‌آورد یا از کفر خارج می‌شود و با میل و علاقه اسلام را می‌پذیرد گرچه از بلدی به بلد دیگر هجرت نکند او را مهاجر می‌گویند یعنی مهاجر الی الله [۱۷۰].

طبق قانون اسلام مسلمان حق ندارد در کشورهای کفر از قبیل اروپا و آمریکا زندگی کند زیرا بر اثر جو نظام طاغوت و دولت کفر مسلمانی که با زن و فرزندش در آن جا زندگی می‌کند خواه ناخواه به عادات و رسوم و اخلاق محیط کفر عادت می‌کند، و از اخلاق و آداب اسلامی بیگانه می‌شود، آن زن غربی که سالیانی با شوهرش در غرب زندگی کرده و قبلا در کشور اسلامی خود خوب تربیت اسلامی نشده و روح غربی پیدا کرده و فرزندانش در آن محیط تربیت شده‌اند او دیگر به حجاب و آداب اسلامی علاقه‌ای ندارد. او دیگر به درد مملکت و انقلاب اسلامی نمی‌خورد. شما ملاحظه کنید ببینید از ابتدای انقلاب تاکنون آنچه که ما ضربه و سیلی خورده‌ایم از دست همین غرب زده‌ها و لیبرال‌ها بوده است.

آن غرب زده‌هایی که با رهبر انقلاب امام خمینی روحی فداه یا بعد از امام از غرب به ایران آمدند که منظور بیشتر آن‌ها فقط گرفتن پست ریاست و مقام بود، چه جنایت‌هایی که نکردند و چه خون‌هایی که نریختند آخر هم مانند روباه فرار را بر قرار ترجیح دادند رفتند به همان جایی که سالیانی سازمان سیای آمریکا آن‌ها را برای چنین روزهایی تربیت کرده بود. آخر شما فکر نمی‌کنید، بنی‌صدر و بختیار خائن و هم‌دستان آن‌ها که سالیانی در پاریس و لندن در آن شهرهایی که شهوت و جنایت و فساد از در و دیوارش می‌بارد

[صفحه ۱۶۵]

پرورش یافته‌اند و بخوی و اخلاق و عادات ضد اسلام تربیت شده‌اند اگر این‌ها واقعا مسلمان واقعی بودند که معنی نداشت آدم متعهد به اسلام با زن و بچه‌اش در محیط کفر با داشتن ایمان ضعیف اسلامی، زندگی کند بعد به ایران بیاید جنایت و فساد کند، دست آخر هم که سرش به سنگ بخورد ببیند نمی‌تواند خواسته‌های آمریکا را در اینجا پیاده کند، فرار را بر قرار ترجیح دهد برود به همان کشورهای کفر و پناه به دشمنان اسلام ببرد. [۱۷۱] آخر کسی که از مملکت اسلامی راهی لندن و پاریس می‌شود و در آنجا می‌میرد این را که در اسلام هجرت نمی‌گویند این را تعرب بعد الهجرة می‌گویند؛ یعنی از دامن اسلام فرار کردن و به دامن کفر پناه بردن، و این یکی از گناهان کبیره است در اسلام.

در اسلام حرام است دفن میت مسلمان در قبرستان کفار، و این‌ها وقتی که می‌میرند در کجا دفنشان می‌کنند؟ مسلم در کشورهای کفر و در قبرستان کفار و محشور خواهند شد با کفار حشرهم الله مع الکفار فی الدنيا و الآخرة. این‌ها وقتی که می‌میرند قرآن مجید درباره آن‌ها می‌گوید:

«ان الذین توفاهم الملائکة ظالمی أنفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الأرض قالوا ألم تکن أرض الله واسعاً فتهاجروا فیها فأولئک ماؤاهم جهنم و ساءت مصیرا» [۱۷۲].

آن کسانی که به خودشان ظلم کردند وقتی که ملائکه آن‌ها را قبض روح می‌کنند به آن‌ها می‌گویند: شما چرا این قدر ظلم کردید و گناه و معصیت خدا را مرتکب شدید؟ می‌گویند: ما در این زمین ضعیف بودیم (نمی‌توانستیم محیط خود را تغییر دهیم). به آن‌ها می‌گویند: زمین خدا وسیع بود، چرا از آن جا کوچ نکردید. سرانجام آن‌ها جایگاهشان

[صفحه ۱۶۶]

جهنم است و جهنم برای گناهکاران جایگاه ابدی است.

جندب بن ضمیره

وقتی که آیه هجرت نازل شد مردی از مسلمانان مکه به نام جندع یا جندب بن ضمیره، آیه را شنید با این که مریض بود آمد پیش پیغمبر اکرم، عرض کرد یا رسول الله من پس از شنیدن این آیه، دیگر نخواهم یک شب را در این بلد کفر (مکه) بمانم. (چون در آن زمان مکه از بلاد کفر بود) مریض هستم میترسم اگر در مکه بمانم این جا از دنیا بروم، دستور داد خویشانش او را روی سریری بگذارند و از مکه خارج کنند، چون به تنعیم رسید. از دنیا رفت، این آیه شریفه درباره اش نازل شد: «و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت ففقد وقع أجره علی الله و کان الله غفورا رحیما». کسی که از منزلش به سوی خدا و رسول او هجرت می کند سپس مرگ او را فرا رسد اجر و پاداشش بر خدا خواهد بود و خداست آمرزنده و مهربان.

پیغمبر اکرم فرمود: کسی که به خاطر حفظ دینش از زمینی به زمین دیگر فرار کند، اگر چه یک وجب از زمین باشد سزاوار بهشت خواهد بود و در بهشت رفیق پدرش حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام و پیغمبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود [۱۷۳].

اما بحث راجع به دانشجویان مسلمانی که از ایران و سایر کشورهای اسلامی برای ادامه‌ی تحصیل راهی کشورهای اروپا و آمریکا می شوند:

اولا- آن‌ها حق ندارند در صورتی که مبانی اسلامی شان ضعیف است و تحت تأثیر افکار و اخلاق غربی‌ها قرار می گیرند، برای ادامه‌ی تحصیل به آن کشورها مسافرت کنند.

[صفحه ۱۶۷]

ثانیا حق ندارند پس از پایان تحصیل در آن جا بمانند، و نتیجه‌ی تحصیلات خود را در خدمت کشورهای بیگانه قرار دهند.

ولی دانشجویان مسلمان متعهدی که برای سربلندی و عزت اسلام و مملکت اسلامی خود به کشورهای غربی برای آموختن علوم می که برای کشور اسلامی شان لازم است مسافرت می کنند، و پس از پایان تحصیل، هجرت به کشورشان می کنند، و جهاد با جان و مالشان در راه خدا برای سعادت مسلمین و برای قطع وابستگی جامعه‌ی اسلامی از کشورهای بیگانه می کنند آن‌ها مشمول این آیه‌ی شریفه قرار می گیرند:

«الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله بأموالهم و أنفسهم أعظم درجۀ عند الله و أولئك هم الفائزون - یشرهم ربهم برحمۀ منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم - خالدین فیها أبدا ان الله عنده أجر عظیم» [۱۷۴].

آن کسانی که ایمان به خدا آوردند و هجرت می کنند و جهاد در راه خدا با مالشان و جانشان می کنند، بزرگترین درجه و مقام را در پیشگاه خدا خواهند داشت، آن‌ها فائز و رستگارند، بر اثر این مجاهدت و کوششی که در راه خدا می کنند، پروردگارش آن‌ها را بشارت به رحمت خویش و خوشنودی خود و به بهشتی که در آن نعمت‌های باقی و همیشگی برای آن‌هاست می دهد و آن‌ها در آنجا جاویدند و در نزد خدا اجر عظیم خواهند داشت.

[صفحه ۱۶۸]

صدقه چیست؟**اشاره**

بحث صدقه بسیار مطلب مهمی است زیرا تمام خدماتی که ملت عزیز ایران در دوران هشت سال دفاع مقدس به جبهه‌های جنگ کردند و الان دارند به رزمندگان عزیز حزب‌الله در لبنان می‌کنند و تمام خدماتی که کمیته امام «ره» به مردم می‌کنند تمام تحت عنوان صدقه خواهد بود.

آنچه در اذهان بیشتر مردم از شنیدن لفظ صدقه برخورد می‌کند، این است که صدقه یعنی پول دادن به فقیر برای خاطر رفع بلا، و بیمه کردن جان و مال و فرزندانشان از بلا بواسطه‌ی صدقه.

البته ما نمی‌خواهیم انکار کنیم که کمک کردن به فقیر، صدقه نیست، چرا، کمک کردن به فقرا هم یکی از مصادیق صدقه است ولی این طور نیست که صدقه فقط کمک کردن به فقیر باشد، بلکه صدقه دارای ابعاد گوناگونی است که خیلی از مسایل اجتماعی را در بر دارد و تمام خدمات و کمک‌رسانی‌هایی که به مستضعفین، جهاد سازندگی در کشور انجام می‌دهد و کمک‌هایی که مردم انقلابی کشورمان به جبهه‌های جنگ می‌کنند عالی‌ترین مصادیق صدقه خواهد بود.

برای روشن شدن مطلب ابتدا باید اقسام صدقه را ذکر کنیم تا مطلب بهتر روشن شود:

صدقه بر دو قسم است: واجب و مستحب، صدقه‌ی واجب هم بر دو قسم است:

[صفحه ۱۶۹]

مالی و بدنی، صدقه‌ی واجب را چه مالی و چه بدنی، آن را زکاة هم می‌گویند، زکاة مال و زکاة بدن.

زکاة مال به ۹ چیز تعلق می‌گیرد: گندم، جو، خرما، کشمش، گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره که در کتاب‌های فقهی کاملاً بحث شده، به رساله‌های علمیه مراجع عظام تقلید مراجعه شود.

زکاة بدن، همان زکاة فطره است، که اول غروب شب عید فطر انسانی که واجد شرایط است باید تا ظهور روز عید فطر، مقدار معینی از مالش را به عنوان فطره بپردازد.

در صدقه واجب چه مالی و چه بدنی سید می‌تواند به سید بپردازد و هم به غیر سید ولی غیر سید نمی‌تواند به سید بپردازد [۱۷۵].

صدقه مستحبی این طور نیست زیرا در صدقه مستحبی هم سید می‌تواند به غیر سید بپردازد و هم غیر سید به سید، به کافر، به مسلمان، به فقیر، به غنی، به نمازخوان و به بی‌نماز جایز است صدقه داد ولی به کافر حربی [۱۷۶] و به ناصبی نمی‌شود داد [۱۷۷].

بنابراین صدقه‌ی مستحبی عبارت است از احسان و کمک نمودن به دیگران مجاناً، برای رضای خدا، [۱۷۸] چه کمک به انسان باشد و چه به غیر انسان [۱۷۹]، چه زبانی باشد این کمک و چه مالی و چه قدمی، به هر نحوی که انسان بتواند به دیگران برای

رضای

[صفحه ۱۷۰]

خدا، خدمت کند آن را صدقه می‌گویند.

۱. عن علی علیه‌السلام عن النبی صلی الله علیه و آله قال کل معروف صدقه الی غنی او فقیر فتصدقوا ولو بشق التمره و اتقوا النار ولو بشق التمره فان الله یربها لصاحبها كما یربی احدکم فلوه او فصیله حق یوفیه ایاها یوم القیمه و حتی یکون اعظم من الجبل العظیم [۱۸۰].

علی علیه‌السلام از پیغمبر اکرم روایت نمود که پیغمبر اکرم فرمود: هر احسان و کار نیکی که انسان به فقیر یا به غنی می‌کند او صدقه خواهد بود، صدقه بدهید اگر چه به قدر یک دانه خرما باشد، و پرهیز کنید از آتش جهنم (بواسطه بخل و امساک) اگر چه به قدر یک دانه خرما باشد، زیرا همان طور که شما بچه شتر یا بچه اسبی را تربیت می‌کنید تا بزرگ شود و از او بهره می‌برید، خداوند متعال هم صدقه را نمو می‌دهد و بزرگ می‌شود تا در قیامت چندین برابر او را به صاحبش عطا فرماید.

۲. عن معلی بن خنیس عن ابی عبدالله علیه‌السلام ان عیسی ابن مریم علیه‌السلام لما مر علی شاطی البحر رمی بقرض من قوته فی الماء فقال له بعض الحواریین یا روح الله و کلمته لم فعلت هذا و انما هی شی من قوتک فقال فعلت هذا الدابه تأکله من دواب الماء و ثوابه عندالله عظیم [۱۸۱].

معلی بن خنیس از امام صادق علیه‌السلام روایت کرد که امام صادق فرمود: حضرت عیسی بن مریم گذارش به کنار دریا افتاد گرده‌ی نانی که قوت غذایش بود در آب افکند، بعضی از حواریین گفتند یا روح الله این گرده‌ی نان، قوت غذایت بود چرا در آب افکندی؟ فرمود برای خاطر این که حیوانات دریا بخورند زیرا (سیر کردن) آن‌ها ثواب عظیمی در پیشگاه خدا برای انسان دارد.

۳. عن ضریر بن عبدالملک عن ابی جعفر علیه‌السلام قال ان الله تبارک و تعالی یحب ابراد الکبد الحری و من سقی کبدا حری من بهیمه و غیرها اظله الله یوم لا ظل الا ظله [۱۸۲].

[صفحه ۱۷۱]

ضریر پسر عبدالملک از امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که امام فرمود خداوند دوست دارد سرد کردن جگر تفیده‌ی سوزانی را زیرا هر کس جگر سوزانی را چه حیوان و چه غیر حیوان سیراب کند خداوند در سایه‌ی رحمت خویش جای دهد او را روزی که نیست سایه‌ای مگر سایه‌ی رحمت او. چه خوب گفته سعدی:

یکی در بیابان سگی تشنه یافت

برون از رمق در حیاتش نیافت

کله دلو کرد آن پسندیده کیش

چو جبل اندر آن بست دستار خویش

به خدمت میان بست و بازو گشاد

سگ ناتوان را دمی آب داد

خبر داد پیغمبر، از حال مرد
که داور، گناهان او عفو کرد

در این دو حدیث ملاحظه فرمودید که صدقه یعنی احسان و کمک حتی نسبت به حیوانات، پس هر خدمت و احسانی که انسان حتی نسبت به حیوانات بکند، او را صدقه می‌گویند.

ثواب صدقه از حج مستحبی بیشتر است

اهمیت صدقه و تعاون آن قدر در اسلام مهم است، که اگر بنا باشد یک فرد مسلمان به حج مستحبی برود یا پول آن را خرج افراد مستمند یا صرف سازندگی و عمران کشور برای رضای خدا یا تحصیل یک جوان دانش‌آموز و دانشجو بکند یا وسیله ازدواجش را فراهم کند مسلم این کارها از حج مستحبی بهتر است.

۴. عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام الی ان قال و لاین اعول اهل بیت من المسلمین اشبع جوعتهم و اکسوا عورتهم و اکفوا وجوههم عن الناس احب الی من ان اجب حجه و حجه حتی انتهی الی عشر و عشا [۱۸۳].

[صفحه ۱۷۲]

ابی بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که امام باقر فرمود: اگر من نفقه دهم خانواده‌ای از مسلمین را و شکم گرسنه‌ای را سیر کنم و برهنه‌ای را بپوشانم و از روانداختن به سوی مردم، بیچاره را باز دارم، بهتر است برایم از ده‌ها حج خانه‌ی خدا.

۵. عن جمیل ابن دراج عن ابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام قال خیارکم سمحواؤکم و شرارکم بخلاؤکم و من صالح الأعمال البر بالأخوان و السعی فی حوائجهم فی ذالک مرغمه للشیطان و یتزحزح عن النیران و دخول الجنان یا جمیل اخبر بهذا الحدیث غرر اصحابک [۱۸۴].

جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام فرمود بهترین شما در پیشگاه خدا سخاوتمندان تان هستید و بدترین شما بخیلان تان می‌باشید، یکی از کارهای شایسته، نیکی کردن به برادران دینی و کوشش در رفع نیازمندی‌های آنهاست، زیرا خدمت به برادران دینی، باعث ناراحتی شیطان و نجات از آتش و دخول در بهشت خواهد شد. ای جمیل این حدیث را برای بهترین اصحابت بازگو کن تا آنها آگاه شوند.

ائمه اطهار علیهم السلام آن قدر اهمیت به برآوردن حوائج مسلمین و رفع گرفتاری‌های آنها می‌دادند، که حتی شب‌های تاریک هم از بردن آذوقه به در خانه‌های مساکین کوتاهی نمی‌کردند.

رفتن امام زین العابدین به خانه‌های فقراء

۶. عن ابی حمزه الثمالی (فی حدیث) قال و کان علی بن الحسین علیه السلام لیخرج فی اللیلۃ الظلماء فیحمل الجراب فیہ الصرر من الدنانیر و الدرهم حتی یأتی بابا بابا فیقرعه ثم یناول من یناول من یخرج الیه فلما مات علی بن الحسین علیه السلام، فقدوا ذالک فعلموا ان علی بن الحسین کان یفعل ذالک [۱۸۵].

[صفحه ۱۷۳]

شب‌های تاریک آقا امام زین‌العابدین می‌آید درب خانه‌های فقراء همیانی پر از آذوقه را با خود حمل می‌کرد در هر خانه مستمندی که می‌رسید درب میزد، به آن‌ها کمک می‌کرد، تا زنده بود خود را به آن‌ها معرفی نکرد وقتی که شهید شد، آن وقت فهمیدند که این آقا امام زین‌العابدین بوده است.

صدقه عمر را زیاد می‌کند

صدقه عمر را زیاد می‌کند و دعا را مستجاب می‌کند، و اموال را برکت می‌دهد. در این باره روایاتی از ائمه اطهار علیهم‌السلام به ما رسیده که فرمودند صدقه دهید تا اموالتان برکت پیدا کند، و عمرتان طولانی شود، و دعایتان مستجاب گردد.

۷. عن هارون بن عیسی قال ابو عبدالله علیه‌السلام لمحمد ابنه با بنی کم فضل معک من تلک النفقہ؟ قال اربعون دینارا قال اخرج فتصدق بها قال انه لم یبق معی غیرها قال تصدق بها فان الله یخلفها اما علمت ان لکل شیء مفتاحا و مفتاح الرزق الصدقه، فتصدق بها ففعل فما لبث ابو عبدالله علیه‌السلام الا عشرة ايام حتی جائه من موضع اربعه آلاف دینار فقال یا بنی اعطینا الله اربعین دینارا فاعطانا الله اربعه آلاف دینار [۱۸۶].

از هارون بن عیسی نقل شده که امام صادق به فرزندش محمد فرمود: چقدر پول از مخارج زندگی پشت زیاد آمده؟ عرض کرد چهل دینار، حضرت فرمود: از منزل خارج شو، همه را در راه خدا صدقه بده، محمد گفت: آخر ما غیر از این مقدار پول برای مخارج زندگی نداریم، حضرت فرمود: صدقه بده، خداوند عوض آن را خواهد داد. ده روز از این قضیه گذشت از جایی برای حضرت چهار هزار دینار رسید. حضرت فرمود

[صفحه ۱۷۴]

پسرم دیدی ما در راه خدا چهل دینار دادیم، خداوند در عوض چهار هزار دینار به ما عطا کرد.

۸. عن مفضل بن عمر قال سمعت ابا عبدالله جعفر بن محمد علیهما‌السلام یقول لا یکمل الا ایمان العبد حتی یکون فیه اربع خصال یحسن خلقه و تسخو نفسه و یمسک الفضل من قوله و یخرج الفضل من ماله [۱۸۷].

مفضل بن عمر گفت از امام صادق علیه‌السلام شنیدم فرمود، ایمان انسان کامل نمی‌شود مگر این که در او چهار خصلت باشد: اول آن که اخلاش نیکو باشد، دوم سخی الطبع باشد، سوم از کلام زیاد پرهیز کند، چهارم آنچه از مخارج زندگی زیاد می‌آید آن را در راه خدا انفاق کند.

در اسلام گدایی حرام است

مطلبی که قابل توجه است این است که در اسلام از تکدی خیلی مذمت شده است.

مخصوصا برای کسانی که سه روز بلکه یک روز معاش زندگی خود را به طور متوسط داشته باشند که در این صورت سؤال کردن و تکدی نمودن حرام است، روایاتی در این باب وارد شده که مسلمین را از این کار نامشروع نهی کرده است.

۹. عن عبسہ بن مصعب عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال من سئل الناس و عنده قوت ثلاثه ايام لقی الله یوم یلقاه و لیس علی وجهه

لحم [۱۸۸].

عنبسه پسر مصعب از امام صادق روایت کرد که حضرت فرمود، کسی که قوت سه روزش را داشته باشد و از مردم سؤال کند در قیامت خدا را ملاقات می‌کند در حالی که در صورتش گوشتی نباشد خدا آبرویش را می‌برد).

[صفحه ۱۷۵]

۹. عن هارون بن خارجه قال قال ابو عبدالله عليه السلام من سأل الناس شيئا و عنده ما يقوته يوم فهو من المرفين [۱۸۹]. هارون بن خارجه نقل می‌کند، امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که یک روز قوت زندگی خود را داشته باشد و گدایی کند او از مسرفین است. و خدا او را دوست نخواهد داشت.

«ان الله لا يحب المرفين»

۱۰. عن محمد بن مسلم عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام اتبعوا قول رسول الله فانه قال من فتح على نفسه باب مسألة فتح الله عليه باب فقر [۱۹۰].

محمد بن مسلم از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند امیرالمؤمنین فرمود: شما پیروی کنید کلام پیغمبر را که فرمود، کسی که بگشاید به روی خود باب سؤال را، خدا می‌گشاید به روی او باب فقر را، زیرا انسانی که دستش را پیش مردم دراز کرد همیشه فقر و ذلیل است، چون خدا خیر و برکت را از او سلب می‌کند.

اکنون که توفیقات الهی شامل حال مردم با ایمان و فداکار انقلابی کشورمان شده، باید حداکثر استفاده را از عمر عزیزشان بکنند مخصوصا خانواده‌های شهدا که از همه بیشتر قدر و منزلت انقلاب را می‌دانند، باید در ساختن یک فرهنگ اسلامی که اثاث سعادت و ترقی کشورمان هست، کمال جدیت را به عمل آورند. در جهاد سازندگی به هر نحوی که می‌توانند شرکت کنند، در آباد کردن زمین‌های موات و احداث حلقه‌های چاه عمیق برای زراعت و درختکاری و صنعت و تکنولوژی اقدام جدی بعمل آورند زیرا این کارها علاوه بر عمران و آبادی و ثواب و اجر اخروی، عمر انسان را زیاد و قلب انسان را صفا می‌بخشد. پیغمبر اکرم فرمود: هر مسلمانی که درختی بکارد، یا زمینی را زراعت کند تا از محصول او حیوانی یا پرندهای یا انسانی

[صفحه ۱۷۶]

بخورد خدا ثواب صدقه را به او عطا می‌کند [۱۹۱].

ثواب و پاداش صدقه آن قدر زیاد است که هر کس در کمک‌رسانی و تعاون شرکت کند، اگر چه واسطه باشد او هم مثل صاحب صدقه مأجور خواهد بود.

مسئله يستحب المساعدة و التوسط فی ایصال الصدقة فعن النبی صلی الله علیه و آله فی خطبته له و من تصدق بصدقة عن رجل الی مسلمین کان له مثل اجره ولو تداولها اربعون الف انسان ثم وصلت الی المسکین کان لهم اجر کامل و ما عند الله خیر و ابقى للذین اتقوا و احسنوا لو کنتم تعلمون. تحریر الوسيله، ج ۲، القول فی الصدقة، ص ۹۱

امام خمینی رحمه‌الله در تحریر الوسيله فرموده‌اند: مستحب است کمک کردن و واسطه شدن در رساندن صدقه به مستحق از طرف صاحب صدقه. پیغمبر عظیم الشان اسلام در خطبه‌ای که ایراد کردند فرمودند: کسی که صدقه را از طرف دیگری به مسکینی برساند برای او مثل ثواب صدقه دهنده خواهد بود، اگر چه واسطه‌ها در رساندن صدقه، چهل هزار نفر باشند، برای همه آنها اجر و

پاداش کامل خواهد بود.

بنابراین کسانی که مردم را دعوت می‌کنند برای کارهای نیک و مردم را تشویق می‌کنند به دادن پول برای رفع مشکلات مردم قدر خودشان را بدانند که چقدر آن‌ها نزد خداوند متعال اجر و پاداش دارند.

[صفحه ۱۷۹]

زندگی پس از مرگ

زندگی چیست؟

اشاره

این سؤال پیش می‌آید که منظور از خلقت انسان در جهان برای چیست؟ آیا هدف از خلقت انسان برای این است که انسان آفریده شود برای خوردن و خوابیدن و آشامیدن و شهوترانی کردن و استثمار کردن دیگران؟ و وقتی که ببیند منافعش در خطر است و دیگران مزاحم منافع اویند، بدرد و بکشد و نابود کند و جهان را به کانونی از آتش تبدیل کند؟ اگر غرض از آفرینش انسان این است. باید گفت بسیار نظام آفرینش در خلقت انسان دچار اشتباه شده و انسان را بد موجودی آفریده و حیوانات را به مراتب از انسان بهتر آفریده است، زیرا حیوانات طبق غرایز فطری که دارند، این قدر جنایت نمی‌کنند. تمام حیواناتی که در جنگل‌ها زندگی می‌کنند حتی شیر و ببر و پلنگ از همه درنده‌ترند، با آن دندان‌های تیز و پنجه‌های قوی و نیرومندی که دارند این قدر هم‌نوعان خود را این طور پاره‌پاره نمی‌کنند، و از بین نمی‌برند.

چه شده انسانی که خود را موجودی ذی شعور و با اراده و صاحب عقل و اندیشه میدانند، این قدر سفاک و خونریز شده که باید گفت حیوانات خیلی از انسان‌ها بهترند اگر زندگی این است پس نبود انسان در دنیا بهتر است از بودنش. به فرمایش علی علیه‌السلام که فرمود: بقیة العمر لا قیمة لا یدرک بها ما قد فات و

[صفحه ۱۸۰]

یحیی ما مات [۱۹۲].

باقیمانده عمر انسان مثل گذشته‌اش بی‌ارزش است زیرا او می‌خواهد جبران کند در آینده مادیاتی را که از دستش رفته، و برسد به مقام و منصبی که تاکنون نرسیده است.

آخر چرا بشر فکر نمی‌کند، چرا به خود نمی‌آید، دنبال چه می‌رود؟ دنبال خوشی و راحتی این که اصلاً وجود ندارد. زیرا زندگی همه‌اش غم است و غصه، ساعتی را که به خیال خامش خوش و خرم است. او خوشی نیست به قول بزرگان که گفته‌اند آن ساعت - ساعت فراموشی از غم و غصه است نه این که واقعا خوش و خرم است. پیغمبر اکرم فرمود: اگر سه چیز در زندگی انسان نمی‌بود هیچ چیز نمی‌توانست سر انسان را پایین آورد و از غرور و نخوت بازدارد (مرض، فقر، مرگ) با این که هر سه تا در زندگی انسان هست با وجود این، این قدر انسان جست و خیز می‌زند و جهان را به هرج و مرج می‌کشانند [۱۹۳].

ولی اگر انسان حقیقت را درک کند و به واقعیت برسد، می‌فهمد که منظور از آفرینش انسان چیز دیگری است و آن این است که

آفریدگار جهان، انسان را برای هدفی والاتر و مقدس‌تر از آن چه که الان به آن مبتلا شده است آفریده، و آن این است:
 «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»؛
 ما انسان را نیافریدیم مگر برای تکامل و شناخت آفریدگار و رسیدن به مراتب فضیلت و کمال.
 به قول سعدی:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت
 نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

[صفحه ۱۸۱]

اگر آدمی به چشم است و زبان و گوش و بینی
 چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

خور و خواب و خشم و شهوت شعب [۱۹۴] است و جهل و ظلمت
 حیوان خبر ندارد، ز جهان آدمیت

به حقیقت آدمی باش، و گرنه مرغ باشد
 که همین سخن بگوید، به زبان آدمیت

اگر این درنده، خوئی، ز طبیعت بمیرد
 همه عمر زنده، باشی، بروان آدمیت

رسد آدمی به جایی، که به جز خدا نبیند
 بنگر که تا چه حدست، مکان آدمیت

طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت
 بدرآی، تا ببینی طیران آدمیت

سلمان فارسی می گوید اگر در زندگی توفیق سجده و بندگی خدا را پیدا نمی‌کردم و مجالست و همنشینی با قومی که گفتارشان نیک و آداب و اخلاقشان سودمند است، نصیبم نمی‌شد، هر آینه آرزوی مرگ می‌کردم [۱۹۵].
 پس آنچه در زندگی برای انسان عاقل، ارزشمند است تکامل و پیمودن مراتب تقوی و فضیلت است.

کسی از علی علیه‌السلام پرسید سعادت چیست؟ فرمود سعادت، در این نیست که مال و اولادت زیاد شود، بلکه سعادت تو در این است که علم و دانشت زیاد و حلم و بردباریت افزون شود، افتخار و مباهات را در این بدانی که از دیگران در بندگی خدا

[صفحه ۱۸۲]

موفق‌تری، اگر این نعمت نصیب شد، ستایش کن خدای را و اگر از این نعمت بی‌بهره‌ای، استغفار کن خدا را تا به لطف و کرم خویش این نعمت را نصیب تو گرداند.

خیر و خوبی در جهان نیست مگر برای دو کس یکی آن کسی که معصیت خدا را کرده بعد موفق به توبه و بازگشت به سوی خدا شده.

دوم آن کسی که در انجام کارهای خیر از دیگران پیشی گرفته است [۱۹۶].

زندگی انسان را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد:

۱. مرحله ولادت

۲. مرحله تکامل

۳. مرحله شهادت

مرحله ولادت حد مشترکی است بین انسان و حیوان به این معنی که نطفه هر موجود زنده که در رحم مادر منعقد شد مراحل تکاملی خود را طی می‌کند از نطفه به علقه و از علقه به مضغه سپس به صورت یک موجود کامل در می‌آید. نطفه انسان به صورت انسان کامل، نطفه گوسفند به صورت کامل، نطفه جوجه به صورت جوجه کامل در می‌آید. آن ساعتی که این موجود کامل، زنده می‌شود، زنده شدن را با هیچ معیاری نمی‌توان سنجید و اندازه‌گیری کرد، هیچ دستگاه لابراتوار علمی در جهان نمی‌تواند بفهمد که این جوجه در میان تخم مرغ و یا انسان در رحم مادر تا یک ساعت قبل که مرده بود، چه شد که یکمرتبه زنده شد و به حرکت در آمد. شناخت این مطلب برای هیچ کس قابل درک و فهم نیست، اینجاست که قرآن مجید پرده از روی این معما بر می‌دارد. روح را استاد به امر خدا می‌دهد. می‌گوید: هیچ کس حقیقت روح را نمی‌تواند بفهمد درست است که مقدمات تکامل جسم را در رحم می‌تواند

[صفحه ۱۸۳]

انسان بفهمد، مثلاً می‌فهمد که چگونه نطفه علقه می‌شود، علقه مضغه می‌شود. این‌ها را در رحم مادر، دانشمندان با دستگاههای علمی می‌توانند اندازه‌گیری کنند حتی می‌توانند بفهمند این نطفه در رحم مادر پسر است یا دختر ولی چطور می‌شود که یک مرتبه جهشی در آن جسم مرده به وجود می‌آید که در یک آن و در یک لحظه آن زنده می‌شود و به حرت در می‌آید، درک این مسئله برای هیچ کس قابل فهم نیست به خاطر این است که قرآن مجید می‌فرماید:

«و يسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربي»؛

ای پیامبر از تو از روح سؤال می‌کنند بگو: روح در اختیار پروردگارم هست (امر رب) چیست؟

آیه دیگر او را تفسیر می‌کند، می‌گوید:

«انما أمره اذا أراد شيئا أن يقول له كن فيكون»؛ [۱۹۷].

امر رب این است که تا اراده می‌کند خدا چیزی را فوراً نبود بود می‌شود، معدوم موجود می‌شود، نطفه هم همین طور است، تا خدا اراده زنده شدن او را می‌کند فوراً زنده می‌شود، اما حقیقت آن چه بود که مرده زنده شد این قابل درک و فهم نیست. آری تمام افراد حیوانات چه انسان و چه غیر انسان در مرحله زنده شدن یکسانند، وقتی به دنیا می‌آیند، مراحل تکامل جسمی خود را طی می‌کنند.

نهایت این که تمام افراد حیوان نسبت به غریزه و درک زندگی طبیعی از انسان جلوترند زیرا آن‌ها به واسطه غریزه‌ای که دارند تجاوز و طغیان ندارند ولی انسان هر قدر بزرگ‌تر می‌شود بر اثر دارا بودن تضاد روحی و اخلاقی و طغیان غرایز بر عقل، عقب‌تر می‌رود، پست‌تر می‌شود، این جاست که قرآن مجید انسان طغیانگر را که از تربیت انبیاء محروم شده به مرده تعبیر می‌کند، و انسان را که به وسیله آموزش

[صفحه ۱۸۴]

پیغمبران الهی و مکتب آسمانی تربیت می‌شود، او را زنده معرفی می‌کند.

«أو من كان ميتا فأحييناه و جعلنا له نورا يمشي به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها» [۱۹۸].

آیا کسی که مرده است و ما او را زنده می‌کنیم و برای او نوری قرار می‌دهیم که بوسیله آن نور، در میان مردم راه می‌رود و حرکت می‌کند، مثل کسی است که در ظلمات و تاریکی‌ها بسر می‌برد و نمی‌تواند از ظلمات و تاریکی‌ها خارج شود؟

این حیات را قرآن مجید در چشیدن آب حیات فضیلت و تقوی قرار داده و کسی که از چشیدن شهد و شیرینی آب حیات معنویت و فضیلت محروم است او را مرده می‌پندارد آری این آب حیات جاودانی به وسیله انبیا و مکتب آسمانی و علمای مجاهد و مراجع عالیقدر و علمای علم اخلاق و اهل معرفت شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کالبد انواع توده‌های مردم ریخته می‌شود و آن‌ها را زنده می‌کند. وقتی که زنده شدند و راه تکامل خویش را پیمودند می‌رسند به نهایت مرتبه کمال که یکی از مرتبه کمال فیض شهادت در راه خداست که بوسیله شهادت همه چیز برای آن‌ها کشف و مشاهده می‌شود و این سومین مرحله تکامل حیات زندگی است و آن اکمل مراتب حیات است، تا بجایی می‌رسند که قرآن کریم درباره‌ی آن‌ها می‌گوید:

«و لا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله أموات بل أحياء ولكن لا تشعرون»؛

به آنان که در راه خدا کشته شدند مرده نگوئید، آن‌ها زنده‌اند شما نمی‌فهمید.

این مراتب را که انسان به وسیله مکتب انبیا آموخت هیچ وقت از مردن نمی‌ترسد و مرگ را سعادت و حیات جاودانی برای خود می‌داند.

از علی علیه‌السلام پرسیدند: چه چیز انسان را برای مردن آماده می‌کند. فرمود: انجام واجبات الهی و ترک محرمات و آراستگی به فضایل اخلاقی، این‌ها که در انسان باشد

[صفحه ۱۸۵]

هیچ وقت باکی از مردن ندارد که او بر مرگ وارد شود یا مرگ بر او وارد شود. به خدا سوگند پسر ابی‌طالب باکی ندارد، که بر مرگ وارد شود یا مرگ بر او وارد شود [۱۹۹].

بشر از دیدگاه مکتب مادیون موجودی است پست و بی‌ارزش، که تمام کوشش خود را صرف در راه اشباع غرایز حیوانی و خوردن و خوابیدن و پوشیدن به کار می‌برد، او نگاهش فقط به زندگی مادی دنیاست، او از دریچه مادیات به زندگی نگاه می‌کند، او غیر از تأمین نیازهای دست و پاگیر زندگی مادی هدفی ندارد، او تمام کوشش و فعالیت خود را در چهارچوب خوراک و پوشاک و مسکن و شهوت محدود می‌کند، او با هر چه مزاحمت در سر راه زندگی مادی خود ببیند به مقابله بر می‌خیزد، او هر گونه جنایت و فساد را برای چند روز بیشتر زندگی کردن، در دنیا مرتکب می‌شود، او معتقد است انسان وقتی که از دنیا رفت مانند سایر حیوانات نابود می‌شود و از بین می‌رود، قرآن مجید از زبان مادیون می‌فرماید:

«ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما نحن بمبعوثین» [۲۰۰].

آن‌ها می‌گویند ما در دنیا زندگی می‌کنیم بعد هم می‌میریم و از بین می‌رویم، دیگر هیچ از قیامت خبری نیست، ما در این جا در مقام اثبات بطلان این عقیده سخیف نیستیم، ولی این را به طور قطع و مسلم می‌دانیم، که تمام جنایات و فسادها در دنیا که دامن گیر بشر شده، از پیروان این مکتب بوده و هست.

به فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: حب الدنیا رأس کل خطیئه؛ دنیا دوستی

[صفحه ۱۸۶]

سرچشمه تمام بدبختی‌هاست، تا بشر به فضایل اخلاقی و اصول انسانی روی نیاورد و پیروی از تعالیم سعادتبخش مکتب انبیا نکند، محال است که بتواند خود را از سقوط حتمی در دره هلاکت و بدبختی نجات دهد و به زندگی امیدوار شود.

آیین کلیسا

تمام مسیحیان جهان در واقع همین عقیده مادیون را دارند گرچه به حسب ظاهر پیرو حضرت مسیح علیه‌السلام می‌باشند. آیین کلیسا معتقد است همه انسان‌ها گنهکار و ناپاک متولد می‌شوند و این گناه را خود کسب نکرده‌اند بلکه از پدری به نام «آدم» به ارث برده‌اند راه طهارت انسان‌ها از گناه این شد که مسیح در ۲۰۰۰ سال پیش بالای دار رفت و مرگ را از طریق صلیب پذیرا شد تا خدا گناهان فرزندان آدم را ببخشد و آنان را پاک سازد [۲۰۱].

در این جا این سؤال مطرح است آیا امکان دارد که شخصی به دار رود تا دیگران پاک و تطهیر شوند؟ انسان گنه کار خود باید توبه و استغفار کند و جنایت نکند تا خدا گناهانش را بیامرزد چه ربطی دارد که حضرت مسیح به صلیب آویخته شود تا تمام گناهان مسیحیان آمرزیده شود این فکر غلط است که مسیحیان را در دنیا این قدر جنایتکار تربیت کرده است. عقیده مسیحیان نسبت به مصلوب شدن برای آمرزش گنه کاران مانند این شعر شاعر می‌ماند:

گنه کرد در بلخ آهنگری
به شوستر زدند گردن مسگری

[صفحه ۱۸۷]

انسان از دیدگاه مکتب انبیا

اما بشر از دیدگاه مکتب انبیا موجودی است مقدس و ارزشمند که آفرینش الهی او را فقط برای خوردن و خوابیدن و اشباع غرایز حیوانی نیافریده است خداوند او را به افتخار تاج کرمنابنی آدم مفتخر فرموده و همه اشیاء جهان را در تسخیر او قرار داده تا بتواند از تمام مواهب الهی بهره‌مند گردد تا برسد به جایی که فرشتگان را یارای رسیدن به آن مقام برایشان امکان‌پذیر نیست.

در مکتب انبیا انسان به مردن فانی نمی‌شود او زنده و جاوید است. این دنیایی که در او زندگی می‌کند پلی است که او را عبور می‌دهد و می‌رساند به جهان پهناوری که این دنیا در مقابل آن دنیا هم چون قطره‌ای است در مقابل دریا.

به قول نظامی گنجوی در مثنوی خسرو شیرین می‌گوید، شعر:

خبر داری که سیاحان افلاک

چرا گردند گرد کعبه‌ی خاک

چه می‌خواهند از این محمل کشیدن

چه می‌خواهند از این منزل بریدن؟

در این محرابگه، معبودشان کیست

وزین آمد شدن، مقصودشان چیست؟

چرا این ثابت است آن منقلب نام

که گفت این را بجنب، آن را بیارام؟

از این گردنده گنبدهای پر نور

به جز گردش چه شاید دیدن از دور؟

بلی در طبع هر داننده‌ای هست

که با گردنده، گرداننده‌ای هست

از آن چرخه که گرداند زن پیر

قیاس چرخ گردنده همی گیر

پیغمبر اکرم فرمود:

ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء و انما تنقلون من دار الی دار و انها فی الارض غریبه فی الأبدان مسجونهُ [۲۰۲]. شما برای مردن آفریده نشده‌اید بلکه آفریده شدید برای هستی و زندگی همیشگی، اگر از دنیا می‌روید نه برای آن است که فانی و نابود می‌شوید بلکه هستید و همیشه جاوید، نهایت این که منزلتان عوض می‌شود و از خانه‌ای به خانه دیگر منتقل می‌شوید.

[صفحه ۱۸۸]

روح شما در زمین غریب است و در بدن محبوس، چون بمیرید و این کبوتر روح از زندان تن رها شود و به سوی ملکوت پرواز کند آن وقت است که راحت و آزاد می‌شوید.

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک
دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

خرم آن روز که پرواز کنم تا در دوست
به هوای سر کویش، پر و بالی بزنم

[صفحه ۱۸۹]

مرگ از دیدگان پیشوایان اسلام

اشاره

حال بینیم پیشوایان اسلام مرگ را چگونه توصیف کرده‌اند؟

۱. شخصی به امام جواد علیه‌السلام عرض کرد چرا مردم از مرگ می‌ترسند؟ حضرت فرمود: برای این که حقیقت مرگ را درک نکرده‌اند، اگر حقیقت مرگ را درک کنند و بفهمند و آن‌ها از اولیاء خدا باشند خیلی مرگ را دوست خواهند داشت، خواهند دانست که آخرت برای آن‌ها از دنیا بهتر است، حضرت برای آن شخص مثالی زدند، فرمودند: چرا بچه خردسال و آدم دیوانه از خوردن دوا امتناع می‌کنند؟ با این که دوا دردش را برطرف می‌کند و او را از امراض نجات می‌دهد؟ گفت برای این که بچه خردسال و آدم دیوانه حقیقت دوا را درک نمی‌کنند و نمی‌فهمند که دوا برایش چه منافع و فوایدی دارد. حضرت فرمودند: مرگ هم همین طور است آن‌هایی که از مرگ می‌ترسند، حقیقت مرگ را درک نکرده‌اند.

سپس حضرت فرمود: قسم به آن خدایی که محمد را به پیغمبری مبعوث کرد.

کسی که واقعا برای مردن آماده شود و حقیقت مرگ را درک کند خواهد دانست که مرگ برایش از دوا برای مریض مفیدتر است.

(زیرا دوا هر چند مفید باشد ولی اثرش دائمی نیست. آدم مریض، به خوردن دوا که خوب شد باز هم مریض می‌شود. برخلاف

مردن که مردن انسان مؤمن را همیشه از

[صفحه ۱۹۰]

امراض و رنج و درد نجات می‌دهد).

اما انهم لو عرفوا ما يؤدي اليه الموت من النعيم لأستدعوه و أحبوه اشد ما يستدعي العاقل الحازم الدواء لدفع الآفات و اجتلاب
السلامات.

اگر مردم بدانند که مرگ برای آن‌ها چه نعمت‌هایی را به ارمغان می‌آورد، از مرگ استقبال می‌کنند و به طرف مرگ می‌شتابند و
بیشتر از هر عاقلی که برای معالجه امراضش بخوردن دواء مشتاق است او به مردن بیشتر اشتیاق دارد [۲۰۳].

۲. امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌فرماید: روزی پدرم امام هادی به عیادت یکی از اصحابشان تشریف بردند آن شخص از درد،
رنج می‌برد و ناله می‌کرد؛ حضرت فرمود مثل این که از مردن می‌ترسی که این طور فریاد می‌کشی، و این برای خاطر آن است که
حقیقت مرگ را درک نکرده‌ای، بعد امام برای این مریض مثالی زدند. فرمودند: اگر ببینی که بدنت پر از چرک و کثافت شده و به
انواع زخم و دمل و چرک و کثافت آلوده شده از آن طرف یقین داشته باشی که اگر داخل آب حمام تمیزی به شوی و با آب تمیز
حمام، این زخم‌ها را شستشو دهی تمام امراض تنت برطرف می‌شود اما ترید ان تدخله آیا دوست نداری که داخل آب حمام شوی
و این زخم‌ها و چرک‌های بدنت را بشویی؟ گفت: چرا دوست نداشته باشم یابن رسول‌الله؟ مسلم دوست دارم.
حضرت فرمود: مرگ برای مؤمن به منزله همان آب تمیز حمام است که به صرف مردنش تمام امراض و درد و کسالتش برطرف
می‌شود.

فاذا انت وردت عليه و جاوزت فقد نحوت من كل غم و هم و اذى و وصلت الى كل

[صفحه ۱۹۱]

سرور و فرح.

وقتی که از دنیا رفتی از هر غم و حزن و اندوهی نجات پیدا می‌کنی و به تمام شادی‌ها و خوشی‌ها و راحتی‌ها می‌رسی. این مرد
مریض پس از شنیدن این سخنان از زبان امام معصوم علیه‌السلام آرام شد. نشاط پیدا کرد، تسلیم مردن شد. گفت حال که مرگ
برای مؤمن چنین است دوست دارم الآن بمیرم. چشم‌هایش را روی هم گذاشت، عرض کرد دعا کن یابن رسول‌الله تا بمیرم او همان
آن از دنیا رفت [۲۰۴] آری مرگ برای مؤمن چنین است.

۳. پیغمبر اکرم فرمودند مردم دو دسته‌اند، یک دسته کسانی هستند که وقتی که می‌میرند دیگران را از شر خودشان راحت می‌کنند
و آن‌ها کفار و فاسق و جنایتکارانند.

دسته دیگر کسانی هستند وقتی که می‌میرند خودشان از رنج و بلای دنیا راحت می‌شوند و آن‌ها مؤمنانند، لذا کافران و جنایتکاران
وقتی که می‌میرند نباتات حیوانات انسان‌ها همه از شرشان راحت می‌شوند ولی مؤمنان و بندگان شایسته خدا هنگامی که می‌میرند
خودشان از محنت و بلای دنیا راحت می‌شوند [۲۰۵].

۴. امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: هر قدر حلقه محاصره بر پدرم در کربلا تنگ‌تر می‌شد افرادی که برای مقام ریاست با پدرم به کربلا آمده بودند چهره‌شان بیشتر متغیر می‌شد و ضربان قلبشان بیشتر می‌زد و ترس و وحشت، اندامشان را بیشتر فرا

[صفحه ۱۹۲]

می‌گرفت كلما اشتد الأمر تغیرت الوانهم و ارتعدت فرائصهم و وجلت قلوبهم. ولی پدرم و یاران جانبازش هرچه به مرگش نزدیک‌تر می‌شدند چهره‌هایشان برافروخته‌تر و قلبشان آرام‌تر و اعصابشان راحت‌تر می‌شد آن کسانی که بیگانه از این دایره عشق الهی بودند با خود می‌گفتند نگاه کنید به چهره حسین و یارانش ببینید این‌ها هرگز از مرگ نمی‌ترسند. حضرت امام حسین علیه السلام به اصحابش فرمود ای فرزندان با کرامت و با شرافت، صبر کنید، استقامت به خرج دهید که مرگ پلی است که شما را از دنیای پر رنج و محنت عبور می‌دهد و می‌رساند به بهشت وسیع و نعمت‌های دائمی آن. اما مرگ برای دشمنان شما هم چون کسی است که از کاخ سلطنت به زندان ابد منتقل می‌شود و از راحتی به عذاب و بدبختی و شکنجه‌ی ابدی مبتلا می‌گردد.

حدیث کرد پدرم از رسول خدا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دنیا برای مؤمن زندان و برای کافر، بهشت است و مرگ پلی است که مؤمن را از زندان دنیا به بهشت جاویدان منتقل می‌سازد و کافر را به دوزخ می‌افکند، در این سخن دروغ نگفته‌ام و نخواهم گفتم و دروغ هم نشنیده‌ام [۲۰۶].

شما ای (شهادی) عزیز، ای فداییان اسلام که برای برانداختن نظام کفر و طاغوت، و استقرار نظام جمهوری اسلامی در کشور اسلامی ایران در جبهه‌های جنگ این چنین عاشقانه جنگیدید و شربت شهادت را نوشیدید، خوشا به حال شما، که از رنج و محنت دنیا راحت شدید و در جوار رحمت و لطف خدا رستگار شدید. هیناً

[صفحه ۱۹۳]

لکم گوارا باد بر شما راستی چه زیبا مولایتان امام حسین علیه السلام دنیا را برای شما تشبیه کرده فرموده است دنیا برای شما اولیاء خدا همچون زندانی است پر وحشت و پر خطر چون از این زندان دنیا خلاص شوید روح مقدستان به سوی ملکوت اعلا- پرواز می‌کند و محشور خواهید شد با پیغمبران خدا و مولایتان سیدالشهداء علیه السلام.

[صفحه ۱۹۴]

بحثی پیرامون جسم مثالی

اشاره

این بحثی است بسیار مهم که کیفیت زندگی ما را در عالم برزخ روشن می‌کند. آنچه که از اخبار و احادیث رسول خدا و ائمه علیهم السلام و از گفتار علمای اسلام استفاده می‌شود آن است که هر انسانی غیر از این بدن طبیعی، دارای بدن مثالی است و چون بمیرد روحش از این بدن طبیعی به آن بدن مثالی منتقل می‌شود و عذاب و شکنجه

در عالم برزخ به بدن مثالی خواهد بود نه به بدن طبیعی برای اثبات این مطلب ابتدا گفتار علمای اسلام را نقل می‌کنیم سپس روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام را می‌آوریم.

مرحوم مجلسی در بحارالانوار می‌فرماید روح انسان تعلق می‌گیرد به جسم مثالی جسم مثالی شباهت دارد به همین بدن طبیعی نهایت این که جسم مثالی خیلی ظریف و لطیف است که در لطافت مانند اجسام اجنه و ملائکه می‌ماند. رحمت و عذاب در عالم برزخ به جسم مثالی خواهد بود نه به بدن طبیعی و در اکثر اخبار که وارد شده انسان در قبر، عذاب می‌شود. مراد از قبر، عالم برزخ است نه خود قبر.

بعد مرحوم مجلسی می‌فرماید: دور از حقیقت نیست اگر بگوییم انسان در عالم خواب هم بوسیله بدن مثالی خواب می‌بیند و حرکت می‌کند و عوالم را مشاهده می‌کند نه به وسیله روح به تنهایی، چون در روایات عالم برزخ تشبیه شده به خوابی

[صفحه ۱۹۵]

که انسان می‌بیند.

همچنین اگر بگوییم انسان‌هایی که دارای نفوس قویه عالی هستند مانند پیغمبران و امامان علیهم‌السلام به وسیله بدن مثالی در همه جا حاضر می‌شوند دور از حقیقت نیست چون اگر این را قائل شدیم مسئله حضور پیغمبر و امام معصوم کنار بدن میت آسان می‌شود زیرا روایات زیادی داریم که مؤمن در حال احتضار پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام را می‌بیند حال اگر صد هزار مسلمان مؤمن در یک آن از دنیا بروند می‌گوییم صد هزار جسم مثالی پیغمبر و امام را دیده‌اند نه این که پیغمبر و امام با چشم طبیعی در یک آن در صد هزار جا حاضر شده‌اند تا اشکال شود که چطور ممکن است جسم واحد در آن واحد در صد هزار حاضر می‌شود، تا محتاج به تاویلات و توجیحات شویم، وقتی که قائل به جسم مثالی پیغمبر و امام شدیم، می‌گوییم، نظیرش مانند (صفحه تلویزیون که شخص واحد، در ایستگاه تلویزیون صحبت می‌کند و در همان آن، تصویرش در صد هزار جا مشاهده می‌شود [۲۰۷]).

گفتار شیخ مفید

شیخ مفید در جواب مسایل سرویه که سید فاضل سارویه از شیخ مفید پرسیده از جمله مسائلی که از شیخ مفید سؤال کرد این مسئله بود:

هل ترد لأرواح الی الأجساد عند التعذیب ام لا؟

آیا روح به بدن در وقت عذاب شدن باز می‌گردد یا نه؟

[صفحه ۱۹۶]

شیخ مفید در جواب فرمود: ما ادله عقلیه نسبت به اثبات عذاب قبر یا نفی آن نداریم چون عقل از درک این معنی عاجز است آنچه که هست دلیل سمعی است و آن اخبار و روایات معتبره‌ای است که از پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام به ما رسیده و روایات بیانگر این مطلب است که انسان که از دنیا می‌رود خداوند روحش را در یک بدنی نظیر همین بدن طبیعی در بهشت یا دوزخ عالم برزخ منتقل می‌کند، که در آنجا متنعم یا معذب می‌شود تا قبل از قیامت چون قیامت برپا شود آن بدن طبیعی که خاک شده و از بین رفته دو مرتبه خداوند او را زنده می‌کند و روحش در آن بدن منتقل می‌شود. طوری آن بدن در آخرت، طبیعی و معتدل آفریده می‌شود که به گذشت زمان هرگز پیر نمی‌شود مریض نمی‌شود. عوارض و حوادث طبیعت او را از بین نمی‌برد همیشه سالم و ثابت و به

یک حال باقی می‌ماند اگر بهشتی است در بهشت او را درد و رنج و مشقتی فرا نمی‌گیرد و همیشه جاوید و ثابت و باقی است و اگر جهنمی است بدنش در آتش نابود نمی‌شود می‌ماند و می‌سوزد و معدوم نمی‌گردد [۲۰۸].

ابن ابی‌العوجاء از امام صادق از معنای آیه کَلِمَا نَضَجَتْ جُلُودَهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ [۲۰۹] سؤال کرد: چرا خداوند پوست سوخته بدن گنه‌کار را به پوست دیگر تبدیل می‌کند مگر پوست دوم چه گناهی کرده که در آتش بسوزد، آنچه را گناه کرده، همان پوست اول بوده که در دنیا با بدن طبیعی بوده آن هم که در آتش سوخت و از بین رفت و این پوست دوم که از پوست اول تبدیل شده گناه نکرده که در آتش بسوزد.

امام صادق علیه‌السلام در پاسخ فرمودند: پوست دوم از یک جهت همان پوست اول است و از جهت دیگر غیر اوست از جهت ماده و ماهیت که بسنجید همان پوست اول است که تبدیل به پوست دوم شده ولی از جهت ترکیب و صورت که بسنجید مسلم غیر از

[صفحه ۱۹۷]

پوست اول است چون هیچ دومی عین اول نیست و الا دومی معنی ندارد، بلکه مثل اول است نه عین اول.

این جا هم پوست اول که به پوست دوم تبدیل شده صورتا دوتاست ولی حقیقه و ماهیه یکی است ابن ابی‌العوجاء گفت: نفهمیدم برایم مثالی بیاورید تا بهتر بفهمم.

حضرت فرمود: اگر کسی را بینی که خشتی را گرفته او را می‌شکنند دو مرتبه خاک آن خشت را در میان قالب خشت زنی می‌ریزد و خشت دوم می‌سازد این خشت دوم ماهیت و حقیقتش عین همان خشت اول است صورتش فرق کرد [۲۱۰].

شیخ صدوق در کتاب اعتقادات می‌گوید انسان وقتی که می‌میرد روح از بدنش مفارقت می‌کند و به بدن مثالی منتقل می‌شود، نعمت و عذاب در عالم برزخ به بدن مثالی خواهد بود نه به بدن طبیعی [۲۱۱] شیخ بهایی در کتاب اربعین برای اثبات جسم مثالی به احادیث وارده از طرق اهل البیت علیهم‌السلام استدلال می‌کند.

یکی روایتی است که مرحوم شیخ طوسی در کتاب تهذیب از یونس بن الظبیان نقل می‌کند، که امام صادق علیه‌السلام فرمود: مؤمن وقتی که می‌میرد، خداوند جاننش را در قالبی مثل همین قالب بدن طبیعی منتقل می‌کند، آن‌ها می‌خورند و می‌آشامند وقتی که روح تازه واردی بر آن‌ها وارد می‌شود او را به همان صورتی که در دنیا داشته می‌شناسند [۲۱۲].

[صفحه ۱۹۸]

۲. مرحوم شیخ کلینی در کتاب کافی از ابی‌بصیر از امام صادق روایت می‌کند که ارواح مؤمنین به صورت جسم‌های طبیعی در کنار درختی در بهشت گردهم جمع می‌شوند، همدیگر را می‌شناسند با هم صحبت می‌کنند، از همدیگر سؤال می‌کنند، به هم جواب می‌دهند وقتی که روح تازه واردی بر آن‌ها وارد می‌شود، کسانی که می‌خواهند با او صحبت کنند دیگران به او می‌گویند با او کار نداشته باشید او را رها کنید، زیرا او از قرنطینه تازه خارج شده از هول عظیم آمده از جای پرخطر و وحشتی خارج شده، بعد که رفع خستگی کرد از او بپرسید فلانی و فلانی چه شد؟ آیا او هنوز در دنیا هست یا مرده؟ اگر بگوید فلانی و فلانی مرده است، می‌فهمند که او آدم بدی بوده که او را به آنجا نیاورده‌اند، و اگر بگوید هنوز زنده است آن‌ها امیدوار می‌شوند که هر وقت مرد، او هم به آن‌ها ملحق شود [۲۱۳].

مرحوم شیخ بهایی در کتاب اربعین بعد از شرح و تفسیر عالم برزخ، که روح انسان منتقل می‌شود به قالب مثالی گفتاری دارد در

قالب مثالی که بیانش خالی از فایده نیست، می‌فرماید قالب مثالی چیست؟ آیا قالب مثالی از سنخ موجودات طبیعی است یا از سنخ مجردات است یا واسطه بین این دو، کدام است؟ می‌فرماید آنچه از اخبار و احادیث اهل البیت علیهم‌السلام استفاده می‌شود آن است که قالب مثالی واسطه بین این دو تاست نه از سنخ موجودات طبیعی است و نه از سنخ مجردات، (مجردات عبارتند از جنس ملائکه و ارواح و اجنه، موجودات طبیعی مثل همین اشیاء محسوسی که در دنیا دیده می‌شوند) قالب مثالی واسطه بین این دو تاست از نظر جسمیت مثل موجودات طبیعی است ولی از جهت لطافت و ظرافت مانند اجسام ملائکه و اجنه

[صفحه ۱۹۹]

است، چنانچه فرمایش مرحوم مجلسی را نقل کردیم که فرمود اجسام مثالیه به اجسام جن و ملائکه شبیه است.

هم چنین روایتی که مرحوم کلینی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرد بیانگر همین واقعیت است. امام صادق فرمود: ان الارواح فی صفة الأجساد فی شجرة فی الجنة. ارواح در صفت اجساد، یعنی به صورت اجساد در کنار درختی که در بهشت هستند نه این که خود اجساد طبیعی باشند، این روایت و ادله دیگر دلیلند بر این که قالب مثالی از سنخ موجودات طبیعی نیست، چون اگر از سنخ موجودات طبیعی باشد لازم می‌آید تناسخ، و تناسخ به اتفاق مسلمین باطل است، تناسخ معنایش این است انسانی که می‌میرد روحش از بین نمی‌رود، وقتی انسان دیگر به دنیا آمد، آن روح انسانی که از دنیا رفته بود به قالب این انسان دوم منتقل می‌شود نتیجه‌اش این می‌شود، انسان دوم با انسان اول از نظر روح یکی است از نظر قالب و جسم دوتا است و این عقیده اهل تناسخ است و تناسخ مسلماً باطل است [۲۱۴].

پیروان تناسخ ارواح به چهار دسته تقسیم شده‌اند:

۱. نسخ، آن‌ها می‌گویند روح در قالب بدن انسان دیگر، منتقل می‌شود.

۲. مسخ روح انسان در قالب حیوانی در می‌آید مانند گنجشک و بعضی پرندگان دیگر و لذا قائلند وقتی کسی به ناحق کشته شد روحش به صورت پرنده‌ای مثل (بوم) در می‌آید [۲۱۵] و غالباً در خرابه‌ها و جاهای مخروبه می‌نشینند و فریاد می‌زند که انتقام خون مرا از ظالم بگیرید تا وقتی که قاتل زنده است او ناله می‌زند، وقتی که قاتل به سزای عملش رسید آن پرنده ساکت می‌شود، یا می‌گویند ارواح مرده‌ها به شکل

[صفحه ۲۰۰]

گنجشک‌ها در می‌آیند و شب‌های جمعه به منازلشان می‌آیند و از احوال بازماندگان‌شان مطلع می‌شوند.

۳. فسخ، آن‌ها می‌گویند، که روح انسان در قالب نباتات جلوه می‌کند، مثلاً به صورت گل در می‌آید.

۴. رسخ، قائلین به این قول معتقد هستند که روح انسان به صورت جمادات مثل سنگ و جواهرات جلوه می‌کند، تمام این اقوال خیالات است. ریشه و اساسی ندارد زیرا قالب مثالی از سنخ موجودات طبیعی نیست که به این اشکال درآید او شبیه به ملائکه و جن است در لطافت که بیان کردیم [۲۱۶].

حال بینیم در لحظاتی که انسان به مرگ نزدیک می‌شود و در زمره صفوف ساکنان جهان آخرت قرار می‌گیرد، چه عالمی دارد، و چه مراحلی را، و چه فراز و نشیبی را طی می‌کند، و چه موجودات نامریی را مشاهده می‌کند، درک و آگاهی بر این مسایل برای نزدیکان انسانی که او در شرف رفتن از دنیاست مشکل است، و پی بردن به حالات روحی او در آن هنگام برای همه قابل درک نیست، چون درک این مسایل مربوط به حس ششم است، با حواس پنجگانه قابل درک نیست، لذا باید کیفیت و چگونگی آن عالم را قرآن مجید و کسانی که دارای حس ششم هستند مانند انبیا و اولیاءالله برای ما بازگو کنند، و بگویند آن جا چه خبر است.

آیات قرآن

۱. «فلولا اذا بلغت الحلقوم و انتم حينئذ تنظرون و نحن اقرب اليه منكم ولكن لا تبصرون» [۲۱۷].

[صفحه ۲۰۱]

هنگامی که روح به حلقوم می‌رسد و شما نظاره‌گر مشخص محتضر می‌باشید ما از شما نزدیکتر به او هستیم، و شما نمی‌بینید. آیه شریفه تصریح می‌کند انسان که از دنیا می‌رود تنها نیست، فرشتگان الهی هستند که او را از اول مردن تنها نمی‌گذارند و با او هم راهند.

در تفسیر این آیه شریفه امام صادق علیه‌السلام فرمود وقتی که روح به حلقوم بدن میت مؤمن می‌رسد به او می‌گویند، آنچه را که از اندوه و حزن دنیا در وحشت بودی اینک خلاص شدی و در امانی زیرا پیغمبر اکرم و علی و زهرا و امام حسن و امام حسین علیه‌السلام در پیشاپیش تو هستند [۲۱۸].

حدیث دیگری از امام صادق در تفسیر همین آیه وارد شده که ابوبصیر می‌گوید من از امام صادق از معنای آیه شریفه پرسیدم. امام فرمود: وقتی که روح به حلقوم می‌رسد نشان می‌دهند به مؤمن منزلش را در بهشت او از خوشحالی می‌گویند مرا به دنیا برگردانید تا به اهل و عیالم خبر دهم آنچه را من می‌بینم و جایگاهم در کجاست به او می‌گویند تو دیگر راه بازگشت به دنیا را نداری [۲۱۹].

آیه دوم:

تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم ادخلو الجنة بما كنتم تعملون [۲۲۰].

[صفحه ۲۰۲]

هنگامی که فرشتگان پاکان را از دنیا می‌برند بر آنان سلام می‌کنند و به آنها می‌گویند شما به خاطر اعمال نیکی که دارید داخل بهشت شوید.

در این آیه شریفه هم قرآن مجید وجود ملائکه را کنار بستر مؤمن هنگامی که در شرف مردن است و می‌خواهد از دنیا برود اثبات می‌کند.

از پیغمبر اکرم سؤال شد چگونه ملك الموت مؤمن را قبض روح می‌کند: فرمود: ملك الموت مانند يك بنده خاضعی که در مقابل مولایش می‌ایستد، در مقابل بدن مؤمن با خضوع و خشوع می‌ایستد او و یارانش در کنار بستر مؤمن حضور به هم می‌رسانند. اول به مؤمن سلام می‌کنند و او را به بهشت بشارت می‌دهند، بعد روحش را می‌گیرند [۲۲۱].

۳. آیه‌ی سوم:

«ولو ترى اذ يتوفى الذين كفروا الملائكة يضربون وجوههم و ادبارهم و ذوقوا عذاب الحريق»؛ [۲۲۲].
اگر ببینی آن وقتی که ملائکه جان کافران را می‌گیرند چگونه به صورت و پشت‌شان می‌زنند و به آن‌ها می‌گویند بچشید عذاب سوزان الهی را [۲۲۳].

[صفحه ۲۰۳]

۴. آیه‌ی چهارم:

«يا أيتها النفس المطمئنة - ارجعي الى ربك راضية مرضية - فادخلي في عبادي - و ادخلي جنتي»؛ [۲۲۴].
ای انسانی که به خدای خود اطمینان داری بازگشت کن به سوی خدای خود، در حالی که تو از لطف و عنایت خدا راضی هستی، و خدا هم از تو راضی است و داخل شو در زمره بندگان من در بهشت.
در تفسیر این آیه شریفه سدید صیرفی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام حدیثی را از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که بسیار جالب است. می‌گوید به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم فدایت شوم آیا مؤمن، از مردن می‌ترسد؟ فرمود نه به خدا سوگند، وقتی که ملک الموت برای قبض روح مؤمن می‌آید در آغاز مؤمن وحشت می‌کند، می‌ترسد زیرا تا آن زمان ملک الموت را ندیده است. فوراً ملک الموت به او می‌گوید ای ولی خدا ناراحت نشو، سوگند به آن خدایی که محمد را به پیامبری مبعوث کرد، من از هر مادر مهربانی به فرزندش به تو دلسوزتر و مهربان‌ترم چشمانت را باز کن و نگاه کن، بین چه می‌بینی [۲۲۵].

[صفحه ۲۰۴]

در آن هنگام پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین و سایر امامان معصوم علیهم‌السلام در مقابلش مجسم می‌شوند به او می‌گویند نگاه کن بین این پیغمبر خداست، این علی مرتضی است، این امام حسن است و این امام حسین. این‌ها امامان برحق تو هستند که رفیقان تو در بهشت می‌باشند سپس چشمانش را می‌گشاید و به آن‌ها نگاه می‌کند و لذت می‌برد در این هنگام فرشته‌ای از جانب خدا به روح آن مؤمن خطاب می‌کند:

يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية [۲۲۶].

ای نفس مطمئنه بیا بیرون که زندگی در دنیا برای تو بس است. تو به جایگاه رفیعی باید بروی.

۵. ثوبان غلام پیغمبر اکرم بود خیلی پیغمبر را دوست می‌داشت، فراق پیغمبر را نمی‌توانست تحمل کند، روزی خدمت پیغمبر آمد با رنگ پریده و با بدن نحیف و پژمرده. پیغمبر اکرم او را که با این حال مشاهده کرد، فرمود، ثوبان چرا رنگت پریده و ناراحت هستی، ثوبان عرض کرد یا رسول‌الله این رنگ پریدگی و لاغر اندامی من بر اثر کسالت و مرض نیست، این‌ها یا رسول‌الله از رنج فراق شماست، من به این فکر افتادم با وجودی که نمی‌توانم یک روز فراق شما را تحمل کند، پس در آخرت چه کنم؟

[صفحه ۲۰۵]

زیرا اگر مرا به جهنم ببرند. شما را نخواهم دید زیرا جهنم جای شما نیست و اگر مرا به بهشت ببرند جایی که شما هستید مرا آنجا نخواهند برد پس در هر صورت از دیدار شما محروم خواهم شد به خاطر این است که من ناراحت می‌خورم، فوراً این آیه شریفه نازل شد.

«و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین أنعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً» [۲۲۷]

کسانی که خدا و پیغمبر را اطاعت می‌کنند، خداوند نعمت خود را بر آنان تمام می‌کند (چون بمیرند) آن‌ها را با پیغمبران و صدیقین و شهداء و صالحین محشور می‌کنیم، خوشا به حال کسانی که در بهشت چنین رفیقانی دارند. حال کیفیت دیدار پیغمبر و امامان در وقت مردن چگونه خواهد بود طالبین به کتاب بحارالانوار، جلد ۶، مراجعه کنند.

[صفحه ۲۰۶]

بهشت و دوزخ عالم برزخ

اشاره

وجود بهشت و دوزخ از مسلمیات و ضروریات دین مقدس اسلام و سایر ادیان واقعی الهی است و شکی در آن نیست. سؤال این است که آیا بهشت و دوزخ یکی است یا دوتا؟ آیا علاوه بر بهشت و دوزخ عالم قیامت، بهشت و دوزخ دیگری هم هست یا نه؟ از آیات قرآن مجید و روایات معصومین علیهم السلام استفاده می‌شود که در عالم برزخ غیر از بهشت و دوزخ عالم قیامت هم بهشت و دوزخ هست. هر انسانی که از دنیا می‌رود در عالم برزخ تا قبل از روز قیامت، در بهشت و دوزخ عالم برزخ می‌باشند خوبان و پاکان در بهشت عالم برزخ هستند و بدان و جنایتکاران در دوزخ عالم برزخ می‌باشند.

از آیات قرآن که به طور وضوح بر این مطلب دلالت دارد یکی این آیه شریفه است:

«جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغيب انه كان وعده مأتيا - لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما و لهم رزقهم فیها بكرة و عشیا» [۲۲۸].

آیه شریفه اثبات می‌کند بهشت عالم برزخ را که تفصیلش را در آیات

[صفحه ۲۰۷]

بعدی خواهیم آورد.

دوم آیه ۴۵ و ۴۶ سوره غافر است.

«و حاق بآل فرعون سوء العذاب - النار یرضون علیها غدوا و عشیا و یوم تقوم الساعة أدخلوا آل فرعون أشد العذاب».

عذاب سختی نازل شد بر آل فرعون به طوری که روز و شب آتش بر آن‌ها عرضه می‌شود که روز قیامت برپا شود گفته می‌شود (بملائکة) داخل کنید آل فرعون را به سخت‌ترین عذاب.

این دو آیه از چند جهت بر عذاب عالم برزخ دلالت دارند.

اولا این آیه بیان می‌کند قبل از برپا شدن قیامت شب و روز آتش بر آن‌ها عرضه می‌شود. دوم این که کلمه شب و روز در آیه ذکر شده، زیرا روایات زیادی داریم که در روز قیامت شب و روز نیست، و روز قیامت را هم که یوم الآخرة می‌گویند. به فرمایش مرحوم شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان یعنی دنیا که دارای شب و روز است وقتی عمرش به پایان می‌رسد به جهانی متصل می‌شود که شب ندارد یوم «لا- لیلۃ بعده» پس این جمله «غدوا و عشیا» دلیل است که آتش عالم برزخ مراد است نه آتش عالم قیامت.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است، از امام صادق علیه‌السلام از معنای «النار يعرضون عليها غدوا و عشیا» سؤال کردند مراد آتش جهنم است یا آتش عالم برزخ؟ حضرت فرمود منظور آتش عالم برزخ است نه آتش جهنم؛ زیرا قیامت شب و روز ندارد، شب و روز مربوط به گردش و حرکت زمین و ماه و خورشید است، و این در عالم دنیا است نه در عالم آخرت [۲۲۹].

[صفحه ۲۰۸]

علاوه بر این‌ها اکثر علماء و مفسرین بزرگ اسلام، به این آیه شریفه بر اثبات عذاب عالم برزخ، استدلال کرده‌اند. مثل مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، جلد ۱۷، ص ۳۳۵.

تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۸۷.

تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۲۳.

تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۵۲۵.

تفسیر برهان، ج ۳، ص ۹۹.

بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۸۵.

اربعین شیخ بهایی، ص ۲۵۸، حدیث ۳۹.

و زیادی از علماء و محدثین و مفسرین بزرگ دیگر که مجال ذکر تمام آن‌ها در این جا نیست.

آیه دیگری

که بر اثبات عذاب عالم برزخ دلالت دارد این آیه شریفه است:

«مما خطيئاتهم أغرقوا فأدخلوا نارا» [۲۳۰].

قوم نوح بواسطه گناهان و خطاهای بزرگی که مرتکب شدند در آب غرق شدند و پس از غرق شدن، داخل آتش شدند، در آینه آیه شریفه کیفیت هلاکت و غرق شدن قوم نوح را و سپس داخل شدن آن‌ها در آتش، به حرف (فا) ذکر شده و این مطلب در جای خودش ثابت شده که حرف (فا) برای ترتیب و اتصال [۲۳۱] است.

[صفحه ۲۰۹]

یعنی ما بعد (فا) به ترتیب و بدون فاصله از ما قبل (فا) واقع می‌شود، پس اگر منظور از داخل شدن قوم نوح در آتش، بعد از غرق شدن، (آتش قیامت باشد) نه آتش عالم برزخ پس به حرف (فا) عطف گرفتن مناسب ندارد، باید به حرف (ثم) عطف گرفته شود نه (به فا) [۲۳۲].

آیه‌ی چهارم که بهشت و دوزخ عالم برزخ را اثبات می‌کند. آیه‌ای است که در مقام عظمت شهدا نازل شده است.

«و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا أحياء عند ربهم یرزقون - فرحین بما آتاهم الله من فضله و یتبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم ألا خوف علیهم و لا هم یحزنون» [۲۳۳].

این آیه شریفه هم صراحت دارد که شهدا در عالم برزخ روزی می‌خورند و متنعم به نعمت‌های الهی هستند، نه این که آن‌ها در عالم برزخ روزی نخورند فقط در قیامت که وارد بهشت شوند آنجا روزی بخورند، با این که خود قرآن می‌گوید شهدا بعد از مردن زنده هستند و معنی ندارد آدم زنده تا قیامت روزی نخورد [۲۳۴].

علاوه بر آن، جمله «و یتبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم» کاملاً دلالت دارد که شهدا در عالم برزخ به بازماندگان‌شان که در دنیا زندگی می‌کنند و هنوز با آن‌ها ملحق نشده‌اند، بشارت می‌دهند، که ای بازماندگان ما بر ما خائف و محزون نباشید. زیرا ما نمرده‌ایم و زنده هستیم و در نزد خدای متعال روزی می‌خوریم.

امام صادق به این آیه شریفه استدلال می‌فرماید که شهداء در عالم برزخ به مؤمنینی که هنوز به آن‌ها ملحق نشده‌اند، بشارت می‌دهند [۲۳۵].

[صفحه ۲۱۰]

از جمله آیاتی که بر عذاب عالم برزخ دلالت دارد این آیه شریفه است:

«حتی اذا جاء أحدهم الموت قال رب ارجعون - لعلی أعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون»

و هنگامی که یکی از گنه‌کاران را مرگ فرا می‌رسد و به عذاب الهی گرفتار می‌شود فریاد می‌زند خدایا مرا به دنیا برگردان تا عمل صالح به جا آورم و آنچه را که من تاکنون ترک کرده‌ام، جبران کنم، خطاب می‌رسد بس است ساکت شو. این حرفی که می‌زنی فایده ندارد. در این عالم برزخ معذب باش تا روزی که برانگیخته شوی.

روایات

علاوه بر این‌ها روایات زیادی داریم بر اثبات عذاب و نعمت در عالم برزخ.

یکی آن روایتی است که درباره جناب جعفر بن ابیطالب وارد شده که در جنگ مته شهید شد، پیغمبر اکرم فرمود، دیدم جعفر را که از برای او دو بالی بود که با فرشتگان در بهشت پرواز می‌کرد [۲۳۶].

دوم در روایات آمده است هنگامی که کشته‌های دشمنان اسلام را در جنگ بدر در میان چاه «بدر» افکندند، پیغمبر اکرم آمدند کنار چاه «بدر» کشته‌های اهل بدر را صدا زدند فرمود چگونه است حال شما به آنچه را که خدا برایتان از عذاب وعده کرده است؟ به پیغمبر اکرم عرض کردند: یا رسول‌الله این‌ها مرده‌اند، چگونه مردگان را صدا می‌زنید؟ پیغمبر اکرم فرمود: آن‌ها از شما شنواترند [۲۳۷].

این آیات شریفه و روایات معصومین علیهم‌السلام خود دلیل‌اند که مردگان در عالم برزخ

[صفحه ۲۱۱]

زنده هستند. آن‌هایی که بدکار و معصیت‌کارند در عذابند و آن‌هایی که مؤمن و صالحند در نعمتند.

روایتی دیگر در همین مورد از حضرت صادق علیه‌السلام وارد شده که علامه مجلسی از کتاب محاسن برقی نقل می‌کند ابراهیم بن اسحاق گفت به امام صادق عرض کردم ارواح مؤمنین پس از مردن کجایند؟ حضرت فرمود: در حجره‌هایی در بهشت آن‌ها از غذاهای بهشت می‌خورند و از شربت‌های بهشت می‌آشامند، و هم دیگر را در آنجا زیارت می‌کنند و می‌گویند خدایا قیامت را برپادار و ما را در آنجا به آنچه را که وعده داده‌ای روزی فرما [۲۳۸].

توضیح: در عالم برزخ که ارواح مؤمنین می‌خورند و می‌آشامند غیر از غذا و آشامیدنی‌های دنیاست زیرا غذا و آشامیدنی‌های مادی غیر از غذا و شراب معنوی است غذا و آشامیدنی‌های عالم برزخ متناسب با همان عالم است، ربطی به عالم دنیا ندارد. این روایت هم کاملاً بر حیات و زندگی عالم برزخ دلالت دارد نه عالم قیامت زیرا با ادله بسیار مسلم ثابت شده که انسان تا قبل از روز قیامت روحش زنده است و چون بخواهد قیامت برپا شود روحش می‌میرد و دو مرتبه خداوند روح را با بدن طبیعی زنده می‌کند (در این کتاب مفصلاً ادله را ذکر خواهیم کرد).

[صفحه ۲۱۲]

تجسم اعمال

اشاره

گفتیم طبق آیات قرآن مجید و احادیث اهل البیت علیهم‌السلام به طور مسلم رحمت و عذاب هر دو در عالم برزخ وجود دارد اما بحث در کیفیت آن است، آن چه که مسلم است این است که افعال و اعمالی را که انسان در دنیا انجام می‌دهد، آن‌ها در عالم برزخ به صورت اشیاء مرموز و گذنده یا به صورت اشیاء زیبا و معطر و فرح‌انگیز مجسم می‌شوند، و انسان را می‌آزارند. اگر انسان بدی باشد یا مسرور و خوشحال می‌کنند، اگر انسان خوبی باشد این افعال و اعمال ما اعراضی هستند که در آن جا به صورت جواهر مجسم می‌شوند [۲۳۹].

[صفحه ۲۱۳]

برای اثبات این مطلب، از آیات قرآن مجید و احادیث ائمه اطهار علیهم‌السلام ادله فراوانی داریم.
 ۱. «ان الذین یأکلون أموال الیتامی ظلماً انما یأکلون فی بطونهم ناراً»؛ [۲۴۰].
 کسانی که اموال ایتام را از روی ظلم و ستم می‌خورند، در واقع آتش می‌خورند (و آتش را در خود پنهان می‌کنند).

روایات

۱. علی علیه‌السلام فرمود: وقتی که انسان در آخرین روز از دنیا و اولین روز از روزهای

[صفحه ۲۱۴]

آخرت قرار می‌گیرد، مال و اولاد و اعمالش در نظرش مجسم می‌شوند و خود را به او نشان می‌دهند. به مال توجه می‌کند می‌گوید تو تا کجا با من هستی؟ می‌گوید تا وقتی که از من کفنی بگیری. به اولاد توجه می‌کند می‌گوید تو با من تا کجا هستی؟ می‌گوید تا لب گور. به اعمالش می‌گوید تو با من تا کجا هستی می‌گوید در همه جا چه قبر و چه در قیامت همه جا با تو هستم از تو جدا نمی‌شوم در این صورت اگر اعمالش خوب باشد آنها به صورت گل و ریحان و سایر اشیاء لذت‌بخش در می‌آید و اگر اعمالش بد باشد آنها به صورت اشیاء گزنده و درنده و خطرناک: از قبیل مار و عقرب و سایر حیوانات درنده در می‌آید و او را می‌آزارند [۲۴۱].

مثنوی در تفسیر این (حدیث شریف) درباره تجسم اعمال و مال و اولاد در وقت مردن چنین سروده است:

مال ناید با تو بیرون از قصور
یار آید لیک تا بالین گور

چون ترا روز اجل آمد به پیش
یار گوید از زبان حال خویش

تا بدینجا بیش، همره نیستم
بر سر گورت زمانی نیستم

فعل تو وفا می‌است، ز آن کن ملتحدا
کاندر آید با تو، در قصر لحد

پس پیمبر گفت بهر این طریق
با وفاتر از عمل، نبود رفیق

گر بود نیکو، ابد یارت شود
ور بود بد، در لحد مارت شود

حافظ گوید:

گوهر معرفت اندوز، که با خود ببری
که نصیب دگران است، نصاب زر و سیم

مرحوم شیخ بهایی در کتاب اربعین می‌گوید انسان گنه‌کار و جنایت‌کار به مقدار

[صفحه ۲۱۵]

صفات زشت و پلیدی که دارد، تمام آنها در عالم برزخ به صورت موجودات موذی و گزنده در می‌آیند و او را اذیت و آزار می‌کنند [۲۴۲].

مثنوی گوید:

حشر تو بر صورت اعمال تست
آنچه بینی نیک و بد احوال تست

جمله‌ی اخلاق و اوصاف، ای پسر
هر زمان گردد ممثل در صور

گاه نارت می‌نماید گاه نور
گاه دوزخ گاه جناتست و حور

لاله و گل‌ها و ریحان و سمن
جمله طاعاتست و اخلاق حسن

حور و غلمان، جملگی اوصاف تست
مهر و مه، روح است و قلب صاف تست

قصر مروارید و درهای ثمین
شد دل پر نور تو، ای مرد دین

جوی خمر و جوی آب و جوی شیر
نیست، جز اوصاف پاک دلپذیر

پیغمبر اکرم فرمود:

الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا.

مردم در خوابند چون بمیرند بیدار می‌شوند.

[صفحه ۲۱۶]

مولانا مثنوی نیز مانند حکمای الهی معتقد است که اعراض این نشأه جواهر نشأه دیگر است.

این عرض یا نقل شد، لون دیگر
حشر هر فانی بود، کون دگر

وقت محشر، هر عرض را صورتی است
صورت هر یک، عرض را نوبتی است

این جاست که می‌گوییم:

الشهید شهیدا لأنه شهید ما اعد الله له من الكرامه و غيره لا يشهدا الى يوم القيمة [۲۴۳].

شهید را از آن جهت شهید می‌گویند که به واسطه از خود گذشتگی و جانبازیش در راه خدا، تفوق و برتری بر همه‌ی انسان‌های متعهد و باایمان پیدا کرده است.

هنگامی که روح مقدسش به آن عالم قدس پرواز می‌کند نعمت‌ها و کرامت‌های خاصی را خداوند برایش مهیا نموده که هیچ انسان باایمانی به آن نعمت‌ها و کرامت‌ها نخواهد رسید.

۳. شیخ بهایی در کتاب اربعین حدیثی را درباره تجسم اعمال از کتاب شریف کافی از حسن بن محبوب از سدیر صیرفی نقل می‌کند که بسیار جالب است. امام صادق علیه‌السلام فرمود: وقتی که قیامت برپا می‌شود، خداوند متعال مؤمن را از قبر بر می‌انگیزاند در حالی که از قبر با او خارج می‌شود، یک صورت نورانی که در پیشاپیش مؤمن در قیامت در حرکت است، و هر گاه مؤمن در قیامت به موضعی از هول و وحشت برخورد کند، آن صورت نورانی به مؤمن می‌گوید وحشت نکن. ناراحت نشو، بشارت باد بر تو سرور و کرامت خدا این مؤمن می‌رود تا می‌رسد به جایگاه محاسبه

[صفحه ۲۱۷]

اعمالش، حسابش را آسان می‌گیرند، و او را به سوی بهشت می‌برند. در این وقت مؤمن به صورت نورانی می‌گوید: رحمت خدا بر تو باد، خوب کسی هستی که با من از قبر خارج شدی و مرا همیشه به سرور و کرامت خدا بشارت دادی و می‌دهی، تو کی هستی که این قدر به من لطف و احسان می‌کنی؟ در پاسخ می‌گوید من همان (کارهای نیکت) هستم که در دنیا در دل برادران مؤمن جای دادی حال خداوند در آخرت مرا به این صورت آفرید که تو را یاری کنم [۲۴۴].

مطلبی که لازم به تذکر است این است، که بزرگان اهل تحقیق فرموده‌اند هر عملی که از انسان در دنیا سر می‌زند، عین صورت آن، در عالم برزخ و قیامت ظاهر نمی‌شود، بلکه صورتی که از کردار و اعمال انسان در آن عالم ظاهر می‌شود نسبت به مراحل و موازن آن عالم فرق می‌کند، در هر موطن و مرحله‌ای به صورت خاصی ظاهر می‌شود، در یک جا عمل بد انسان مثلاً به صورت شبخ هولناکی در می‌آید، در موطن دوم به صورت عقرب انسان را نیش می‌زند و در موطن سوم به صورت حیوان درنده‌ای انسان را آزار می‌دهد، همین طور که در دنیا کشاورز که زمین را برای

[صفحه ۲۱۸]

برداشت محصول شخم می‌زند مسلم عمل کشاورز که پاشیدن دانه در زمین است غیر از برداشت محصول است، همین طور عمل انسان هم در دنیا برای برداشت محصول در آخرت، با هم فرق می‌کند. در آخرت نتیجه اعمال دنیای خود را می‌برد. الدنيا مزرعة الآخره. به خاطر این است که عارف بلخی، مولای رومی می‌گوید:

لیک نبود فعل، همرنگ جزا
هیچ خدمت نیست، مانند عطا

گر ترا آید زجایی، تهمتی
کرده مظلومت دعا در محنتی

تو گناهی کرده‌ای شکل دگر
دانه کشتی، دانه، کی ماند به بر

هیچ ماند آب، آن فرزند را
هیچ ماند نیشکر مرقد را

قال شیخنا البهائی قدس سره والذی علیه الخواص من اهل التحقيق ان سنخ الشی و حقیقه امر مغایر لصوره التي يتجلی به علی المشاعر الظاهره و یلبسها لدی المدارک الباطنه و انه یختلف ظهوره فی تلك الصور بحسب اختلاف المواطن و النشأت فیلبس فی کل موطن لباسا و يتجلبب فی کل نشأه بجلباب کما قالوا ان لون الماء لون انائه و اما اصل الذی تتوارد هذه الصور علیه و یعبرون عنه تارة بالسنخ و مره بالوجه و اخرى بالروح فلا یعلمه الا علام الغیوب.

[صفحه ۲۱۹]

تکامل در عالم برزخ

اشاره

گفتیم طبق آیات قرآنی و متون اسلامی، انسان پس از مرگ زنده است و نمی‌میرد حال این سؤال پیش می‌آید که آیا زندگی انسان در عالم برزخ برای مؤمنین و صالحین یک‌نواخت و ثابت و بدون تغییر است یا در آنجا انسان‌های مؤمن و صالح (نه انسان‌های آلوده و لاابالی) رشد می‌کنند و کامل می‌شوند؟ کدام است؟

پاسخ این سؤال این است که انسان‌های خوب و باتقوا در عالم برزخ به یک حالت ثابت نمی‌مانند بلکه رشد پیدا می‌کنند و کامل می‌شوند.

برای اثبات این مطلب از دو راه استدلال می‌کنیم یکی از راه دلیل عقلی و دیگری دلیل نقلی.

اما دلیل عقلی، می‌دانیم که انسان مسلمان مانند هر انسان دیگر دارای تضاد روحی و اخلاقی است و این تضاد روحی و اخلاقی گاهی او را دچار اشتباهات و ارتکاب اعمال ناپسند می‌کند، منتهی در مؤمن کمتر و در غیر مؤمن بیشتر، چون مؤمن بر اثر تسلط نیروی عقل و ایمانی که بر نفس خود دارد، خواهش‌های نفسانی خود را حتی الامکان سرکوب می‌کند نمی‌گذارد خواهش‌های نفسانیش بر عقلش چیره شود، و او را بپرت گاه سقوط بکشاند، ولی چون مصون از گناه نیست و درجات عقل و ایمان او به مرتبه مقام عصمت نرسیده است، مسلم گه گاهی گناه می‌کند و معصیت

[صفحه ۲۲۰]

خدا را مرتکب می‌شود اگر چه بندگی خدا را هم کرده، نماز خوانده، روزه گرفته و زکوة مالش را پرداخته، خدای متعال در قرآن مجید فرموده:

«أنى لا أضيع عمل عامل منكم من ذكر أو أنثى»؛

ما هرگز اجر و پاداش هر زن و مردی که کار نیکی برای خشنودی خدا (برای خدا) انجام می‌دهد ضایع نمی‌کنیم.

با وجود این، آن انسان مؤمن چه زن و چه مرد آن‌طور که باید در کمالات و معارف الهی کامل نشده و مهذب به تمام خلق و خوی انسانی که نشده است لذا احتیاج به ساختن و کامل شدن دارد.

حالا اگر این انسان مسلمان نمازخوان را خدا به جهنم ببرد از مقتضای عدل خدا خارج است، زیرا شخص مسلمان هر قدر معصیت کار هم که باشد، باز بنده فرمانبردار خدا است اما از آن طرف، این مسلمان که معصیت کار است اگر با این عیب و نقصی که در جهت فضایل انسانی دارد خدا او را به بهشت ببرد - بهشتی که جای خوبان و پاکان است و در آنجا هیچ‌گونه زشتی و پلییدی از کسی سر نمی‌زند - با وجودی که این شخص به آن مرتبه از کمالات نرسیده که در آنجا مراعات آداب و اخلاق پاکان را در تمام ابعاد زندگی کند، پس به حکم عقل باید این چنین افراد مسلمان قبل از ورود به بهشت، در عالم برزخ ساخته شوند، باید رشد عقلی و ایمانی پیدا کند تا لیاقت مصاحبت با اولیاء خدا را در بهشت داشته باشد. به همین دلیل است که ما روایاتی از ائمه معصومین علیهم‌السلام داریم که در عالم برزخ جای تعلیم و تعلم است که آن را در دلیل نقلی ذکر خواهیم کرد.

دلیل نقلی

۱. فی تفسیر علی بن ابراهیم عن الصادق علیه‌السلام قال ان الأطفال شیعتنا من

[صفحه ۲۲۱]

المؤمنین تربیهم فاطمة علیها سلام [۲۴۵].

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است، که امام صادق علیه‌السلام فرمود: اطفال شیعیان ما که مؤمنند حضرت فاطمه علیهما‌السلام آن‌ها را تربیت می‌کند.

۲. و فی امالی الصدوق مرفوعا لما اسرى بالنبی صلی الله علیه و آله مر علی شیخ قاعد تحت شجرة و حوله اطفال فقال رسول الله صلی الله علیه و آله من هذا الشیخ یا جبرئیل؟ قال هذا ابوک ابراهیم قال فما هؤلاء الأطفال حوله؟ قال هؤلاء اطفال المؤمنین حوله یغذوهم [۲۴۶].

در کتاب امالی شیخ صدوق آمده است پیغمبر اکرم در شبی که به معراج تشریف برد گذرش به پیرمردی افتاد، که زیر درختی

نشسته بود و اطرافش را فرزندان خرد سال گرفته بودند، پیغمبر به جبرئیل امین فرمود: این پیرمرد کیست؟ جبرئیل عرض کرد این پدرت حضرت ابراهیم است، فرمود: این اطفالی که اطرافش را گرفته‌اند کیانند؟ جبرئیل گفت این‌ها اطفال مؤمنینند که حضرت ابراهیم به آن‌ها غذا می‌دهد.

این روایت مسلم مربوط به عالم برزخ است و مراد از غذایی که حضرت ابراهیم به آن‌ها می‌دهد غذای روحی و معنوی است، و آن تعلیم کمالات و معارف الهی است که به آن‌ها می‌آموزد نه غذای دنیوی و مادی.

۳. عن حماد بن عثمان عن ابی عبدالله علیه السلام قال ذکر الارواح - ارواح المؤمنین فقال یلتقون قلت یلتقون؟ قال نعم و یتسائلون و یتعارفون حتی اذا رأیته قلت فلان.

حماد بن عثمان روایت می‌کند در محضر امام صادق، ذکر ارواح مؤمنین به میان آمد،

[صفحه ۲۲۲]

حضرت فرمود: آن‌ها همدیگر را ملاقات می‌کنند، سائل از روی تعجب پرسید، آن‌ها همدیگر را ملاقات می‌کنند؟ حضرت فرمود: آری همدیگر را می‌شناسند مسائلی را از هم می‌پرسند، به طوری برخوردارشان طبیعی است که اگر آن‌ها را ببینی آن‌ها را می‌شناسی. ۴. اصبع نباته از یاران علی علیه السلام است می‌گوید: روزی علی علیه السلام از کوفه به طرف نجف اشرف، خارج شد. من با قبر، آن حضرت را همراهی می‌کردیم. چون مقداری حضرت از کوفه گذشت روی زمین خوابید و پشت مبارکش را بر زمین گذاشت. قبر عرض کرد: یا امیرالمؤمنین اجازه دهید تا جامه‌ام را زیر بدنتان پهن کنم، حضرت فرمود: این کار را نکن، مگر نمی‌دانی اینجا تربت خاک مؤمنین است و ارواح مؤمنین در این جا جلسه دارند.

اصبع بن نباته می‌گوید: من به حضرت عرض کردم تاکنون تربت خاک مؤمنین را دانسته بودیم و آن‌ها را می‌شناختیم اما جلسه ارواح مؤمنین را تاکنون نشنیده‌ایم آن‌ها چطور با هم ازدحام می‌کنند و جلسه دارند؟ حضرت فرمود: ای پسر نباته اگر پرده از جلوی چشمهایتان برداشته شود، هر آینه خواهید دید ارواح مؤمنین را که در پشت کوفه (نجف اشرف) روح هر مؤمنی این جاست، همان طور که در وادی برهوت روح هر کافری آن جاست [۲۴۷].

۵. در حدیث دیگری که مرحوم مجلسی در کتاب بحار الانوار از کتاب محتضر

[صفحه ۲۲۳]

حسن بن سلیمان از امام صادق علیه السلام نقل کرده در آن حدیث شریف آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود، ارواح مؤمنین به دیدار آل محمد صلی الله علیه و آله در کوه (رضوی) شرفیاب می‌شوند از طعام‌های آن‌ها می‌خورند و از آب کوثر بهستی که آن‌ها استفاده می‌کنند این‌ها نیز می‌آشامند، در مجالسشان شرکت می‌کنند و با آن‌ها حدیث می‌گویند و این برنامه ادامه دارد تا وقت ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله چون قائم ما قیام کند، خداوند مبعوث می‌کند مؤمنین را تا با قائم آل محمد باشند، آن وقت گروه گروه می‌شتابند به سوی آن حضرت و اجابت می‌کنند فرمانش را در آن هنگام تمام شک و شبهه شکاکان باطل خواهد شد و تمام بدعت‌هایی که بدعت گذاران در دین بدعت گذاشته بودند باطل خواهد شد و بندگان مقرب خدا نجات خواهند یافت [۲۴۸].

۶. یکی دیگر از ادله‌ای که دلالت دارد بر تکامل انسان، بعد از مرگ، حدیثی است که پیغمبر اکرم مسلمان‌ها را ترغیب فرمود به ازدواج، فرمود: من مباحات و افتخار می‌کنم به زیاد اتمم در قیامت حتی به اولاد سقط شده آن‌ها زیر اولادی که از مسلمان‌ها سقط می‌شود در قیامت می‌آید درب بهشت با حال گرفته به او گفته می‌شود که داخل بهشت شو می‌گویند تا پدر و مادرم داخل بهشت نشوند من داخل بهشت نخواهم شد [۲۴۹] حال اگر این بچه سقط شده در عالم برزخ به مرحله کمال نرسیده باشد و از نظر جسمی و عقلی تکامل پیدا نکرده باشد چگونه به او در روز قیامت می‌گویند

[صفحه ۲۲۴]

داخل بهشت شو او در جواب بگوید تا پدر و مادرم داخل بهشت نشوند من داخل بهشت نمی‌شوم پس معلوم می‌شود عالم برزخ عالم تکامل و سازندگی است.

ای شهدای راه خدا

در این بجا باید بگوییم ای (شهدای) عزیز اسلام، که در جبهه‌های حق علیه باطل جنگیدید و شربت شهادت نوشیدید، و ای رزمندگان اسلام که بر سر شور و عشق شهادت در راه خدا را دارید، این مقام و منزلت برایتان مبارک باد شما قدر و مقام خودتان را بشناسید، بدانید که این مقام و منزلت نصیب هر اولیاء اللہی نخواهد شد، نصیب خواص از اولیاء اللہ است که شما باشید، چنانچه خطبه امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از نهج البلاغه نقل کردیم که جهاد فی سبیل الله نصیب خواص از اولیاء اللہ می‌شود، نه هر اولیاء اللہی.

بدانید که زندگی شما بعد از مرگ همان است که در محضر پیغمبران خدا و ائمه اطهار علیهم السلام و بندگان صالح و شایسته خدا خواهید بود، و تکامل شما در فراگیری تمام علوم و معارف الهی در آن جاست شما رفتید و می‌روید خوشا به حال‌تان یا لیتنا کنا معکم فنفوز فوزا عظیما.

البته باید دانسته شود شهادتی که با ولایت امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم السلام به شهادت رسیده‌اند و می‌شوند این مقامات را دارند غیر آن‌ها چنین نیستند.

خوانندگان محترم که این کتاب را مطالعه می‌کنید بدانید که مسایل و مطالب این کتاب از کتب معتبره و مأخذ صحیحه از متون اسلامی جمع‌آوری شده به مطالب این کتاب دقت کنید، امید است که بصیرت و آگاهی کامل در ما به وجود آید، که بفهمیم چه می‌کنیم و به کجا می‌رویم. پیغمبر اکرم فرمود:

رحم الله امرء عرف من این و فی این والی این.

خدا رحمت کند آن انسانی را که بفهمد از کجا آمده و چگونه زندگی می‌کند و به کجا می‌رود.

[صفحه ۲۲۵]

گذشت زمان در عالم برزخ، قابل درک نیست

باز هم به شما خوانندگان عزیز عرض می‌کنیم مطالبی که در این جا می‌خوانید و مطالب این کتاب که شما را به جهان پس از

مرگ آگاه می‌کند. این‌ها همه در مکتب امام صادق علیه‌السلام است. در مکتب دیگران پیدا نمی‌شود. آن‌ها از درک این معارف محرومند لذا دنبال فحشا و فساد می‌روند. زیرا آن‌ها از عاقبت کارشان در عالم برزخ اطلاعی ندارند. مطلب دیگری که قابل توجه هست این است که در عالم برزخ گذشت زمان قابل درک نیست. انسان وقتی که می‌میرد با این که در آن عالم زنده است و مرده نیست ولی هر قدر از مرگش می‌گذرد تا روز قیامت، طول زمان را درک نمی‌کند چون احساس گذشت زمان مربوط به حوادث دنیا است که انسان در هر لحظه‌ای از حالات زندگی گرفتار تغییر و تبدیل است. زمانی کوچک بوده، بزرگ می‌شود، پیر می‌شود، ضعیف است قوی می‌شود و سایر حالات گوناگونی که به انسان دست می‌دهد تا این که می‌میرد و جهان را وداع می‌کند ولی در عالم برزخ روح انسان، زنده است تا قبل از قیامت، (و در همین کتاب ادله اثبات روح را ذکر خواهیم کرد).

چون او زنده است لذا حوادث و حالات گوناگون در عالم برزخ، در روح او اثر

[صفحه ۲۲۶]

نمی‌کند، به خاطر این که گذشت زمان را در آن عالم درک نمی‌کند [۲۵۰]. آیات قرآن بر این مطلب شاهد است.

۱. «كأنهم يوم يرونها لم يلبثوا الا عشية أو ضحاها» [۲۵۱].

وقتی که قیامت برپا می‌شود مردگان درنگ کردنشان را (در عالم برزخ) درک نمی‌کنند، مگر یک شب یا یک روز.

۲. دوم داستان عزیر پیغمبر است [۲۵۲] عزیر و عزیز دو برادر بودند. هر دو در یک زمان به دنیا آمدند و در یک زمان هم از دنیا رفتند. یکی پنجاه سال عمر کرد و دیگری صد و پنجاه سال، چون عمر عزیز به سی سال رسید بر الاغش سوار شد و ظرف آب و زنبیلی از نان و انگور با خود برداشت راهی بیت‌المقدس شد. چون به قبرستان بیت‌المقدس رسید چشمش به استخوان‌های پوسیده مرده‌ها و قبرهای آن‌ها افتاد، گفت خدایا چه گونه این‌ها را زنده می‌کنی؟ [۲۵۳].

برای این که خود به چشم خود ببیند چگونه خدا مردگان را زنده می‌کند دستور رسید جان عزیر را بگیرند تا مدتی مرده باشد بعد دو مرتبه او را زنده کنند. عزیر مرد و روحش از بدنش خارج شد، اما وسایل خوراکیش را خداوند همان جا سالم نگه داشت. الاغش هم مرد و بدنش متلاشی و استخوان‌هایش از هم پاشیده شد

[صفحه ۲۲۷]

از مرگ عزیر صد سال گذشت سپس خداوند او را زنده کرد. خطاب رسید چقدر درنگ کردی این مدت را؟ او نگاه به خورشید کرد دید وقتی که به خواب رفته، بود خورشید طرف مشرق بود حالا خورشید طرف مغرب است. ابتدا گفت یک روز، باز خوب به خورشید نگاه کرد، دید به غروب آفتاب خیلی وقت باقی مانده، گفت (بعض یوم) نصف روز، خطاب رسید تو صد سال مردی (نه یک روز یا نصف روز) به الاغت نگاه کن ببین او مرده است و استخوان‌هایش از هم پاشیده شده است. (اگر مدت مردن تو یک روز یا نصف روز بود به این زودی الاغت به این صورت در نمی‌آمد [۲۵۴].

۲. داستان اصحاب کهف است که آن‌ها به فرمایش قرآن مجید، سیصد و نه سال خوابیدند «و لبثوا فی کهفهم ثلث مائة سنین و ازادوا تسعا».

وقتی که بیدار شدند یکی از آن‌ها پرسید چه قدر درنگ و توقف کردیم؟ (خوابیدیم) گفتند: یک روز یا نصف روز «قال قائل منهم کم لبثتم قالوا لبثنا یوماً أو بعض یوم».

بد نیست مطلبی را که در پاورقی تفسیر منهج الصادقین، جلد ۲، ص ۱۱۱ آمده است در این جا بیاوریم (آن که زنده شد خواه ارمیا و خواه عزیز مدت گذشته خود را ندانست هم چنین مردگان که در قیامت زنده می‌شوند از مدت عالم برزخ غافل می‌باشند «لم یلبثوا الا عشیةً أو ضحاهاً» و عالم برزخ برای آن‌ها خوابی باشد که دیدند و فراموش کردند و اصحاب کهف هم چون بیدار شدند، ندانستند چه مدت گذشته است. و آن که در تصادم بیهوش می‌شود چشم بگشاید و خود را در بیمارستان می‌بیند و در بیهوشی نابود نشده است، و حال آن که زمان بیهوشی خود را درک

[صفحه ۲۲۸]

نمی‌کند. انسان هم به مرگ معدوم و به حشر موجود نمی‌گردد، بکله وجود آن متصل است و تا در برزخند بدان متنعم باشند و چون به رستاخیز آیند شاید برزخ را فراموش کنند، مانند جنین که به دنیا آید دوران حیات خود را در عالم جنینی فراموش می‌کند.

[صفحه ۲۲۹]

روح انسان تا قبل از قیامت زنده است

اشاره

موضوع این بحث این است که روح انسان در عالم برزخ تا چه زمانی زنده است و کیفیت زنده شدن انسان در روز قیامت چگونه است؟

در بحث‌های گذشته گفتیم انسان در عالم برزخ طبق آیات قرآن و روایات اهل البیت علیهم السلام زنده است و گذشت زمان را هم در آن عالم درک نمی‌کند.

موضوع این بحث این است که روح انسان تا قبل از نفخ صور زنده است بعد او هم می‌میرد. دو مرتبه خداوند جسم و روح را زنده می‌کند.

۱. قوله تعالی:

«کل شیء هالک الا وجهه»؛

هر موجودی از بین رفتنی است جز ذات قدوس حق.

۲. قوله تعالی:

«کل من علیها فان - و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام»؛

هر کسی که بر روی زمین زندگی می‌کند فانی می‌شود، تنها پروردگار ذوالجلال تست که باقی می‌ماند.

[صفحه ۲۳۰]

روایات

هشام بن حکم می‌گوید زندقی خدمت امام صادق علیه‌السلام آمد مسائلی را از امام صادق پرسید: از جمله مسائلی که سؤال کرد این بود؟ آیا وقتی که روح از قلب بدن خارج می‌شود زنده است یا از بین می‌رود؟ حضرت در پاسخ فرمود: روح باقی است تا قبل از نفخه صور، چون صور اسرافیل دمیده شود همه اشیاء از بین می‌روند و هیچ چیزی باقی نمی‌ماند مگر ذات قدوس حق، سپس خداوند زنده می‌کند اشیاء را بعد از فانی شدن آنها.

سائل به امام صادق عرض کرد: وقتی که روح از قالب بدن خارج شد و بدن متلاشی گردید و اعضایش از هم پاشید، عضوی را درندگان می‌خورند، و عضوی را کرم‌های زمین، و عضو دیگرش خاک می‌شود و آن خاک در تغییر و تبدیل است، چه بسا آن خاک را دیگران گل می‌سازند و از آن گل، خانه و در و دیوار بر پا می‌کنند، با این وضع چطور خداوند بدن انسان را از خاک دو مرتبه خلق می‌کند؟

امام صادق علیه‌السلام فرمود: آن خدایی که در مرحله اول انسان را بدون صورت‌بندی و قالب‌ریزی آفرید، قادر و تواناست که دو مرتبه هم زنده کند. «أولم یروا أن الله الذی خلق السموات والأرض و لم یعی بخلقهن بقادر علی أن یحیی الموتی بلی انه علی کل شیء قدیر»؛ [۲۵۵].

سائل گفت: یابن رسول‌الله این مسئله را برایم توضیح دهید.

امام علیه‌السلام فرمود: روح پس از خروج از بدن در جای خود محفوظ است و از بین نمی‌رود به طوری که روح نیکوکاران در فضایی باز از روشنایی و فرح و انبساطند و روح بدکاران در ظلمت و گرفتگی بسر می‌برند. بدن انسان به هر صورتی که از بین رفته باشد چه آن عضوی که درندگان او را خورده‌اند و چه عضوی را که کرم‌های زمین آن را خورده‌اند همه آنها سرانجام خاک می‌شوند (چون کرم‌ها و درندگان هم عاقبت می‌میرند و خاک می‌شوند) پس تمام اعضای بدن انسان برمی‌گردد به خاک و خاک بدن

[صفحه ۲۳۱]

هر انسانی در پیشگاه خدای متعال محفوظ است و چیزی در ظلمات زمین بر خدا پوشیده نیست او تمام عدد خاک‌های بدن‌های افراد انسان را و وزن آنها را می‌داند.

کل ذالک فی التراب محفوظ عند من لا یعزب عنه مثقال ذره فی ظلمات الارض و یعلم عدد الأشياء و وزنها.

به قدری خاک بدن نیکان و خوبان ارزشمند است که مانند طلا در میان خاک‌ها جلوه‌گر است چون روز رستاخیز فرا رسد، خداوند اراده می‌کند که زمین تکان بخورد مانند مشگی که در آن شیر بریزند و تکان دهند تا کره‌اش گرفته شود «اذا زلزلت الأرض زلزالها - و أخرجت الأرض أثقالها» خداوند هم اراده می‌کند که زمین تکان بخورد و بر اثر حرکت و بهم خوردن ذرات زمین، هر مقدار خاکی که اجزاء اصلیه [۲۵۶] بدن انسان را تشکیل می‌دهد در یک جا جمع می‌شود و از آن خاک که اجزاء بدن انسان است، بدن انسان ساخته می‌شود.

به طوری که وقتی زنده شد زمان توقف خود را در عالم برزخ فراموش می‌کند و نمی‌فهمد چه زمانی مرد و چه زمانی زنده شد. وقتی که بدن به صورت انسان کامل درآمد و روح در کالبدش دمیده شد طوری این بدن به صورت طبیعی در می‌آید که نمی‌تواند

خود را انکار کند که (من همان انسان اولی نیستم) می فهمد همان انسانی است که در دنیا زندگی می کرده و تمام خاطرات زندگی دنیا (مانند صفحه تلویزیون از جلو چشمش می گذرد و همه ماجراهای دنیا به خاطرش می آید و مشاهده می کند) و

[صفحه ۲۳۲]

تمام ظلم و جنایت‌هایی که کرده یا خوبی‌ها و کارهای نیکی که کرده بود، همه را می بیند. اصل حدیث را در پاورقی نوشته‌ایم [۲۵۷].

مثل همین حدیث شریف را علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه فرموده است [۲۵۸].

[صفحه ۲۳۵]

اشعار

اشاره

این اشعار، حماسه‌های شعرای انقلابی ما می باشد که برای رزمندگان اسلام در جبهه‌های جنگ سروده‌اند. در آغاز به عنوان تبرک و تیمن، اشعار را از توسل به حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام به نام «قبله دل‌ها» آغاز می کنیم سپس در مدح و ثنای فرزند عزیزش رهبر کبیر انقلاب امام خمینی قدس سره شروع می کنیم.

قبله دل‌ها (حضرت زهرا)

تا سر بخاک مقدم زهرا، نهاده‌ام
بر فرق نه فلک ز شرف پا، نهاده‌ام

برگشته‌ام ز جمله خطاها بسوی او
آن بنده‌ام، که روی به مولی نهاده‌ام

از بهر شستشوی گناهان خویشتن
با صد امید، پای به دریا نهاده‌ام

بحر عفاف را به جز او نیست، گوهری
من دل به مهر گوهر یکتا، نهاده‌ام

دیگر حدیث مریم و هاجر، نمی کنم

تا بر زبان، فضیلت عذرا نهادام

[صفحه ۲۳۶]

چون کوی اوست قبله‌ی دل‌های مستمند
من رو بسوی قبله‌ی دلها، نهادام

دانم که روز حشر شفاعت، بدست اوست
مهرش بدل، ذخیره‌ی فردا نهادام

از هول رستخیز غمی نیست زآنکه من،
دست دعا به دامن زهرا، نهادام

تا برزنم بدامن او دست التجا
سویش به عجز روی تمنا، نهادام

روزی که هر کسی به کسی می‌برد پناه
من دیده، سوی فاطمه تنها نهادام

بی‌عشق او بهشت نیرزد به درهمی
روی سخن به مردم دانا، نهادام

جز درگه بتول (شجاعی) طریق نیست
دیدم من آن طریق و سر آنجا نهادام

ای خمینی عزیز

از برادر: محمد حسین حجتی (پریشان).

ای منجی کشتی زمانه
عنق‌ای بلند آشیانه

ای تیغ برنده سیاست
وی زاهد و عابد شبانه

ای راه گشای عشقبازان
وی پیر سلوک عاشقانه

خشم تو فنای هر چه منکر
راه تو طریق عارفانه

ای حکمت و منطق و کلامت
دریای عظیم بیکرانه

[صفحه ۲۳۷]

ای رنج چهارده زمان را
بگرفته کنون بروی شانه

آتش زده‌ای به جان دونان
در پاوه و قروه و میانه

رسوای جهانیان نمودی
هر حزب منافق دو گانه

ای ژرف نگر، که دشمنانت
هر لحظه پی دو صد بهانه

تو گوهر بس گران بهایی
- در - ثمنی، در این خزانه

بر قالب این جهان گرانی است

آن پیکر قدسی یگانه

در سینه عاشقان مخلص

از آتش عشق تو، زبانه

این شاعر نغمه گوی مفتون

با نام تو گوید، این ترانه

ای روح خدا، مسیح دوران

عشق تو و یک جهان فسانه

از بعد نبی و آل احمد

چون تو، به جهان کجا نشانه؟

ما در پی تو روندگانیم

چون مرغ گرسنه، سوی دانه

شد از نفس تو، زنده عالم

هان ای پسر رسول خاتم

ای رهبر

از استاد شهریار.

تجلی گاه مهدی، زاده زهرایی ای رهبر

گرامی پرده‌دار کعبه دل‌هایی ای رهبر

زعیم انقلاب مردم آزاده‌ای، امروز

شهید راه حق را شاهد فردایی ای رهبر

مصمم از پی سرکوبی مستکبر دهری

پناه ملت مستضعف دنیایی ای رهبر

[صفحه ۲۳۸]

شکوه خون پاک پیکر فرزند اسلامی
فروغ گوهر رخشان این دریایی، ای رهبر

امید فتح و پیروزی بود در آیت رویت
لوای نهضت ما را خط خوانایی ای رهبر

توان بخش دلیران وطن با قدرت حقی
بذات حق سراپا مظهر تقوایی ای رهبر

بکام دوستان، شهد فرح افزای امیدی
شرنگ [۲۵۹] غم بجای خصم بی پروایی ای رهبر

نشاط گل، سرود صبح پیروزی، سحر خیزی
دم شب زنده داران حقیقت، رائی ای رهبر

مهین فرمانده، کل قوایی در مسیر دین
که نای موکب اسلام را آوایی ای رهبر

بعشق ملک و دین زد غوطه در خون، عاشق صادق
شهادت نامه عشاق را امضایی، ای رهبر

سلام بر رزمندگان اسلام

استاد شهریار.

سلام ای جنگجویان دلاور
نهنگانی به خاک و خون، شناور

سلام ای صخره‌های صف کشیده

به پیش تانگ‌های کوهی پیکر

[صفحه ۲۳۹]

صفی کانجا بفرمان نیست گوش
مگر گوش به جز فرمان رهبر

صفی آنجا میان آتش و خون
در آویزد دل از دادار داور

در آن عرصه که نه چشم است و نه گوش
نبیند چشم دل، جز روی دلبر

شهادت برترین معراج عشق است
گهش پروازی از جبریل برنر

ولی الله اعظم با شما باد
ملائک در رکابش یار و یاور

همان سرچشمه نور الهی
در و خیره هزاران چشم اختر

گلوی خلق ما شیپور جنگ است
غریوش نعره، الله اکبر

سلام ای شاهبازان شکاری
هوانیروز خونین بال و شهر

به گاه صید شاهین سبکبال
به تاف قرب عنقائی مؤقر

به چشم دشمنان شهباز و شاهین
به چشم دوستان کبک و کبوتر

سلام ای کربلای خون، هویزه
حسینت بود با یاران دیگر

[صفحه ۲۴۰]

به خون، آغشتگانی بی سر و دست
شبه قاسم و عباس و اکبر

سلام ای پیر مردان مجاهد
دل از جان کنده، چون سلمان و بوذر

سلام ای شیر زندهای مبارز
شبه زینب و زهرای اطهر

اگر مردی و گر زن، شیر گیری
هژبران را چه جای ماده و نر

سلام ای فاتحان جنگستان
حماسه آفرینان غضنفر

سلام ای پاسداران کعبه عشق
حریم عشق را، چون حلقه بر در

به جان، پروانه شمع جماران
به دل، گرم طواف حج اکبر

مجهز با جهاز عشق و ایمان
هنرآموز یاران هنرور

خط رهبر، صراط مستقیم است
نه راه باختر پویی، نه خاور

خدا ارث زمین، با صالحان داد
سرآمد قصه فرعون و قیصر

خدایا، نایب مهدی رساندی
به مهدی هم‌رسان، احسان به آخر

[صفحه ۲۴۱]

سلام ای لشگر اسلام پیروز
ترا هر دو جهان باید مسخر

خدایت، وعده فتح و ظفر داد
تو هم مستضعفین، خواهی مظفر

تو هم با خون پاکان، شهریارا،
بشوی اوراق، زین دیوان و اختر

تمام مقصد ما مکتب ماست

از هاشم شکوهی.

شدم از فتح بستان، چون که آگاه
بخواندم آیه نصر من الله

چه بستانی کز آنجا تا بجنت
عزیزان رفته با نیروی همت

چه بستانی که باغش را خزان نه
کسی غیر از خدایش، باغبان نه

در این بستان، که باشد مکتب عشق
شب و روزش بود، روز و شب عشق

نوآموزانش استاد جهانند
بباطن پیر و، در ظاهر جوانند

بود اینجا، حیات جاودانی
ز خاکش جوشد آب زندگانی

بهای آب اینجا، نقد جانست
شهید این زمین، خضر زمانست

[صفحه ۲۴۲]

عجب بستان، عجب وادی، عجب طور،
همه عشق و همه شوق و همه شور

بیاد آن همه، گل‌های پرپر
شده ذکرم همه، الله اکبر

شهامت را دوباره زنده کردند
امید و عشق را، پاینده کردند

دل از دنیا و مافیها بریدند
لقای دوست را، با جان خریدند

ز نور حق، دل آگاه‌شان بود
نه مقصودی بجز، الله‌شان بود

متاع خویش را ارزان ندادند
رخ جانان ندیده، جان ندادند

از آن، گوی سعادت را بودند
که هم چون، ما پی دنیا نبودند

زبان حال آن خوبان عالم
(شکوهی) بود، این تا آخرین دم

شهادت در ره دین، مذهب ماست
(تمام مقصد ما، مکتب ما است)

ای مرغ خونین

ای مرغ خونین بال، در عشق شهادت
ای سرو خوش اندام بستان رشادت

[صفحه ۲۴۳]

هان ای شهید ای در سرت، شور حسینی
هان ای شهید، ای در دلت، عشق حسینی

آندم که تکبیرت برآمد سوی افلاک
آندم که سرو قامتت، شد نقش، بر خاک

فریاد سرخت را، بگوش جان شنیدیم
چون برق، بی تابانه در راهت دویدیم

جان برادر، ما براهت استواریم
وندر مسیر مکتب حق، ماندگاریم

رمز یا زهرا (فتح المبین)

اثر بانو سپیده کاشانی.

محبوب حق رزم آور، فرزند ایران
ای مؤمن، ای آزاده از خاک دلیران

با رمز یا زهرا، به فتح نور رفتی
محو جمال جاودان، تا طور رفتی

رفتی که از کوثر، شراب عشق نوشی
رفتی که دیبای شرف، بر تن بیوشی

زهرا تو را در پیشگاه حق، شفیع است
آنجا ترا ای جان، مقامی بس رفیع است

بادا خدا، یار تو و قرآن پناهِت
شرمنده‌ام گر جان، بسازم فرش راهت

جان را چه ارزش، گر بیایت هدیه آریم
اما به غیر از آن، گرامی تر نداریم

[صفحه ۲۴۴]

تفسیر قرآنید خود، در آن صحاری
آنجا ملائک بال ریزد، آری آری

این رزم خونین، یاورش ام‌الحسین است
سردار آن، روح خدا پیر خمین است

کشتی به ساحل می‌رود یارم بشارت
 خصم دغل، افتاده در بند اسارت

پاور به طوفان میزند، صدام بدبخت
 شد واژگون او را، کنون هم بخت و هم تخت

ای فاتحان نور، بر ظلمت بتازید
 خواب سپاه خصم دون، آشفته سازید

فصل شهادت، صبح بیداری رسیده
 خورشید اسلام از پس، ظلمت دمیده

فتح المبین، فصل بهار عاشقان است
 این عشق خونین، خارج از شرح و بیان است

با اشگ، گلباران کنم راهت، برادر
 ای نازنین این خوب، ای با جان برابر

دیدم که در دشت شقایق، خفته بودی
 در گوش گل، رمز رهایی گفته بودی

این خون خورشید است، می‌باشد، بر این خاک
 این خنجر صبح است، شب را می‌زند چاک

تاریخ ما گویند، با تاریخ، سازان
 کز صبح، بنویسند و نسل سرفرازان

[صفحه ۲۴۵]

ای کرخه، ای کانون راز جاودانان
 دزفول ای دزفول، مهد قهرمانان

گر با گلاب خون، بهارت شد معطر
سنگر گل افشان، کردی از گل‌های پرپر

شستند با خون شقایق، دامن تو
آذین شد از آن لاله‌ها، پیراهن تو

بنگر دلیرانت شب غم، چاک کردند
هم فتنه و هم فتنه‌گر را، خاک کردند

راه شهید کربلا را، برگزیدند
به لانه خورشید تابان، پر کشیدند

بر تو مبارک باد، این فتح الهی
ماند از برای دشمن ما، رو سیاهی

ایران ما را، مزده فتح القریب است
این امت مظلوم را، نصرت نصیب است

تا سرزمین کربلا، راهی نمانده است
در سینه دشمن، بجز، آهی نمانده است

شور آفرینان کربلا، در انتظارست
با حمله‌تان، میر نجف، همراه و یارست

مهدی می‌آید با شما، سنگر، به سنگر
منزل، به منزل، کو به کو، تا فتح آخر

یا رب قسم بر جان مجروحان تبار
تا دولت مهدی، خمینی را نگهدار

گل‌های خرمشهر

از بانو سپیده کاشانی.

ای شهر خرمشهر، ای خاک گهر خیز
ای سینه پر آذرت، از قصه لبریز

خاکت ببوسم، خاک تو بوسیدنی شد
گل‌های خرمشهر من، بوئیدنی شد

ای قله ایثار و محراب عبادت
آی ای مقاوم شهر، ای شهر شهادت

آوای شط بشنو، که شعر فتح خواند
نخلت اگر سوزند، بر جا ریشه ماند

رزم آورانت قصه‌ها، آغاز کردند
تا دفتر دل بر جماران، باز کردند

خورشید از خون سرزند، بر خون نشیند
تا شام بدفر جام دشمن را، نبیند

سوی تو مرغان مهاجر، باز آیند
بر آشیان سبز، در پرواز آیند

با من بخوان شعر ظفر، ای بندر سبز
شب سر شد و آمد سحر، ای بندر سبز

شب‌های شعر (فتح المبین)

از اکبر بهداروند.

کنون که رهبر رزمندگان، این پیر است
سلاح کاری ما بانگ پاک تکبیر است

[صفحه ۲۴۷]

زخون پاک شهیدان، دگر چه بنویسم
قلم خجل شده یا رب، چه جای تحریر است

ز آب قمقمه، گیرند وضو چه خوش باشد
به پیش محضر حق دارد آبرو، چه خوش است

پیام سرخ رهایی دوباره احیا شد
چو برلبان شمایان، کلام زهرا شد

طلوع صبح ظفر بود یا سپیده عشق
که صاعقه بدل خیمه‌های شب‌ها شد

مثال امت ما هان کجاست یا زهرا
سپاه حق بخدا با خداست، یا زهرا

خوشم که هر سخن این قیام خونین است
شکست فاحش این بعثیان چه سنگین است

زمان زمان قیام است، یا رسول‌الله
بسان امت ما هست یا رسول‌الله

صدای پاک شهیدان، بگوش می‌آید
که خاک تفته اینجا، بجوش می‌آید

مگر صبا گذاری کرد به کربلا، یا رب
که بانگ قاسم و اکبر، بگوش می‌آید

جنوب خاک وطن، کربلای ایران است
صدای خونی اینجا، صدای ایران است

شهید، مرده نباشد همیشه او زنده است
ز شور عشق خدا، سینه‌اش چه آکنده است

[صفحه ۲۴۸]

کلام پاک خدا است، این که می‌گویم
شهید راه خدا، سرفراز و پاینده است

جنوب صحنه خونین روزگار است
سرود سرخ، رهایی رستگار است

جنوب، خطه ایران و شور و ایثار است
تفنگ ژت و یوزی، بدوش هر یار است

ز خویشتن بگذر، تا رسی به حضرت دوست
که این زمانه، برادر زمان پیکار است

تو کلت بخدا باد، و غیر از او هیچ است
ره رسیدن بخدا، نازنین، چه پرپیچ است

قیام، قیام، قیام است، هر پیام شهید
متابعت ز امام است، هر پیام شهید

تبریک

بشگفت دل لاله ز پیروزیتان
تبریک به فتح صبح نوروزیتان

یا رب که زین طینت روح الله
هر روز کند فتح دگر، روزیتان

سیمای حزب الله

چون کوه ز صفتیم و چون چشمه ز جوش
یک سو همه قدرتیم و یک سو همه نوش

صحرا صحرا همه سکوتیم و جلال
دریا دریا همه‌ی تلاشیم و خروش

[صفحه ۲۴۹]

گلبانگ ظفر

خورشید صفت ز آسمان، سر زده‌ایم
آتش به سپاه بعث کافر زده‌ایم

در صبح دمان عید نوروز امسال
گلبانگ ظفر زباده سنگر زده‌ایم

جلوه

ای دوست بیا جلوه نوروز نگر
در بزم چمن، لاله دل افروز نگر

تا سال نوین بر تو مبارک باشد
رخسار مجاهدان پیروز نگر

ظفر نامه

از جبهه ظفرنامه یاران، شنوید
آهنگ سرود پاسداران، شنوید

از خطه مردپرور خوزستان
آوای نجات مرز ایران، شنوید

خورشید ظفر

بگرفت سپاه عشق تا خنجر خون
خورشید ظفر دمید، از سنگر خون

از کام مناره بانگ پیروزی خاست
پیغام سحر رسید بر کشور خون

عید

یاران خیر از فتح نمایان دادند
در عرصه به کار خصم پایان دادند

در صبح دمان عید از سنگر عشق
عیدی به همه مردم ایران دادند

در سنگر

از سید محمد خسرو نژاد.

در سنگری نشسته جوان دلاوری
دشمن ستاده همچو هیولا برابرش

آنجا که از اصابت سخت گلوله‌ها
خاک زمین چو ابر سیاهیست بر سرش

از لابلای غرش خمپاره‌ها، بگوش
آید صدای نغمه الله اکبرش

تا آخرین گلوله و تا آخرین نفس
می‌جنگد از برای حفاظت ز کشورش

عشق وطن، بقای وطن، عزت وطن
باشد به لب همیشه شعار مکررش

هرگز ندیده دیده ایام، این چنین
افراد جانثار، بتاریخ و دفترش

این است آنکه جان به ره دین فدا کند
جانها فدای پیکر پاک مطهرش

این است جان، فدای خمینی که جان ما
بادا هزار مرتبه، قربان پیکرش

ما را به جز دعا نبود هدیه‌ای دگر
یا رب بکن به دشمن ایران، مظفرش

ایران شود دوباره بدوران، حماسه‌ساز
با اتکاء بقدرت ایمان لشگرش

دشمن بجنگ ملت ایران، نمی‌شتافت
می‌شد اگر شجاعت این قوم، باورش

هرگز اسیر دشمن کافر، نمی‌شود
این امتی که همچو خمینی است رهبرش

[صفحه ۲۵۱]

تن می دهد بمرگ، و به ذلت نمی دهد
جانم فدای آن تن در خون، شناورش

خسرو کسی که در ره اسلام شد، شهید
آخر سعادت ابدی شد، میسرش

ما از حسین درس شهادت گرفته‌ایم

آقای سید محمد امامی میبیدی.

ما تشنگان شربت پاک شهادتیم
ما عاشقان راه خدا و سعادتیم

ما دل باین دو روزه دنیا، نبسته‌ایم
ما در هوای زندگی بی نهایتیم

ما معتصم بجبل خداوند لا یزال
ما ملتجی بدرگه فیض و عنایتیم

ما زاهد ستاده بمحراب، در شبیم
هر شب میان سنگر شب، در عبادتیم

ما پیروی ز روح خدایی، نموده‌ایم
ما در لوای رهبری، پر صلابتیم

ما جان بکف نهاده، بفرمان رهبریم
و از عاشقان مظهر عشق و شهامتیم

ما لشکر الهی و هم پاسدار خلق

ما حاملان مشعل پاک رسالتیم

ما در کمین دشمن خونخوار ضد خلق
و از انقلاب و نهضت خود، در حراستیم

[صفحه ۲۵۲]

ما در کنار مردم از بند، رسته‌ایم
ما حامیان قاطبه بی‌بضاعتیم

ما بی‌امان مبارزه با خصم می‌کنیم
ما خصم بی‌امان ستاد جنایتیم

ما تاکنون ز تیغ منافق، نرسته‌ایم
خونین جگر ز کید و نفاق و خیانتیم

در قلب ماست، ریشه این لاله‌های سرخ
ما خفتگان وادی عشق و ارادتیم

ما کشتگان صحنه سردشت و پاوه‌ایم
ما رفتگان خطه دین و ولایتیم

ما از حسین درس شهادت گرفته‌ایم
ما پیروان مکتب وحی و ولایتیم

ما دوستان جمله مستضعفین خلق
ما دشمن درویری و بغی و عداوتیم

ما انتظار مهدی موعود می‌کشیم
مشتاق اعتلای سریر عدالتیم

پایان راه بر همه ما، شهادت است
تا در سبیل حق و مسیر هدایتیم

این جان عاریت به امانت گرفته‌ایم
در انتظار رد شدن این امانتیم

در حفظ مرز و بوم، نهایت خسیس و سخت
لیکن بگاہ دادن جان با سخاوتیم

[صفحه ۲۵۳]

در اعتلای پرچم توحید، داده جان
در اهتزاز پرچم سرخ شهادتیم

ما ز جبهه رو بسوی کربلا خواهیم کرد

ما به راه دین حق، جانرا فدا خواهیم کرد
جبهه را گلگون، چو دشت کربلا خواهیم کرد

سنگر ما سنگر توحید و با امر امام
خاک ایران را سراسر، چون منی خواهیم کرد

گر صفا و مروه دارد بیت حق، ما هم زشوق
با صفای دل، جهان را با صفا خواهیم کرد

از پی درمان درد جهل ابنای بشر
ملک ایران را همه دارالشفاء خواهیم کرد

از پی آزادی نوع بشر، تا روز حشر
پرچم آزاد مردی را، بپا خواهیم کرد

ظلم را معدوم می‌سازیم و پس مظلوم را
با شهادت از کف ظالم، رها خواهیم کرد

کاخ استبداد را با خاک یکسان می‌کنیم
پس بنای عدل را از نو، بنا خواهیم کرد

خویش را در آتش کرب و بلا می‌افکنیم
کربلا را وادی کرب و بلا، خواهیم کرد

ما ز صدق دل ز خون دل وضو، خواهیم ساخت
سجده بر درگاه ذات کبریا، خواهیم کرد

[صفحه ۲۵۴]

حق پرستان را بدین خود کنیم، امیدوار
مردمان را از جدایی‌ها، جدا خواهیم کرد

انقلاب مذهبی تا در جهان آید، پدید
از ندای حق، جهان را پر صدا خواهیم کرد

بر نوای قل هو الله احد، در نای حق
در زمین نینوا، چون نی، نوا خواهیم کرد

با فنای خویشتن اندر ره، ابقای دین
دین خود را در ره یزدان، ادا خواهیم کرد

سرو یا، تا کعبه دل، در جهان بنیان کنیم
ما ز جبهه رو بسوی کربلا، خواهیم کرد

تا ندای رهبر خود را شنیدی، ای شهید
در رهش شهید شهادت را، چشیدی ای شهید

ای بنام بر تو و بر همت مردانه‌ات
کز برای حفظ دین، در خون طپیدی، ای شهید

می‌سزد گر جان کنم ایثار راحت ز آنکه تو
جان ما را با نثار خون، خریدی، ای شهید

با نثار خون تو، زنجیر ظلم از هم گسست
چون تو بر قفل ستم، تنها کلیدی ای شهید

زیر رگبار مسلسل، سینه را کردی سپر
بر مراد خویشتن، آخر رسیدی، ای شهید

[صفحه ۲۵۵]

جای تو خالی است بین ما، ولی تا روز حشر
بهر ما سرچشمه نور امیدی ای شهید

قدرت ایمان تو نازم، که با ایمان خویش
نور ایمان در دل ما پرویدی، ای شهید

دشمن دین را تو کردی روسیاه و زین جهت
در بر مخلوق و خالق، روسپیدی ای شهید

شاعر ژولیده می‌گوید که با ایثار جان
جان عالم را در این عالم، خریدی، ای شهید

در بساط خویش دارد بهترین کالا، شهید
می‌کند کالای خود را با خدا، سودا، شهید

بهر استقلال اسلام از خم چوگان مرگ
گوی سبقت را زمینان می‌برد، تنها شهید

سر خط آزادی ما را به میدان نبرد
می‌کند با خون سرخ خویشتن، امضا شهید

می‌شود وارد به جنت روز محشر بی حساب
بسکه دارد قرب، نزد خالق یکتا شهید

بسکه قدرش هست عالی نزد خلاق مجید
بهترین فرد است بین مردم دنیا، شهید

می‌دهد سر تا نیارد پیش دشمن، سر فرود
می‌دهد جان تا که بخشد جان به جسم ما شهید

[صفحه ۲۵۶]

سینه را آماج رگبار مسلسل می‌کند
چون ندارد ذره‌ای از دشمنان پروا، شهید

مرگ او بنیانگذار خشت کاخ زندگی است
ز آنکه دین را می‌کند با خون خود احیاء شهید

هیچ میدانی چرا از ظلم و بیداد یزید
شد حسین ابن علی در روز عاشورا شهید

خواست گوید ای بشر، از بهر استقلال دین
جان دهم امروز، تا گردی تو هم فردا شهید

از من ژولیده بشنو جان بده در راه دین
چونکه نامش هست جاویدان، نزد ما شهید

شهید

از بانو فاطمه بلادی.

شهید مظهر ایثار و عشق و آزادی است
شهید مرز شرف را، حصار پولادی است

شهید اختر تابان صبح امید است
شهید زنده تاریخ و ملک جاویدست

شهید شاهد بزم حضور جانان است
شهید سالک حق، در سبیل ایمان است

شهید لاله هر دشت و سرو هر چمن است
شهید پیک فرح بخش جنت عدن است

شهید شمع فروزان مجمر جان است
شهید مسئله آموز عشق و ایمان است

[صفحه ۲۵۷]

شهید هاتف غیب از دیار جانان است
شهید مرغ خوش الحان باغ رضوان است

شهید در ره دین مبتلای کرب و بلاست
شهید مظهر حق همچو سیدالشهداء است

بدهر تا که زند لاله سر زخاک شهید
 درود خلق و خدا بر روان پاک شهید

ای مشعل هدایت

تراب مفیدی.

ای زنده همیشه جاوید، ای شهید
 ای مشعل هدایت و ای مظهر امید

ای آنکه قطره قطره خون تو در مصاف
 صد جوی و رود و سیل خروشان، به یافرید

ای آنکه دست سعی تو در پهنه نبرد
 بس پرده‌های مکر و فریب و ریا درید

ای مظهر فضیلت و تقوا درخت داد
 از خون پاک توست که سر بر فلک کشید

ارزانی تو باد شهادت، از آن که حق
 این جامه را به قامت آزادگان برید

ای سرخ روی هر دو جهان، وی شهید حق
 بنگر چه لاله‌ها، که زخاک تو بردمید

ای پرچم رسالت پیغمبران بدوش
 وی از دیار فتح و ظفر داده صد نوید

[صفحه ۲۵۸]

ای قهر انقلابی تو همچو آذرخش

آتش زده به خرمن اهریمن پلید

ما را چه جای سوک بود ای شهید حق
از آنکه هست مردن تو زادنی جدید

شایسته ملتی که بنازد به مرگ سرخ
بایسته امتی که به عالم بود شهید

در مقام شهید

چندین هزار ملت ما داد اگر، شهید
بخشید نخل نهضت ما را ثمر، شهید

خاک وطن زخون شهیدان گرفته رنگ
بادا درود ملت ایران، بهر شهید

یا رب طریق عشق چه راهی است کاندران
در هر قدم فتاده، بهر رهگذر شهید

خون شهید جامعه را آبرو دهد
در رشد انقلاب، گذارد اثر شهید

امت شود به مکتب خود استوارتر
هر روز و شب دهد به ره دین، اگر شهید

شاداب تر گل گلزار انقلاب
هر چند انقلاب دهد، بیشتر شهید

ای بس پدر که پیش پسر غرق خون فتاد
وی بس پسر که شد به کنار پدر شهید

نازم به انقلاب خمینی که داده است
در راه دوست هم پدر و هم پسر شهید

بنگر که تا کجاست موید مقام عشق
بگشود تا به عرش خدا، بال و پر شهید

در جستجوی حقیقت

از الهی قمشه‌ای.

گر چشم پاک عشق بگشایی به عالم
و ز خاک کوی دوست یابی توتیارا

بینی هزاران چرخ گردون را شتابان
جو یا در سلطان یهدی من یشا را

هم مهر و ماه و فوج بی پایان انجم
بینی کمر بستند فرمان قضا را

هر ذره را رقصان بمهر دوست بینی
وز شوق دائم جنبش ارض و سما را

این نفس را رقصان به مهر دوست بینی
جانی که در وی بنگرد سر خدا را

ویران کن این خاکی سرای تن که جانت
منزل کند کاخ سماوات علا را

آتش زن اندر پرده اوهام باطل
افکن به تیغ معرفت، دیو هوا را

باری خدا بین شو که خورشید جمالش
آرد به پایان این شب جهل و عمی را

[صفحه ۲۶۰]

یک پرده تا از صد هزاران، برگشاید
آن شاهد یکتا جمال جان فزا را

تا بشنوی در وصف او با گوش جانت
از جمله ذرات جهان حمد و ثنا را

تسبیح ایزد بشنود ز افلاک و انجم
هم نطق آب و آتش و خاک و هوا را

چشم دل

از سید محمد خسرو نژاد.

چشم دل باز کن که جان بینی
آنچه نادیدنی است آن بینی

گر به اقلیم عشق روی آری
همه آفاق گلستان بینی

بر همه اهل آن زمین به مراد
گردش دور آسمان بینی

دل هر ذره‌ای که بشکافی
آفتابیش در میان بینی

آنچه بینی دلت، همان خواهد

آنچه خواهد دلت، همان بینی [۲۶۰].

از مضیق حیات در گذری
وسعت ملک لامکان بینی

آنچه نشنیده گوش، آن شنوی
آنچه نادیده چشم، آن بینی

تا بجایی رساندت که یکی
از جهان و جهانیان، بینی

با یکی عشق ورزی از دل و جان
تا به عین الیقین عیان، بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

[صفحه ۲۶۱]

سعادت دو جهان

از سید محمد خسرو نژاد.

به راه دین و وطن جان اگر نثار کنی
سزار بود که به کار خود، افتخار کنی

قدم به قله‌ی عز و شرف توانی زد
تو نفس سرکش خود را اگر مهار کنی

گناه باشد اگر در مقام گفتن حق
به پا نشینی و خاموشی اختیار کنی

کلید گنج هنر در وجود تست نهان
به جان به کوش که این گوهر آشکار کنی

تو حاکمی به امور خود، ای بشر برخیز
چرا نشینی و نفرین به روزگار کنی

شهید رفت و به آغوش جاودان پیوست
چه کرده‌ای تو، که بر خویش افتخار کنی؟

سعادت دو جهان آوری بدست، اگر
پی رضای خداوند، کارزار کنی

جمال یار بینی به چشم دل، خسرو
اگر که خانه‌ی دل، خالی از غبار کنی

پرچم وحدت

برخیز، تا که پرچم وحدت بیا کنیم
با عهد خویشتن همه از دل وفا کنیم

ما دردمند و رطه‌ی جهلیم، سر بسر
این درد را ز وحدت دینی، دوا کنیم

[صفحه ۲۶۲]

گر دست اتحاد، بر آریم ز آستین
حاجات خود، ز دفتر قرآن دوا کنیم

در خواب غفلتیم، رقیبان به قصد ما
برخیز، تا که خواب گران، زیر پا کنیم

کاروان شهیدان

از فؤاد کرمانی.

زنده جاوید، کیست، کشته شمشیر دوست
کآب حیات قلوب، در دم شمشیر اوست

گر بشکافی هنوز، خاک شهیدان عشق
آید از آن کشتگان، زمزمه دوست دوست

بنده یزدان شناس، موت و حیاتش یکیست
ز آنکه بنور خداهش، پرورش طبع خوست

غیر خدا باطل است، در نظر اهل حق
دعوی انی انا، کاشف توحید هوست

آن شجری را که حق، بهر ثمر پرورید
بانگ انا الحق زند، تا ابد از مغز و پوست

دل چه ز خود غافل است، عارف بالله نیست
بر لب جو سالها، تشنه لب و آب جوست

گوش دل مؤمن است، سامع صورت خدا
گرچه ز آواز خلق، ملک پر از های هوست

عاشق وارسته را، با سر و سامان چکار
قصه ناموس عشق، صحبت سنگ سبوست

عاشق دیدار دوست، اوست که هم چون حسین
زردی رخسار او، سرخ زخون گلوست

هر که چو او پا نهاد، بر سر میدان عشق
بی سر و سامانیش، در خم چو گان اوست

دوست به شمشیر، اگر پاره کند پیکرش
منت شمشیر دوست، بر بدنش مو به موست

گر به اسیری برند، عترت او دشمنان
هر چه زدشمن بر او دوست، پسندد، نکوست

تا بتوانی (فؤاد) در غم او گریه کن
بر تو از این آبرو نزد خدا آبروست

خاک شهیدان

فؤاد کرمانی.

ای که به عشقت اسیر، خیل بنی آدمند
سوختگان غمت، با غم دل خرمند

هر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت
با خبران غمت، بی خبر از عالمند

یوسف مصر بقا، در همه عالم تویی
در طلبت مرد و زن، آمده با درهمند

تاج سر بوالبشر، خاک شهیدان تست
کاین شهدا، تا ابد فخر بنی آدمند

در طلبت اشک ماست، رونق مرآت دل
کاین درر با فروغ، پرتو جام جمند

چون به جهان خرمی، جز غم روی تو نیست
 باده کشان غمت، مست شراب غمند

[صفحه ۲۶۴]

عقد عزای تو نیست سنت اسلام و بس
 سلسله کائنات، حلقه این ماتمند

گشت چو در کربلا، رایت عشقت بلند
 خیل ملک در رکوع، پیش لوایت خمند

خاک سر کوی تو، زنده کند مرده را
 ز آنکه شهیدان تو، جمله مسیحادمند

هر دم از این کشتگان، گر طلبی بذل جان
 در قدمت جان فشان، با قدمی محکمند

سر خدای ازل، غیب در اسرار تست
 سر تو با سر حق، خود زازل توأمند

محرم سر حبیب، نیست به غیر از حبیب
 پیک و رسل در میان، محرم و نامحرمند

در غم جسمت (فؤاد) اشک نبارد چرا؟
 کاین قطرات عیون، زخم ترا مرهمند

پیشوای شهیدان

از ابوالقاسم حالت.

تا حشر رادمردی و جانبازی حسین

اندر خور ستایش و تحسین و مرحباست

کز یمن استقامت و ایمان و صدق او
نیروی دین فزود و هیاهوی کفر کاست

سلطان دین سرآمد مردان حق، حسین
کو مظهر حقیقت و مرآت حق نماست

[صفحه ۲۶۵]

از خون اوست گر که خورد، بیخ شرع، آب
وز جهد اوست گر که چنین، کاخ دین، بپاست

برخاست تا کند قد مردانگی بلند
آنجا که غیر مردم نامرد، برنخاست

بهر خدا زهستی خود دست شست و گفت
در راه دوست می‌دهم، آن را که دوست خواست

فرموده‌های او همه فرموده نبی است
فرموده نبی، همه فرموده خداست

فرموده هر کسی که دهد تن به ناسزا
هر لحظه گر رود به سرش، ناسزا سزاست

فرمود بهر آن که به مردی علم بود
خواری مصیبت است و سرافکنندگی، بلاست

فرمود، ما چگونه فرود آوریم، سر
در پای آنکسی که روان در خط خطاست

کی کار ظلمان کند آن کس، که عادل است
کی یار اشقیا شود، آن کو، که ذاتقیاست

ما حق خود زدست بناحق، نمی‌دهیم
زیرا که حق ماست مقامی، که حق ماست

تسلیم امر پست‌تر، از پست کی شود
آن را که همچو ما به رضای خدا رضاست

هعمت رفیق ما و بزرگی ندیم ماست
مردی مرام ما و شہامت، شعار ماست

[صفحه ۲۶۶]

مردن، بنام، خوب‌تر از زندگی، بنگ
کاین عزت و غنا بود، آن ذلت و غناست

اعلامیه آزادی

استاد بصیر.

سر سلسله مردم آزاد، حسین است
آنکس که در این ره سر و جان داد، حسین است

مردی که چو کوهی ببر تیشه بیداد
دامن به کمر برزد و استاد، حسین است

درسی به بشر داد، بدستور الهی
درشش عملی بود، نه کتبی، نه شفاهی

آئین یزیدی که بری بود زانصاف

نمود به تطمیع و به تهدید، گواهی

مردانه در این مرحله بگذاشت قدم را
بر ضد ستمکار برافراشت علم را

با قدرت یزدانی و با دست خدایی
بشکست بهم قدرت بیداد و ستم را

او کرد به نوع بشر این قاعده تعلیم
کاندر ره آزادگی، از جان نبود بیم

دیگر نهراسد زستمکار، ستمکش
مظلوم به ظالم نکند، کرنش و تعظیم

اعلامیه از قتلگه کربلا داد
با زینب و سجاد سوی شام فرستاد

[صفحه ۲۶۷]

این جمله زخون بود در آن نشریه، مسطور
باید بشر از قید اسارت شود، آزاد

قیام حسین

صابر همدانی.

از حسین اکتفا بنام حسین
نبود در خور مقام، حسین

بلکه باید که خلق، دریابند
علت اصلی قیام حسین

بهر احیای دین شهادت، یافت
زنده شد نام دین، ز نام حسین

دستگیری زمستند و یتیم
بود، کار علی الدوام حسین

مسلمین را سزد که بگذارند
گام خود را بجای گام حسین

نرود زیر بار ظلم، کسی
پندها گیرد از مرام حسین

تا ثبات قدم بیا موزند
خلق ز اصحاب با وفای حسین

در ره دین مجاهدت ورزند
چون جوانان خوش خرام حسین

همه سعی یزید بر این بود
که کسی نشنود، کلام حسین

غافل از آنکه می رسد همه را
تا قیامت، صلاهی عام حسین

او بهر مسلمی رسانده سلام
خیزی و ده، پاسخ سلام حسین

خواب غفلت بود برادر مرگ
کن قیامی، به احترام حسین

تو هم از هر یزید خوب ستان
داد خود را و انتقام حسین

کشته شد زیر بار ظلم نرفت
به به، از قدرت تمام حسین

شد مکرر عزای او که شود
هر کسی واقف از مرام حسین

[صفحه ۲۶۸]

قافله سالار عشق

دکتر قاسم رسا.

بیا که مویک سلطان دین، هویدا شد
بیا که قافله سالار عشق، پیدا شد

بیا که پرچم قرآن به اهتزاز آمد
بیا که خیمه سلطان عشق، برپا شد

ز آسمان ولایت، ستاره‌ای بدمید
که ماه مجلس و خورشید، عالم آرا شد

ز بوستان رسالت، شگفت لاله رخی
که خرم از گل رویش، فضای دنیا شد

رسید مژده که روشن، حرمرای علی
ز آفتاب جمال عزیز زهرا شد

براد مردی و مردانگی و جانبازی
حسین، رهبر آزادگان دنیا شد

چو بود عاشق و سودای دوست در سر داشت

رسید بر سر بازار، و گرم سودا شد

نهاد چهره گلگون به خاک و سر به سجود
سری که مظهر آیات ذات یکتا شد

حسین از پی حق رفت و سرفراز، آمد
یزید جانب باطل گرفت و رسوا، شد

حسین سلطنتش استوار ماند ولی
یزید بار گهش سرنگون و یغماً شد

[صفحه ۲۶۹]

ز آبیاری خون حسین و یارانش
نهاد دین خدا، خرم و مصفا شد

حسین تن به مذلت نداد و عزت یافت
به فرق تاج شهادت، نهاد و مولی شد

گرفت خامه (رسا) تا سراید اوصافش
خجل چو قطره ناچیز، پیش دریا شد

پیکار حسین

درس آزادی به دنیا داد رفتار حسین
بذر همت در جهان افشاند افکار حسین

جان خود را در ره صدق و صفا از دست داد
زین سبب تا حشر باشد، گرم بازار حسین

با قیام خویش بر اهل جهان، معلوم کرد

تابع اهل ستم گشتن بود، عار حسین

حق و باطل را به خون خویش کرد از هم جدا
آری آری تا ابد برجاست آثار حسین

زندگی پیکار باشد در ره اندیشه‌ها
باشد این گفتار شیرین و گهربار حسین

گر نداری دین، به عالم، لااقل آزاده باش
این کلام نغز می‌باشد، ز گفتار حسین

مرگ با عزت زعیش در مذلت بهتر است
نغمه‌ای می‌باشد از لعل درر بار حسین

[صفحه ۲۷۰]

نی ریاست نی دورنگی، نی دغل در کار بود
بهر ترویج حقیقت بود، پیکار حسین

جان و مال و یاورانش شد فدای راه حق
رادمردان را بود سرمشق، رفتار حسین

داد درس یاری و جانبازی و مردانگی
بر همه اهل جهان عباس، سردار حسین

خواهی از طوفان که از دریای محنت واره‌ی
سعی کن تا در طریق حق، شوی یار حسین

درس زندگی

یک روز روز حاصل ایام آدمی است

از آن، هر آنچه روز گذارد مکرر است

آن روز، روز خدمت خلق است بهر حق
خرم کسی که خدمت خلقش میسر است

پایان زندگانی هر کس، به مرگ اوست
جز مرد حق، که مرگ وی آغاز دفتر است

آنکس که در اقامه حق، می شود شهید
عمر ابد نصیب وی از موت احمر است

تاریخ چیست؟ صفحه‌ای از عالم بزرگ
امروز با بزرگی عالم، برابر است

امروز را به خون شهیدان نوشته‌اند
روز حسین، کشته تیغ ستمگر است

آغاز شد حیات حسینی به مرگ او
وین قصه رمز آب حیات است و کوثر است

سربازی حسین و سرافرازی حسین
امروز، زینت سر هر تاج و افسر است

تا حشر بر قیام حسینی درود باد
کاین درس زندگی بشر، تا بمحشر است

امروز روز عزت و اقبال سرمدی است
آن را که فیض دولت سرمد مقرر است

[صفحه ۲۷۳]

احکام دفاع

اشاره

بر خود لازم دانستم، مسایل فقهی احکام دفاع را که امام بزرگوار رهبر مسلمین جهان، آیه الله العظمی امام خمینی قدس سره در کتاب شریف تحریرالوسیله جلد اول، آخر کتاب امر به معروف و نهی از منکر بیان فرموده‌اند، برای خوانندگان عزیز ترجمه کنم، تا تمام مسلمان‌ها وظیفه خود را نسبت به دفاع از اسلام عزیز و مملکت اسلامی، و انقلاب و دفاع از جان و مال و ناموس مسلمین کشورمان بهتر اداء کنند و مسئولیت خویش را به حفظ و نگهداری آن‌ها در مقابل دشمن بیشتر احساس وظیفه کنند، (جالب توجه اینجاست تا آنجایی که من بررسی کردم احکام دفاع را آن هم با آن اهمیتی که در اسلام برای مسلمان‌ها در مقابل دشمن دارد، در هیچ کدام از رساله‌های علمیه مراجع تقلید فعلی چه در رساله‌های عربی و چه در رساله‌های فارسی غیر از «تحریرالوسیله» امام نیافتم).

امام در اوج خفقان سلطنت کثیف پهلوی، احکام دفاع را در تمام زمینه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و دینی برای تمام مسلمان‌ها بیان فرموده‌اند، و مسلمان‌ها را به وظایف خطیری که دارند هشدار داده‌اند، اینجاست که انسان وظیفه‌شناس پی می‌برد به آن بینش الهی و جهان بینی این ابرمرد تاریخ اسلام، و بیاد این آیه شریفه قرآن می‌افتد:

[صفحه ۲۷۴]

«الله أعلم حیث یجعل رسالته»؛

خدا داناتر است که رسالت و امامت رهبری را به دست چه کسی بسپارد، که او لایق و شایسته رهبری باشد.

قبل از شروع به ترجمه لازم است که اذهان خوانندگان عزیز را به چند نکته جلب کنیم:

۱. در ترجمه خیلی سعی و کوشش شده که کاملاً واضح و روان ترجمه شود، تا همه خوانندگان محترم به آسانی معانی کلمات را بفهمند، تا برایشان مشکلی پیش نیاید، زیرا در گفتار یا نوشته‌جات بزرگان چه بسا به جای چند کلمه، برای اختصار یک (ضمیر) به کار برده می‌شود، که فهم آن برای غالب مردم مشکل است، لذا در ترجمه توضیح دادیم که مقصود از بازگشت (ضمیر) چیست؟ تا مطابق فهم همه کس باشد، مثلاً- رهبر عزیز در ابتدا احکام دفاع فرموده‌اند (ثانیهما عن نفسه و غیرها) ما ترجمه کردیم: قسم دوم دفاع از جان و مال و عرض و ناموس مسلمین.

۲. گاهی برای این که ترجمه سلیس و روان باشد، اول جمله یا وسط جمله یا آخر جمله، چند کلمه در داخل () پراکنده اضافه کردیم: مثلاً در ترجمه مسئله ۲ داخل پراکنده نوشتیم (در بیرون راندن دشمن از مملکت اسلامی) چون این اضافه کردن از خود متن مسئله استفاده می‌شود مثلاً امام در مسئله ۲ فرمودند لا یشرط ذالک بحضور الامام که ما (ذالک) را این طور تفسیر کردیم.

۳. گاهی کلمه‌ای در عبارت متن، برای فهم عموم احتیاج به توضیح دارد، لذا در خارج از متن او را توضیح دادیم، مثلاً در مسئله ۲۲ متن عبارت، این است مساوی بین کونهما محصنین مساوی یا در مسئله ۲۳ متن عبارت این است: و لم یکن له شهود علی طبق ما قرره الشارع مساوی که آن را توضیح دادیم.

۴. باز هم در ترجمه ادعا نمی‌کنیم که ترجمه بسیار عالی و بی‌نقص است ممکن است از جهت ادبی و ویراستاری خالی از نقص نباشد که از راهنمایی ارباب قلم و

[صفحه ۲۷۵]

فضای عالم مقام سپاسگزاریم.

۵. ترتیب شماره‌های مسایل این جا با ترتیب شماره‌های مسایل کتاب تحریرالوسیله مطابقت دارد زیرا رهبر عزیز در قسم اول دفاع ۱۰ مسأله بیان فرموده‌اند که در این جا بهمان ترتیب آورده شده و در قسم دوم دفاع ۴۱ مسأله بیان فرموده‌اند که در این جا هم همان ۴۱ مسئله به ترتیب ترجمه شده و طرز ترجمه در این کتاب به این است که ترجمه هر مسأله را در متن با حروف درشت نوشته‌ایم و خود مسأله را در پاورقی آورده‌ایم و علامت گذاری شده که هر ترجمه مطابقت کند با خود مسئله.

۶. چون قسم اول احکام دفاع در بیان ریشه کن کردن استعمار از ممالک اسلامی مخصوصاً کشور جمهوری اسلامی ایران و حزب الله لبنان می‌باشد لذا برای خوانندگان عزیز ابتدا باید مفهوم استعمار و اقسام استعمار بیان شود، تا اهمیت فتاوی امام نسبت به ریشه کن کردن استعمار در ممالک اسلامی بهتر روشن شود.

استعمار در لغت به معنی طلب عمران و آبادی است، کشورهای نفع طلب و چپاولگر به نام این که می‌خواهند کشورهای ضعیف را آباد کنند، و نیازمندی‌های مردم آن کشورها را برآورده سازند، ابتدا با یک وعده‌ها و وعیده‌های کاذبی، خود را در قلب مردم ناآگاه و خفته آن کشورهای ضعیف با زور جا می‌دهند، سپس آرام آرام فرهنگ سنتی آن مردم را از دستشان می‌گیرند و اسباب و کالای زندگی عادی آن مردم را که قرن‌ها به آن عادت کرده‌اند، بر اثر عرضه داشتن کالای لوکس و وسایل زیبای خودشان که از کشورشان به ارمغان آورده‌اند آن‌ها را به دست فراموشی می‌سپارند و گاهی هم برای خالی نبودن عریضه و گول زدن مردم ناآگاه (که ما داریم کشورتان را صنعتی می‌کنیم) یک کارخانه دروغی که همه چیزش از خارج وارد می‌شود، و در آن کشور فقیر پیچ و مهره‌هایش بهم بسته و منتاج می‌گردد برای آن‌ها پیاده می‌کند، حالا اگر این مردم بیچاره مستمند بخواهند از خواب بیدار شوند، و دم از استقلال بزنند، چون چیزی ندارند که زندگی کنند، نه فرهنگ سنتی دارند که زندگی خود را بر محور

[صفحه ۲۷۶]

آن بسازند، و نه مانند کشورهای استعمارگر، صنعتی شده‌اند تا خود کفا باشند، نه سلاح نظامی دارند که آن‌ها را از کشورشان خارج سازند کشورهای استعمارگر هشدار می‌دهند که اگر دم از استقلال و سیاست بزنید، شما را در محاصره اقتصادی قرار می‌دهم و همه چیز را به رویتان می‌بندیم و چنین و چنان می‌کنیم، لذا باید کشور بیدار شده برای گسستن زنجیر استعمار و قطع وابستگی خود و خودکفا شدن خیلی تلاش و کوشش کند، باید با تمام ناراحتی‌ها و گفتاری‌ها بسازد، تا به طور دراز مدت خود را خودکفا کند، و با اتحاد و همبستگی با یکدیگر خیلی فداکاری کند پس استعمار در واقع استعباد است نه استعمار، برده کشی است نه عمران و آبادی، اینجاست که رهبر بزرگ انقلاب امام خمینی روحی فداه این سدها را شکستند و با یک فریاد بیدار باش همه را از خواب گران بیدار کردند، که ای ملت مسلمان ایران و سایر کشورهای اسلامی بیدار شوید؟ چه می‌کنید؟ آخر دولت غاصب آمریکا شما را به کجا می‌برد؟ بیدار شوید و خفتگان را بیدار کنید، افسوس هزاران افسوس اگر ما ملت ایران ۵۰ سال قبل مثل این رهبر بیدار و آگاه را می‌داشتیم، الان می‌خواست همه چیز داشته باشیم چرا حالا وضع مان به این جا کشیده شود؟ چرا فرهنگ مان را غرب و شرق بدزدند؟ چرا ما کشکول گدایی مان را به سوی شرق و غرب دراز کنیم؟ بحمدالله که کشور جمهوری اسلامی ایران کاملاً مستقل شد به برکت انقلاب و وابستگی ما از کشورهای استعمارگر قطع شد و ما روز به روز در حال پیشرفت هستیم خدا ملت‌های سایر

کشورهای اسلامی را از خواب غفلت بیدار کند و زمامداران اهل سنت کشورهای اسلامی را به اسلام واقعی هدایت کند که این قدر نوکران آمریکا و دشمنان اسلام نشوند و....

استعمار

۷. اقسام استعمار: استعمار بر دو قسم است: استعمار کهنه و استعمار نو که آن را

[صفحه ۲۷۷]

(کلنیالیسم و نئوکلنیالیسم) می‌گویند

MSILAINOLOC-OEN

استعمار کهنه آن است که کشورهای مترقی و پیش رفته بر اثر توانایی و زر و زوری که دارند برای کشورگشایی و ضمیمه کردن خاک کشورهای ضعیف به خاک کشورشان، به آن کشورها حمله می‌کنند، و با یک شورش ناجوانمردانه و زدن و کشتن و آواره کردن مردم مظلوم آن سامان، کشورهای ضعیف را می‌گیرند و شهرهایشان را تصرف می‌کنند و خاک آن کشورها را ضمیمه خاک کشورشان می‌کنند که امروزه استعمار کهنه منسوخ شده.

استعمار نو آن است که کشورهای مترقی و نیرومند به خاک کشورهای ضعیف کاری ندارند، و چشم طمع به گرفتن خاک کشورهای ضعیف ندارند، و ظاهراً کشورهای ضعیف را به رسمیت می‌شناسند، و آن‌ها را مستقل جلوه می‌دهند، نهایت این که یک نوکران حلقه بگوش احمقی از خود مردم آن کشورها به نام رئیس جمهور یا پادشاه از خود همان مردم کشورهای ضعیف درست می‌کنند، تا بوسیله آن‌ها تمام سرمایه‌های طبیعی و اقتصادی و فرهنگی آن کشورها را به یغما ببرند. امروزه تمام کشورهای اسلامی غیر از کشور جمهوری اسلامی ایران به صورت استعمار نو مستعمره کشورهای آمریکا و اروپا و سایر کشورهای صنعتی می‌باشند و هرگز هم نمی‌توانند از استعمار آن‌ها خارج شوند.

۸. استعمار نو و استعمار کهنه در کشورهای ضعیف مخصوصاً در کشورهای اسلامی چه گونه به وجود آمد؟ البته پیدایش استعمار کهنه در جهان ریشه تاریخی دارد، نهایت این که در قرن اخیر از قبل از جنگ جهانی اول تا قبل از جنگ جهانی دوم استعمار کهنه به اوج خود رسید، و بعد از جنگ جهانی دوم تاکنون استعمار نو جانشین استعمار کهنه شده است.

شرح مختصری راجع به جنگ جهانی اول و دوم

جنگ جهانی اول مدت چهار سال طول کشید از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ میلادی در این

[صفحه ۲۷۸]

مدت در حدود ۲۰ میلیون نفر از افراد بشر تلف یا مفقودالآثر یا ناقص الاعضاء شدند سرانجام جنگ خونین جهانی منجر به شکست آلمان و انعقاد صلح (ورسای) شد که آن را در ۴۴۰ ماده تنظیم کردند و در ضمن آن، آلمان را مسئول آن جنگ دانستند و مقررات سنگینی برایش وضع کردند، در مقدمه صلح‌نامه برای آن که دو مرتبه چنین پیش آمدی به وجود نیاید و جنگی دیگر دامن گیر کشورهای دنیا نشود، مطالبی را به عنوان مرام مشترک دول ذی نفع گنجانیدند که از آن به بعد دولت‌های متعددی که آن

را امضا می‌کنند ملزم به اجرای آن باشند، آن مقدمه شامل ۱۴ ماده بود و در آن قید شده بود که دولت‌های قوی را باید تقویت کرد و دولت‌های شکست خورده را باید تحت کنترل شدید دولت‌های قوی قرار داد، یکی از آن‌ها دولت نیرومند اسلامی آن زمان به نام امپراتوری عثمانی بود که آن را قطعه قطعه کردند. به نام‌های کشور ترکیه، سوریه، لبنان، عراق، یمن، اردن، فلسطین، عربستان سعودی و کشورهای کوچک و کوچک‌تر مثل کویت، بحرین، امارات و دبی که آن‌ها پایگاهی برای خودشان باشد و غیره نام نهادند و برای هر کدام یک رئیس جمهور یا پادشاهی انتخاب کردند که نوکر خودشان باشد.

حال این آقای رئیس جمهور یا پادشاه از کجا آمده و کی بوده؟ و دارای چه ویژگی‌های انسانی و اسلامی می‌باشد؟ خدا می‌داند، فقط به طور قطع و مسلم این را می‌دانیم که این‌ها نوکران حلقه به گوش و غلام فرمان‌بردار خوبی می‌باشند برای دولت‌های استعمارگر.

دولت‌های بزرگ آن زمان که پس از جنگ جهانی اول خواستند، آتش جنگ را برای همیشه در جهان به اصطلاح خودشان خاموش کنند و دنیا را به صلح و آرامش بکشانند، پس از صلح (ورسای) و تنظیم مرامنامه، مجمعی تشکیل دادند به نام جامعه ملل، و آن را به امضای ۲۶ کشور از جمله ایران رسانیدند. پنج‌تای آن‌ها عضو دائمی و مؤثر شناخته شدند که کشورهای دیگر زیر نفوذ آن‌ها باشند، و آن‌ها عبارت بودند از:

[صفحه ۲۷۹]

آلمان، فرانسه، انگلیس، ژاپن، ایتالیا، ممالک کوچکی که تحت نفوذ آن‌ها بودند به جای نام مستعمره نام قشنگ و زیبایی روی آن‌ها گذاشتند بنام (ماندای) که آن را به عربی (انتداب) می‌گویند یعنی تحت سرپرستی و حمایت، مثلاً دولت سوریه، عراق، ایران، اردن، فلسطین، عربستان سعودی و یمن ماندای انگلیس و فرانسه شدند، و قسمت اعظم آفریقا و بعضی از ممالک خاورمیانه و خاور دور به بعضی از کشورهای اروپایی و تعدادی هم به ژاپن سپرده شد: خوب این سؤال پیش می‌آید که در این میان سهم آمریکا چه شد؟ در این جا باید عرض کنم که دولت آمریکا اگر چه کنار دولت‌های عضو ناظر جریانات بود ولی رسماً به جامعه ملل ملحق نشد، زیرا دولت آمریکا اصرار می‌ورزید که باید دولت‌های قوی، دولت‌های ضعیف کوچک را آزاد سازند، تا کم‌کم خودشان استقلال پیدا کنند، و غرضش این بود که آن‌ها از زیر سلطه دولت‌های قوی خارج شوند و خودش آن را تصاحب کند، ولی آن‌ها به بهانه این که مردم آن کشورها هنوز نمی‌توانند وضع خود را خوب اداره کنند، عذر می‌آوردند.

آری جامعه ملل آن روز مانند سازمان بین‌الملل امروز یک امام‌زاده‌ای نبود که کور مادرزادی را شفا دهد، زیرا وقتی که رهبران جامعه مقصدشان فقط تکالب و چپاول باشد و مانند درندگان باشند که وقتی که بر سر لاشه مرداری برسند برای ربودنش هم دیگر را گاز بگیرند و پاره پاره بکنند، دنیا از این بهتر نخواهد شد و این بار به منزل نخواهد رسید.

آن‌ها وقتی که دیدند منافعشان از این اساسنامه جامعه الملل خوب تأمین نمی‌شود با این که در اساسنامه قید کرده بودند که هیچ دولت قوی حق تجاوز به دولت ضعیف را ندارد، چند سال که از عمر جامعه ملل بیشتر نگذشته بود که در سال ۱۹۳۱ میلادی دولت ژاپن که یکی از دول محور [۲۶۱] و قدرتمند آن زمان بود بدون جهت به منچوری حمله کرد و آنجا را تصرف کرد جامعه ملل به او اعتراض کرد که چرا

[صفحه ۲۸۰]

برخلاف قانون به آن کشور حمله کردی؟ گفت من جامعه ملل را قبول ندارم و از جامعه ملل خارج شد.

در سال ۱۹۳۶ ایتالیا بی جهت به حبشه حمله کرد و آنجا را تصرف کرد، جامعه ملل به او اعتراض کرد او هم سرباز زد و از جامعه ملل بیرون آمد. در سال ۱۹۳۹ روسیه به فنلاند حمله کرد. آن جا را تصرف کرد. جامعه ملل به او نیز اعتراض کرد او هم اعتنا نکرد و از جامعه ملل خارج شد. آلمان هم که در زمان هیتلر خود را کنار کشید بالاخره موقع جنگ جهانی دوم از دولت‌های بزرگ آن زمان، فقط فرانسه و انگلیس به حسب ظاهر باقی مانده بودند، و دولت‌های کوچک هم که تکلیفشان معلوم بود این‌ها یتیم بی پدر بودند که باید تحت سرپرستی پدران جنایتکار خود باقی بمانند تا این که جنگ جهانی دوم شروع شد.

جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ شروع شد و مدت ۶ سال طول کشید و بیش از سه برابر جنگ جهانی اول این جنگ خسارت مالی و جانی در برداشت دو سال که از جنگ جهانی دوم گذشت و آلمان داشت به سرعت پیشروی می کرد بین دو نفر از رهبران سیاسی (انگلیس و آمریکا) به نام چرچیل و روزولت ملاقات‌هایی در یک کشتی در اقیانوس اطلس انجام گرفت و مطالبی مورد توافق آن‌ها قرار گرفت که بر طبق آن چند دولت که با دول محور مشغول جنگ بودند متعهد شدند که مواد هشت گانه‌ای که روی آن‌ها توافق شده بود مراعات کنند، و تا اول سال ۱۹۴۲ آن را به امضای ۲۶ کشور رساندند بعد در خلال جنگ جلساتی برای تکمیل و توسعه آن تشکیل دادند، در مسکو نماینده چین، انگلیس، آمریکا و روسیه توافق کردند که باید یک سازمان بین‌المللی به وجود آورد، در تهران هم ملاقاتی بین سران سه دولت انجام گرفت [۲۶۲] تا بالاخره نقشه یک چنین سازمان ملل لعنتی را کشیدند.

[صفحه ۲۸۱]

(در دسامبر ۱۹۴۳) که به نظر خودشان از آن به بعد مانع پیدایش جریان‌های نظیر این جنگ‌های خانمان برانداز گردد و گفتند باید این غرورها بشکند و دولت‌ها مانند افراد یک خانواده دور هم جمع شوند و به صورت مسالمت آمیز در مسائل بین‌المللی با یکدیگر شور و مشورت کنند و مسائل را خودشان حل کنند و اگر کسی خواست از حد خود تجاوز کند دیگران او را متقاعد کنند. و این منشور در سال ۱۳۲۴ شمسی به امضای پنجاه کشور رسید و چون تا روز دوم آبان ماه ۱۳۲۴ (برابر ۲۴ اکتبر) به اندازه کافی برای رأی گیری از کشورها امضا گرفتند آن روز را روز سازمان ملل نامیدند. اساسنامه این سازمان را که افراد زیادی فقط در مدت ۶۱ روز تهیه و تنظیم نمودند در شش قسمت تنظیم نمودند.

قسمت دوم از آن ۶ قسمت عبارت است از شورای امنیت، شورای امنیت به منزله هیئت اجراییه تصمیمات سازمان ملل است و هر یک از نمایندگان ۵ دولت بزرگ (انگلیس، فرانسه، چین، روسیه، آمریکا) حق (وتو) دارند، یعنی اگر تمام اعضای شورا در موردی متفق باشند و فقط یکی از آن‌ها مخالف باشد، آن تصمیم قابل اجرا نخواهد بود و اگر تمام دولت‌ها مخالف باشند دو دولت با آن‌ها موافق باشد آن تصمیم قابل اجرا است [۲۶۳].

در حقیقت تمام دولت‌های عالم آلت اجرای مقاصد سیاسی آن‌ها هستند اینجاست که امام بزرگوارمان خمینی کبیر اعلان کردند که این قانون، قانون جنگل است نه قانون انسان‌ها، حال به فتاوی امام بزرگوار برای مقام دفاع می پردازیم.

[صفحه ۲۸۲]

فصل فی الدفاع.

دفاع در اسلام بر دو قسم است: دفاع از اساس و ارکان اسلام، و دفاع از جان و مال و عرض و ناموس (مسلمین) [۲۶۴].

اما سخن در بیان قسم اول

مسئله ۱. اگر دشمن به شهرهای مسلمین، یا به مرزهای مملکت مسلمین تجاوز کند، که ترس آن باشد، که بر اثر تجاوز دشمن، اساس و ارکان اسلام به خطر افتد، و اجتماع و وحدت مسلمین از هم پاشیده شود، واجب است بر تمام مسلمین به هر صورتی که می‌توانند با گذشت از جان و مالشان، برای حفظ اسلام و مملکت اسلامی دفاع کنند، و (دشمن را از مملکتشان بیرون کنند) [۲۶۵].

مسئله ۲. (در بیرون راندن دشمن از مملکت اسلامی) شرط نیست حضور امام علیه‌السلام، یا اذن امام، و یا اذن نائب خاص امام، یا اذن نائب عام امام، زیرا دفاع بدون هیچ قید و شرطی بر هر مکلفی (چه امام و چه غیر امام و در هر زمانی و مکانی) بهر وسیله

[صفحه ۲۸۳]

ممکن، واجب است [۲۶۶].

مسئله ۳. اگر ترس آن باشد که دشمن بخواهد، تسلط و استیلاء خود را بر شهرهای مسلمین بیفزاید و بر توسعه‌طلبی خود افزوده سازد، شهرهای مسلمین را بخواهد بگیرد، یا آن‌ها را به اسارت خویش درآورد، باز هم دفاع به هر وسیله ممکن بر مسلمین واجب است [۲۶۷].

مسئله ۴. اگر ترس آن باشد، که دشمن بخواهد، استیلاء و تسلط پیدا کند، در امور سیاسی و اقتصادی در حوزه‌های منطقه کشورهای اسلامی، که این استیلاء و تسلط یابی دشمن، باعث شود که مسلمین در امور سیاسی و اقتصادی به اسارت دشمن در آیند، تا موجب ضعف و ناتوانی اسلام و مسلمین شود، در این صورت، بر مسلمین واجب است دفاع به وسایل مختلف؛ و مبارزه کردن منفی با دشمن: از قبیل نخریدن مسلمین کالاهای تجارتي آن‌ها را و از آن‌ها استفاده نکردن، و رفت و آمد خود را با آن‌ها قطع کردن، و معاملات خود را با آن‌ها بر هم زدن [۲۶۸].

مسئله ۵. اگر در قراردادهای تجارتي و غیر تجارتي (بین کشورهای اسلامی با کشورهای غیر اسلامی) ترس آن باشد که بیگانگان، تسلط در امور سیاسی و غیر سیاسی بر حوزه اسلام و شهرهای مسلمین پیدا کنند، که این تسلط در واقع موجب شود که بیگانگان، مسلمان‌ها و شهرهای مسلمان‌ها را به استعمار و استثمار خود درآورند، این چنین قراردادهایی در اسلام حرام است، و بر تمام مسلمان‌ها واجب

[صفحه ۲۸۴]

است دوری از این قراردادها [۲۶۹].

مسئله ۶. اگر انعقاد روابط سیاسی بین دولت‌های اسلامی با بیگانگان، باعث شود، که بیگانگان تسلط و استیلاء بر شهرهای مسلمان‌ها یا بر نفوس و اموال آن‌ها پیدا کنند یا انعقاد روابط آن‌ها باعث شود، که مسلمان‌ها از نظر سیاسی اسیر بیگانگان شوند، انعقاد این چنین روابط و مناسبات بر رؤسای کشورهای اسلامی حرام است، و این عقد قراردادهای باطل است، و بر مسلمان‌ها واجب است که رؤسای دولت‌های اسلامی را ارشاد کنند و آن‌ها را به هر طوری که شده ولو با مبارزات منفی خودشان، و ادارشان کنند که این

روابط و مناسبات را بر هم بزنند [۲۷۰].

مسئله ۷. اگر ترس آن باشد که یکی از دولت‌های اسلامی، مورد هجوم دولت‌های بیگانه قرار گیرد، (مثل فلسطین اشغالی الان و لبنان و کشور جمهوری اسلامی ایران و بعضی کشورهای اسلامی دیگر) بر تمام دولت‌های اسلامی، واجب است به هر طوری که می‌توانند، از آن دولت مظلوم مسلمان دفاع کنند، و او را نجات دهند، هم چنین بر تمام مسلمان‌های عالم، واجب است که به یاری برادران و خواهران مسلمان مظلوم خود بشتابند، و آن‌ها را نجات دهند [۲۷۱].

مسئله ۸. اگر یکی از دولت‌های اسلامی، عقد قراردادی با یکی از دولت‌های بیگانه به امضا برساند، که آن عقد قرارداد، مخالف مصالح اسلام و مسلمین باشد، واجب است بر سایر دولت‌های اسلامی، به وسائل مختلف از راه وسائل سیاسی و

[صفحه ۲۸۵]

اقتصادی، برای بر هم زدن آن عقد قرارداد کوشش کنند، مثل این که روابط سیاسی و اقتصادی خود را (با آن دولت اسلامی، که این عقد قرارداد را امضا کرده است) قطع کنند، و هم چنین بر سایر مسلمین واجب است، که اهتمام و کوشش کنند به هر وسیله ممکن برای بر هم زدن این عقد قرارداد، اگر چه از راه مبارزات منفی باشد، زیرا امثال این عقد قراردادها در شرع اسلام هم حرام است و هم باطل [۲۷۲].

مسئله ۹. اگر بعضی از زمامداران، یا وکلای مجلسین (دولت‌های اسلامی در دستگاه دولت) کاری کند که نتیجه کارش، موجب نفوذ سیاسی یا اقتصادی بیگانگان در مملکت اسلامی شود، و ترس آن باشد که بر اثر این نفوذ، اساس اسلام، یا استقلال مملکت اسلامی، اگر چه نسبت به آینده باشد به خطر افتد، قهرا این شخص خائن است، و از پست و مقامی که دارد خود به خود عزل خواهد شد، اگر چه فرض شود، که او قبلاً- این مقام را به حق تصاحب کرده است و بر امت اسلامی هم لازم است او را مجازات کنند، اگر چه از راه مبارزات منفی باشد، از قبیل این که مالیات خود را به او نپردازند و معاملات و داد و ستد خود را با او ترک کنند، و به هر وسیله ممکن باید از او اعراض کنند، و کوشش کنند، که او را از جمیع شئون سیاسی و حقوق اجتماعی که دارد، اخراجش کنند [۲۷۳].

مسئله ۱۰. اگر روابط و قراردادهای تجاری، بین کشورهای اسلامی با بعضی از

[صفحه ۲۸۶]

کشورهای بیگانه، یا بین بازرگانان کشورهای اسلامی، با بعضی از بازرگانان کشورهای بیگانه، طوری منعقد شود، که نتیجه‌اش فلج شدن بازار مسلمین، و حیات اقتصادی آن‌ها شود، این چنین عقد قراردادهای تجاری در اسلام، حرام است و باید او را لغو کنند، و بر علمای دینی هم لازم است که این گونه تجارت و کالاهای تجاری را برای خاطر مصالح اسلام و مملکت اسلامی حرام اعلان کنند و بر امت اسلامی هم لازم است، متابعت از دستور علمای دینی، همان طور که بر خود امت اسلامی نیز واجب است که کوشش کنند، برای بر هم زدن این گونه قراردادها [۲۷۴].

[صفحه ۲۸۷]

فصل دوم از احکام دفاع

القول فی القسم الثانی:.

مسئله ۱. شکی نیست که هرگاه شخص محاربی، یا مهاجمی، یا دزدی، یا غیر این‌ها، بر جان انسان یا ناموس انسان، یا مال انسان، حمله کند باید (آن شخصی که مورد تهاجم قرار گرفته) به قدر توانایش از جان، و مال، و عرض، و ناموسش، دفاع کند [۲۷۵].

مسئله ۲. اگر دزد یا غیر دزد برای کشتن کسی چه در خانه او یا در دفتر کارش یا در مغازه‌اش، به او حمله کند، که او را به ناحق بکشد، واجب است بر این شخص مدافع به هر وسیله ممکن، از خودش دفاع کند، ولو این دفاع کردن موجب قتل مهاجم شود، نباید در مقابلش تسلیم شود یا اظهار مظلومیت کند [۲۷۶].

مسئله ۳. اگر کسی به یکی از وابستگان انسان از قبیل پسر، یا دختر، یا پدر، یا برادر، یا سایر وابستگانش حتی از قبیل نوکر یا کلفتش، به خاطر این که او را به ناحق بکشد، حمله کند در این جا باید از او دفاع کند، گرچه این دفاع منتهی به قتل

[صفحه ۲۸۸]

شخص مهاجم شود [۲۷۷].

مسئله ۴. اگر کسی حمله کند به ناموس انسان، از قبیل همسر یا دختر یا خواهر یا مادر انسان، بقصد تجاوز به آن‌ها، واجب است بر انسان دفاع از آن‌ها به هر وسیله ممکن، گرچه این دفاع منتهی به قتل شخص مهاجم شود، بلکه ظاهر این است که دفاع واجب است اگرچه شخص مهاجم قصد تجاوز هم به ناموس انسان را نداشته باشد، بلکه قصد بی‌حرمتی به آن‌ها را داشته باشد [۲۷۸].

مسئله ۵. اگر کسی بر اموال انسان، یا اموال عیال انسان حمله کند، جایز است برای او دفاع به هر وسیله ممکن، گرچه دفاع منتهی به قتل شخص مهاجم شود [۲۷۹].

مسئله ۶. بنابر احتیاط واجب در جمیع مسائل گذشته، تا جایی که شخص مدافع می‌تواند دفاع به عمل آسانی بکند، نباید مرتکب عمل سختی بشود مثلاً- اگر دفع کردن مهاجم به تنبیه و اخطار کردن - از قبیل تنحیح و صرفه کردن ممکن شود، باید به همان مقدار اکتفا کند، و نباید عمل سختی را درباره‌اش مرتکب شود و اگر به این مقدار شخص مهاجم منصرف نشد، باید یک درجه سخت‌تر بگیرد، مثلاً داد و فریاد بکشد، سر و صدا بکند، تا شخص مهاجم منصرف شود، و فرار کند و اگر به آن مقدار هم ممکن نشد، و دور کردن او با دستش یا با عصایش ممکن بود، باید به همان مقدار اکتفا کند، و اگر به این‌ها ممکن نشد باید با شمشیر مجروح سازد و اگر به آن مقدار هم ممکن نشد و دفع او فقط به کشتنش ممکن بود، باید با هر آلت کشنده او را بکشد، البته تمام این موارد تدریجی در وقتی لازم است، که امکان فرصت این کارها را داشته

[صفحه ۲۸۹]

باشد، و ترس آن هم نباشد که یک دفعه شخص مهاجم بر او حمله کند، و او را بکشد، که اگر امکان فرصت این کارها را نداشت، مراعات این مسائل بر او لازم نیست [۲۸۰].

مسئله ۷. اگر شخص مدافع در مقام دفاع، از حد لازم تجاوز نکرد، و به آن مقداری که لازم بود او را تنبیه کرد و بر اثر تنبیه کردن، نقص بدنی یا مالی یا جانی بر او وارد شد، در این صورت خون مهاجم به هدر رفته، و شخص مدافع ضامن نیست [۲۸۱].

مسئله ۸. اگر شخص مدافع، از آن مقداری که لازم بوده او را تنبیه کند، به نظر خودش تجاوز کرد، و واقعا هم چنین بود، بنا بر احتیاط واجب ضامن است (و باید دیه و غرامتی را که بیشتر از حد لازم بر مهاجم وارد کرده، بپردازد) [۲۸۲].

توضیح - ملاحظه کنید ببینید، رهبر عزیز انقلاب اسلامی که یک مجتهد جامع الشرائط، عادل، و صاحب فتوی و پیشوای واقعی مسلمین جهان می‌باشند، این طور فتوی می‌دهند که شخص مدافعی که از خودش در مقابل حمله مهاجم دفاع می‌کند، چون از حد متعارف در مقام دفاع تجاوز کرده و بر او بیشتر صدمه وارد کرده ضامن است، و مسئول - این دستور رهبر فقیه و ولی امر مسلمین است، اما دستور رهبران کفر و فسق را در جهان ملاحظه کنید، ببینید، برای سرکوبی و نابودی مردم محروم جهان، که آن‌ها از حق مشروعشان دفاع می‌کنند، چه دستورهای ظالمانه‌ای صادر می‌کنند؟ و چه گونه مردم محروم دنیا را به خاک و خون می‌کشند؟ - بین تفاوت ره از کجاست، تا به کجا. شما به رهبران فاسد اسرائیل غاصب و آمریکای جنایتکار نگاه

[صفحه ۲۹۰]

کنید ببینید نسبت به مردم مظلوم فلسطین چکار می‌کنند.

مسئله ۹. اگر شخص مهاجم خودش، یا بوسیله دیگری، نقص بدنی، یا مالی، یا جانی، بر کسی که از خودش دفاع می‌کند، وارد کرد، مسلم ضامن است [۲۸۳].

مسئله ۱۰. اگر شخص مهاجم، بر کسی به قصد کشتن او یا به قصد کشتن ناموس او حمله کند، واجب است بر شخص مدافع حداقل دفاع اگرچه بداند کشته می‌شود، و اگر نداند کشته می‌شود، یا گمان و یا احتمال کشته شدن خود را می‌دهد، در این صورت به طریق اولی دفاع واجب است، اما دفاع برای حفظ اموال این طور نیست، اگر مهاجمی بر مال کسی به قصد ربودنش حمله کند، و صاحب مال می‌داند یا احتمال قوی می‌دهد که اگر دفاع کند کشته می‌شود، در این جا دفاع بر او واجب نیست (زیرا حفظ جان بر حفظ مال مقدم است) [۲۸۴].

مسئله ۱۱. اگر امکان آن را داشته باشد که از دست مهاجمی که قصد کشتن او را دارد به وسیله فرار یا غیر فرار خود را نجات دهد، بنا بر احتیاط واجب، باید این کار را بکند، و خود را نجات دهد و هم چنین اگر مهاجم قصد کشتن ناموسش را داشت و او توانست بدون جنگ و خونریزی از راه دیگری ناموسش را از کشتن نجات دهد، بنا بر احتیاط واجب، باید به هر صورتی که می‌تواند ناموسش را از کشتن نجات دهد [۲۸۵].

مسئله ۱۲. اگر مهاجم بر کسی حمله کند که او را یا ناموس او را بکشد، واجب است بر شخص مدافع مبارزه و نبرد کردن با مهاجم، اگرچه یقین کند که مبارزه‌اش علیه مهاجم بی‌فایده است زیرا جایز نیست تسلیم زور شدن (و در مقابل ظالم اظهار

[صفحه ۲۹۱]

ذلت کردن) هم چنین اگر یقین به کشته شدن خودش نداشته باشد، بلکه گمان یا احتمال آن را بدهد که اگر با مهاجم مبارزه کند کشته می‌شود، در این صورت به طریق اولی مبارزه و جنگیدن با مهاجم واجب است، ولی اگر مهاجم به قصد گرفتن مالش حمله کند و صاحب مال بداند که اگر با او مبارزه کند کشته می‌شود، در این صورت مقاتله کردن با او جایز نیست [۲۸۶].

مسئله ۱۳. اگر شخص مدافع، یقین پیدا کند ولو به قرائن و علائم مورد اطمینان که مهاجم قصد دارد بر او حمله کند، بر مدافع جایز است بدون اشکال دفع کردن مهاجم، ولی اگر مدافع گمان کند یا احتمال خوف آن را بدهد، که مهاجم می‌خواهد بر او حمله

کند، با این که هنوز از ضرر رساندنش در امان است و چه بسا مهاجم قصدش این بوده که شدت غضبش را به مدافع می‌خواهد نشان بدهد یا قدرت خود را به او نشان دهد، یا امکان دفاع کردن خود را (در صورتی که مدافع به او حمله کند) در این صورت ظاهراً دفع کردن مهاجم جایز نیست، و اگر قصد مهاجم این امور نباشد، مشکل است که بگوییم دفع کردن او جایز باشد [۲۸۷].

مسئله ۱۴. اگر مدافع احراز کرد که مهاجم قصد ضرر رساندن به جانش یا مالش، یا آبرویش را دارد، و او از خودش دفاع کرد و بواسطه دفاع کردن، ضرری بر او وارد کرد یا مجروحش ساخت، بعد معلوم شد که اشتباه کرده (اصلاً مهاجم قصد ضرر رساندن به او را نداشته) در این جا مدافع ضامن است، گرچه کنه کار نیست [۲۸۸].

[صفحه ۲۹۲]

مسئله ۱۵. اگر دزد یا محارب، قصد جان کسی را داشته باشد و آن کس معتقد باشد که او قصد جانش را ندارد، بلکه قصد دیگری دارد در این صورت بر او حمله کند نه به خاطر دفاع از جانش بلکه به خاطر غرض دیگری و بر او صدمه برساند اگر چه کشته شود، ظاهراً ضامن نیست اگر چه تجری و بی‌باکی کرده است [۲۸۹].

مسئله ۱۶. اگر دو نفر دزد یا غیر دزد، هر کدام از آن‌ها بر دیگری حمله کند، اگر حمله به صورتی باشد که یکی از دو نفر حمله را او اول آغاز کند بعد دیگری، در این صورت آن کس که حمله را اول آغاز کرده ضامن است و دیگری که از خودش دفاع می‌کند ضامن نیست، گرچه اولی اگر حمله را آغاز نمی‌کرد دیگری آغاز می‌کرد، ولی اگر هر دو مهاجم یک دفعه حمله را علیه یکدیگر آغاز کنند و بهم دیگر صدمه وارد کنند در این صورت ظاهراً هر دو نفرشان ضامنند، اما اگر یکی از حمله دست کشید و دیگری ادامه داد و صدمه وارد کرد او ضامن است [۲۹۰].

مسئله ۱۷. اگر دزد یا غیر دزد بر شخصی حمله کند و آن شخص بداند که حمله او بی‌نتیجه است، مثل این که بین آن‌ها نهر آبی فاصله است، یا دیواری فاصله است، که از آن طرف نهر یا دیوار نمی‌تواند به این طرف دیوار بیاید و صدمه برساند، یا این که شخص مهاجم ضعیف است و قدرت حمله کردن را ندارد، در این صورت مدافع نمی‌تواند بر مهاجم صدمه برساند، یا او را مجروح سازد یا او را بکشد، که اگر ضرر به او رسانید ضامن است [۲۹۱].

[صفحه ۲۹۳]

مسئله ۱۸. اگر مهاجم یکی حمله کند، و قبل از رسیدن و گلاویز شدن با مدافع، مهاجم، از حمله‌اش منصرف شود، و اظهار پشیمانی کند، بر مدافع جایز نیست ضرر رساندن به او اصلاً، ولی اگر مدافع ترس آن را داشته باشد، که این اظهار ندامت و پشیمانی کردن مهاجم از روی مکر و خدعه است (نه از روی صداقت و درستی) و بترسد که اگر فرصت را از دست بدهد: مهاجم غافل‌گیرش کند، و یک دفعه بر او حمله کند، در این صورت بعید نیست که بگوییم بر مدافع جایز است، حمله کردن بر او نهایت این که اگر بعد معلوم شد که اظهار پشیمانی کردن مهاجم از روی صداقت و درستی بوده نه از روی مکر و حيله هر مقدار ضرر و زیانی که مدافع بر او وارد کرده، ضامن است [۲۹۲].

مسئله ۱۹. دفاع جایز است، در صورتی که شخص محارب و غیر محارب، برای ضربه زدن رو در روی انسان قرار گیرد. با مراعات ترتیب دفاع مع‌الامکان، که بیانش گذشت، و اما اگر محارب رو بر گردانده از مدافع و اعراض کرده از ضربه وارد کردن بر او، در این صورت دفاع جایز نیست، که اگر مدافع به او ضرر وارد کند ضامن است [۲۹۳].

مسئله ۲۰. اگر مدافع یقین، یا اطمینان پیدا کند، که روی گرداندن مهاجم، برای خاطر تهیه قدرت و نیرو گرفتن از دیگران است علیه او نه برای خاطر پشیمان شدن و انصراف از حمله کردن، در این صورت دفع مهاجم جایز است، در همین صورت اگر مدافع بر مهاجم ضرر وارد کرد، بعد معلوم شد که روی گرداندن مهاجم برای خاطر پشیمان شدن از حمله بوده، نه برای خاطر قوی شدن، مدافع ضامن است (و)

[صفحه ۲۹۴]

باید غرامت و ضرری را که بر مهاجم وارد کرده پردازد) اگر چه گنه کار نیست [۲۹۴].

مسئله ۲۱. اگر گمان کند یا احتمال عقلایی دهد که پشت کردن مهاجم برای خاطر تجهیز قوی است (نه به خاطر ترس از مدافع) و مدافع از این جهت بر جاننش یا بر عرض و آبرویش بترسد، و بترسد که اگر فرصت را از دست بدهد، مهاجم اگر مجهز شود بر او غلبه می‌کند، در این صورت ظاهراً حتی الامکان با مراعات نمودن ترتیب دفاع، دفع مهاجم جایز است، حال اگر مهاجم را دفع کرد و صدمه‌ای بر او وارد کرد که موجب ضمان شد بعد معلوم شد که مدافع در تشخیص اشتباه کرده و مهاجم قصد چنین چیزی را نداشته، در این صورت آن خسارتی را که مدافع بر او وارد کرده ضامن است، اما نسبت به دفاع از اموال، بنا بر احتیاط واجب ترک دفاع کردن است مخصوصاً اگر مدافع برای حفظ مالش موجب جراحت برداشتن یا کشته شدن مهاجم بشود [۲۹۵].

مسئله ۲۲. اگر دزد یا محارب را مدافع بگیرد و او را ببندد یا او را بزند و نگهش بدارد و نگذارد آن قصدی که دارد عملی سازد بعد از این عمل، جایز نیست ضرر وارد کردن بر او از قبیل زدن یا مجروح ساختن یا کشتن او که اگر او را زد یا مجروح ساخت یا کشت، مدافع ضامن است [۲۹۶].

مسئله ۲۳. اگر شخص مدافع، برای دفع حمله مهاجم به تنهایی قدرت ندارد، و ترس آن را دارد که مهاجم، بر جان یا بر عرض و آبرویش ضرر وارد کند، در اینجا جایز است که مدافع متوسل بغیر شود، اگر چه آن غیر، ظالم یا کافر باشد، هم چنین

[صفحه ۲۹۵]

برای حفظ اموالش هم می‌تواند متوسل به غیر شود [۲۹۷].

مسئله ۲۴. اگر مدافع بداند، ظالمی که در مقام دفاع برای حفظ جاننش، یا عرض و آبرویش به او متوسل می‌شود، بیشتر از حد معمول مهاجم را تنبیه می‌کند، در این جا جایز است توسل به او، بلکه در بعضی از موارد واجب هم هست، اما در صورتی که شرایط موجود باشد و مدافع بتواند ظالم را از حدی که تنبیه کردن مهاجم لازم است، تجاوز می‌کند بر مدافع منع ظالم لازم است باید او را منع کند، و نگذارد بیشتر از حد معمول مهاجم را گوش مالی دهد، حال اگر ظالم بیشتر از حد معمول مهاجم را تنبیه کرد، ضامن خود اوست نه مدافع حال اگر امکان توسل به غیر ظالم برای مدافع فراهم بود، مدافع باید به غیر ظالم متوسل شود نه به ظالم [۲۹۸].

مسئله ۲۵. اگر مدافع دزد را که به او حمله کرده است بزند و عضوی از بدنش را قطع کند، به طوری که دفاع متوقف بر قطع کردن آن عضو باشد، در این جا مدافع ضامن نیست، اگر چه قطع آن عضو، سرایت کند به سایر اعضای بدنش و بمیرد، بلکه اگر دزد بعد از آن که مدافع او را زد، برای نجاتش از دست مدافع، فرار کرد، در این جا واجب است بر مدافع که از زدن خودداری کند، که اگر طوری او را در حال فرار زد که مجروحش ساخت، یا عضوی از بدنش را قطع کرد، یا او را کشت به هر صورت، مدافع ضامن است

[۲۹۹].

[صفحه ۲۹۶]

مسئله ۲۶. اگر مدافع به عنوان دفاع، یک دست دزد را در وقتی که دزد به او حمله می‌کند قطع کند، و دست دیگرش را در وقتی که دزد فرار می‌کند قطع کند، بعد هر دو دست دزد خوب شود، در اینجا قصاص نسبت به قطع دست دوم ثابت است (و دزد می‌تواند دست دوم مدافع را به عنوان قصاص قطع کند) حال اگر دست دوم خوب شد، و قطع دست اول سرایت به سایر اعضای بدن دزد کرد (و موجب شدت مرض یا مرگش شد) مدافع ضامن نیست، اما اگر دست اول خوب شد، و قطع دست دوم به سایر اعضای بدن دزد سرایت کرد و باعث مرگش شد، در این جا قصاص قتل برای دزد ثابت است، (و فرزندان دزد می‌توانند به عنوان قصاص، مدافع را بکشند) [۳۰۰].

مسئله ۲۷. اگر مدافع کسی را بباید که مشغول عمل زشتی با همسرش یا با یکی از نزدیکانش، از قبیل پسرش یا دخترش، یا غیر این‌ها از سایر ارحام و خویشانش می‌باشد گرچه آن عمل زشت جماع هم نباشد، لازم است بر مدافع دفاع (از ناموسش) با مراعات نمودن مراتب دفاع در صورت امکان (چنانکه در مسئله ۶ گذشت) گرچه منتهی به قتل شخص جنایتکار شود، زیرا در این صورت خون شخص جنایتکار بی‌ارزش است و به هدر رفته، هم چنین لازم است دفاع از (ناموس) بیگانه همانطور که لازم است دفاع از (ناموس) خودش [۳۰۱].

مسئله ۲۸. اگر مدافع کسی را بباید که با همسرش زنا می‌کند، و بداند که همسرش هم به این عمل راضی بوده می‌تواند هر دو را بکشد و در کشتن هر دو نه گنه کار است و نه قصاص دارد، و هیچ فرقی هم نمی‌کند که هر دو مدافع محصن باشند یا غیر

[صفحه ۲۹۷]

محصن، زنش را به عقد دائم گرفته باشد یا به غیر عقد دائم، نزدیکی با همسرش کرده باشد یا هنوز با او نزدیکی نکرده باشد [۳۰۲].

- توضیح - هر دو محصن باشند - یعنی همان طور که زنش شوهردار است مردی هم که با او زنا می‌کند زن‌دار باشد. غیر محصن باشند یعنی مردی که با زنی زنا می‌کند، زن‌دار نباشد و زن هم شوهردار نباشد.

مسئله ۲۹. اجراء قوانین جزایی و کیفری در اسلام به دو قسم تقسیم می‌شود:

یک قسم آن است که خود انسانی که دارای حقوق کیفری است خودش می‌خواهد نسبت به متجاوز حقیش را اجراء کند، اینجا باید طوری در مقام اجرای حق، به وظیفه‌اش رفتار کند که بین خود و خدا مسئول نباشد، و قانون کیفری را نسبت به متجاوز از چهارچوب احکام اسلام خارج نسازد، و در هر موردی که اسلام به او اجازه داده است که متجاوز را بزن، یا مجروحش ساز، یا بکشد، باید مطابق دستور اسلام عمل نماید و از حقیش تجاوز نکند.

قسم دوم آن است که قاضی شرع می‌خواهد قانون کیفری را درباره‌اش اجرا نماید، اینجا با قسم اول فرق دارد: اینجا باید قاضی طبق احکام ظاهری مطابق قانون قضاوت، در اسلام عمل نماید، مثلا اگر شخصی فردی را کشت به ادعای این که من او را با همسرم دیده‌ام، که مشغول عمل زنا بوده (چه بسا واقعا هم راست می‌گوید) ولی نتوانست برای اثبات مدعای خویش، شهودی را که شهادتشان درباره اثبات زنا در اسلام مورد قبول است، بیاورد، اینجا حکم می‌کند قاضی علیه او به قصاص، و حکم قصاص را

درباره‌اش اجرا می‌کند، و هم چنین در نظائر و اشباه این مورد [۳۰۳].

[صفحه ۲۹۸]

در همان قسم اول هم باید مطابق دستور دادگاه و قاضی شرع عمل کند خودش به طور استقلال حق اجرای حقوق خود را ندارد. توضیح ۱- این جاست که بعضی از افرادی که به قوانین کیفری در اسلام اطلاع ندارند به قضاوت شرعی خرده می‌گیرند، که چرا قاضی مطابق خواسته ما حکم صادر نکرد، و حق ما را ضایع کرد.

۲- شهودی که شهادتشان درباره اثبات زنا در اسلام مورد قبول است ۴ مرد عادل یا ۳ مرد عادل و ۲ زن عادل است. مسئله ۳۰. اگر کسی کنجکاو و سرکشی به محارم و نوامیس مردم بکند، به قصد نگاه کردن به آنها از راه حرام، جایز است بلکه واجب است که او را از این کار زشت زجر و منع کنند، و اگر عبرت نگرفت، باز هم نگاه کرد، جایز است بوسیله کتک زدن یا غیر کتک دفعش کنند، باز هم اگر عبرت نگرفت و نگاه کرد، جایز است به سویس سنگ ریزه یا غیر سنگ ریزه پرتاب کنند، و به این وسیله دورش سازند.

هم این طور اگر مزجر و متنبه نشد، می‌تواند بوسیله آلات کشنده بر او صدمه وارد کنند گرچه منتهی به قتلش شود، بلکه اگر قبل از زجر و تنبیه نمودن، ابتدا چیزی را به سویس پرتاب کنند (و بر او صدمه وارد شود) بنا بر احتیاط واجب ضامنند [۳۰۴]. مسئله ۳۱. اگر او را زجر و منع کنند، و او مزجر و متنبه نشد جایز است چیزی را به سویس به قصد جراحت برداشتن پرتاب کرد در صورتی که دفع کردن او متوقف بر این کار باشد. هم چنین جایز است چیزی را به سویس پرتاب کردن به قصد کشتنش

[صفحه ۲۹۹]

در صورتی که دفع کردن آن متوقف بر کشتنش باشد [۳۰۵]. مسئله ۳۲. اگر شخصی نظارگر از ارحام همسر انسان باشد (مثلا شخص نظارگر پسر خواهر یا پسر برادر همسرش باشد پس اگر این شخص محرم نگاه کرد به آن مقدار از اعضا و اجزای بدن آنها، که نگاهش جایز بود، و قصد شهوت و ریه هم در کار نبود، در این صورت جایز نیست طرد کردن او پس اگر صاحب خانه طردش کرد و صدمه‌ای به او وارد آمد، ضامن است [۳۰۶].

مسئله ۳۳. اگر کسی که با خانواده انسان محرم است، نگاه کند به جاهایی از بدن آنها، که این نگاه شرعا جایز نباشد مثل این که به عورت آنها نگاه کند، یا اگر به ظاهر بدن آنها نگاه می‌کند، از روی شهوت باشد، این شخص مجرم، حکمش در اسلام مانند آدم بیگانه است، جایز است بعد از زجر و تنبیه نمودن، اگر متنبه نشد، به وسیله چوبی یا سنگی او را طردش کنند، و اگر صدمه برداشت خونسش به هدر است و کسی هم ضامن نیست [۳۰۷].

مسئله ۳۴. کسی که کور است و جایی را نمی‌بیند، اگر نزدیک به خانواده انسان شود جایز نیست صاحب خانه او را به وسیله چیزی طردش کند، که اگر به وسیله سنگ یا چوبی او را بیرون کرد، و او صدمه برداشت صاحب خانه ضامن است، و هم چنین است حکم آن کسی که بیناست نهایت این که نزدیک بین است و از راه دور کسی را نمی‌بیند یا تشخیص نمی‌دهد، جایز نیست طردش [۳۰۸].

[صفحه ۳۰۰]

مسئله ۳۵. اگر کوشش کند برای خاطر نگاه کردن به پسر صاحب خانه از روی شهوت، باید او را زجر و تنبیه کنند، که اگر زجر و تنبیه در او سودی نبخشید، باید او را به وسیله سنگ یا چوب بیرونش برانند، و اگر صدمه برداشت خونش به هدر است و کسی ضامن نیست [۳۰۹].

مسئله ۳۶. اگر کسی چشم خود را متوجه خانه‌ای کند که در آن جا کسی نباشد که نگاه کردن به او حرام است، در این صورت جایز نیست، برای خاطر چشم برداشتن از آن خانه، چیزی را به سویش پرت کردن که اگر کسی چیزی را به سویش پرت کند و صدمه بردارد ضامن است [۳۱۰].

مسئله ۳۷. اگر شخصی متوجه عورت کسی شد، و چشم خود را بر آن دوخت و او را منعش کردند و او اهمیت نداد، سپس برای چشم‌پوشی از این کار مثلاً سنگی یا چوبی را به سویش پرتاب کردند، و صدمه برداشت بعد ادعا کرد که من قصد نگاه کردن به عورت او را نداشتم، یا اصلاً عورتش را ندیدم، این ادعا بعد از منع کردن و نپذیرفتن او قابل قبول نیست، و کسی هم که چیزی را به سویش پرتاب کرده و به او صدمه زده مسئول نیست [۳۱۱].

مسئله ۳۸. اگر کسی واقعا دور است، به طوری که ممکن نیست عادتاً از آن جا ناموس کسی را ببیند، لکن با دوربین زن و بچه انسان را نگاه می‌کند، حکم او حکم آدم نزدیک است، پس باید او را به همان طوری که در مسائل گذشته گفته شد طردش کنند و صدمه‌ای هم که به او وارد می‌شود خودش مسئول است [۳۱۲].

[صفحه ۳۰۱]

مسئله ۳۹. کسی که آئینه را می‌گذارد و بوسيله آن، به زن و بچه انسان نگاه می‌کند ظاهراً حکم آن، حکم کسی است که بدون وسیله نگاه می‌کند، لکن بنا بر احتیاط واجب بوسيله سنگ یا چوب جایز نیست دفع کردنش، بلکه احتیاط ترک نشود که باید به وسیله چیز دیگری از شرش خلاصی پیدا کرد [۳۱۳].

مسئله ۴۰. ظاهراً دفع نامحرم جایز است به آن صورتی که قبلاً گذشت اگر چه برای خانواده انسان ممکن است که خود را بپوشاند، یا به محلی داخل شوند که نامحرم آن‌ها را نبیند [۳۱۴].

مسئله ۴۱. انسان می‌تواند حیوان مودی را از خودش و از مالش و از دیگران دفع کند، پس اگر او را تلف کرد یا عیبی به آن وارد کرد که دفع کردن آن متوقف بر عیب وارد کردن و تلف کردن او باشد، در این صورت ضامن نیست، ولی اگر برایش امکان دارد که او را فراری دهد، در این جا ظاهراً جایز نیست ضرر وارد کردن بر او که اگر به او ضرر وارد کرد، ضامن است [۳۱۵].

[صفحه ۳۰۵]

کتاب امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر «تحریر الوسیله»

الشرط الرابع - ان لا یكون فی انکاره مفسده.

مسئله ۷. هر گاه بدعت در اسلام واقع شد، که سکوت علمای اسلام و رؤسای مذهب (اعلی الله کلمتهم) موجب هتک اسلام و ضعف عقائد مسلمین گردد، واجب است بر علمای دین به هر وسیله ممکن با بدعت، مخالفت کنند چه می‌خواهد مخالفت آن‌ها تأثیر در ریشه کن کردن فساد شود یا نشود.

و هم چنین اگر سکوت آن‌ها موجب انکار منکرات بشود، باز هم واجب است بر علمای دین مخالفت با منکرات و نباید در این قضیه، جنبه ضرر و حرجی را نسبت به خود ملاحظه کنند زیرا اهمیت حفظ اسلام و عقائد مسلمین بالاتر است از ضرر و حرجی که بر خودشان یا بر مسلمین از ناحیه بدعت گذاران وارد می‌شود [۳۱۶].

مسئله ۸. اگر در سکوت علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلمتهم) ترسی پیدا شود که معروف منکر شود و منکر معروف گردد، واجب است بر آن‌ها علم و آگاهی خود را نسبت به احکام اسلام اظهار کنند و در این هنگام سکوت جایز نیست،

[صفحه ۳۰۶]

اگر چه بدانند که مخالفت آن‌ها در ترک فاعل تأثیر نخواهد داشت و نباید ملاحظه ضرر و حرجی را نسبت به خود بکنند به خاطر این که حفظ احکام اسلام آن قدر مهم است در اسلام که مسأله ضرر و حرجی که بر خودشان وارد می‌شود در مقابل حفظ آن ناچیز است [۳۱۷].

مسئله ۹. اگر سکوت علمای دین و رؤساء مذهب (اعلی الله کلمتهم) موجب تقویت ظالم «العیاذ بالله» و تایید نمودن ظالم شود، حرام است بر علمای اسلام، سکوت کردن در مقابل آن‌ها، بلکه واجب است بر علما که علمشان را اظهار کنند، اگر چه این اظهار علم، مؤثر در رفع ظلم نشود [۳۱۸].

مسئله ۱۰. اگر سکوت علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلمتهم) موجب جرأت و بی‌باکی ظالم در ارتکاب سائر محرمات و بدعت گذاری در دین شود حرام است سکوت بر علماء دین، بلکه واجب است با آن‌ها مخالفت کنند، گرچه مخالفتشان تأثیر در ریشه کن کردن حرامی که ظالم آن را به وجود آورده نشود [۳۱۹].

مسئله ۱۱. اگر سکوت علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلمتهم) موجب بدگمانی مردم نسبت به خودشان و هتک و بی‌حرمتی به آن‌ها شود، و موجب شود که علمای دین را به چیزهای ناروایی نسبت بدهند، مثل این که العیاذ بالله آن‌ها را نسبت بدهند و به اعوان ظلمه و بگویند علمای دینی ما با دربار طاغوت همکاری می‌کنند و با جیره‌خوار طاغوتند، در این صورت واجب است بر علما که مخالفت کنند با اهل

[صفحه ۳۰۷]

ظلمه، و این عار و ننگ را از ساحت مقدسشان پاک کنند، اگر چه فرض شود که مخالفت آن‌ها با اهل ظلمه برای رفع ظلم مؤثر نباشد [۳۲۰].

مسئله ۱۲. اگر ورود بعضی از علما در بعضی از دستگاههای دولتی موجب اقامه واجب یا واجبات دینی شود یا موجب ریشه کن کردن منکری یا منکرات دینی گردد و این کار نیکشان مزاحمت پیدا نکنند با هتک و بی‌حرمتی علم و علما در دستگاه دولت، یا موجب تضعیف عقائد مردم نسبت به آن‌ها نشود، در این صورت به عنوان واجب کفایی بر آن‌ها واجب است ورود در دستگاه دولت گرچه این کار برای همه علما میسر نیست فقط برای بعضی از علما که این خصوصیت را دارند میسر است نه برای همه علما

[۳۲۱].

مسئله ۱۳. سزاوار است کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، باید در مقام امر و نهی و مراتب به اعمال مردم همانند یک طبیب معالج مهربان و مانند یک پدر مهربانی باشد که مصالح را نسبت به ترتیب امر به معروف و نهی از منکر مراعات کند، و باید انکارش نسبت به منکرات مردم و امت اسلامی لطف و رحمت باشد، او فقط نیت خود را رضای خدا و کارهایش را از تمام شوائب اوهام و هوی و هوس و اظهار علو و استکبار پاک گرداند، اعمالش را فقط برای رضای خدا خالص گرداند، او نباید نفس خود را منزّه بداند و برای خود رفعت و مقام نسبت به کسی که مرتکب کار خلافی می‌شود قائل باشد:

فرما كان للمرتكب ولو لكبائر صفات نفسانية مرضية لله تعالى.

[صفحه ۳۰۸]

چه بسا آن انسانی که مرتکب کار خلافی شده ولو گناه کبیره هم مرتکب شده دارای صفات نفسانی‌ای باشد که مرضی خداست و خدا او را بیشتر دوست دارد، و این انسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند برعکس او باشد و در نزد خدا پست‌تر از او باشد گرچه بر خودش مخفی است و خود نمی‌داند [۳۲۲].

مسئله ۱۴. از بالاترین افراد امر به معروف و نهی از منکر و شریف‌ترین و لطیف‌ترین و شدیدترین آن از حیث تأثیر واقع شدن آن در نفوس، وقتی است که کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند از علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلماتهم) باشد، زیرا وقتی که امر به معروف و نهی از منکر از کسی صادر شد که خودش متلبس به رداء معروف و واجبات و مستحبات دینی بود و خود را از هر منکری بلکه از هر مکروهی پاک کرد و متخلق به اخلاق انبیا و روحانیون گردید و منزّه از اخلاق سفیهان و اهل دنیا شد. آن وقت است که اعمالش و اخلاق و رفتارش هر کدام از این‌ها به تنهایی خود، آمر به معروف و ناهی از منکرند، و قهرا مردم را به اخلاق و رفتار نیکش سوق می‌دهد و مردم از او پیروی خواهند کرد.

و اگر خدای نخواستہ رفتار علما که خود آمر به معروف و ناهی از منکرند برخلاف آن باشد و مردم ببینند عالمی که خود را مدعی جانشینی پیامبر اسلام و رهبر امت می‌داند خودش به آن چه می‌گوید عمل نمی‌کند، قهرا اعمال او موجب تضعیف ایمان مردم و جرأت آن‌ها بر معاصی و بدگمانی آن‌ها نسبت به بزرگان دینی خود خواهد شد بنابراین بر علما لازم است مخصوصاً رؤساء مذهب (امامیه) از مواضع

[صفحه ۳۰۹]

تهمت اجتناب کنند، و مسئولیت تقرب به سلاطین جور و رؤساء ظلمه را دست کم نگیرند، و بر امت اسلامی هم لازم است که اگر این افعال را از علمای دینی خود دیدند تا جایی که احتمال می‌رود کار آن‌ها را حمل بر صحت کنند و اگر نشد از او اعراض کنند زیرا او روحانی واقعی نیست او خود را بزی روحانیت درآورده است، او شیطانی است که خود را هم لباس روحانیون قرار داده است، پناه می‌بریم به خدا از امثال علمای فاسد و از شر آن‌ها در اسلام [۳۲۳].

مسئله ۱۵. جایز نیست برای طلاب علوم دینی ورود در مؤسساتی که از ناحیه دولت طاغوت به نام مؤسسه علوم دینی تأسیس شده است وارد شوند مانند مدارس قدیمه‌ای که دولت طاغوت آن‌ها را قبض کرده بود و حقوقی برای طلاب آن از ناحیه اداره اوقاف تعیین نموده بود، و جایز نیست گرفتن حقوق از طرف طاغوت، چه می‌خواهد این حقوق از صندوق بیت‌المال باشد یا از صندوق

موقوفه خود مدرسه باشد یا غیر این‌ها، چون حقوق گرفتن و اجیر شدن از طرف دولت طاغوت، مفسده عظیمه‌ای دارد که باید برای حفظ اسلام از آن ترسید [۳۲۴].

مسئله ۱۶. برای علما و ائمه جماعات جایز نیست که از ناحیه دولت طاغوت

[صفحه ۳۱۰]

متصدی مدرسه علوم دینی بشوند، زیرا حقوق و اجرتی که از ناحیه دولت طاغوت می‌گیرند، حرام است چه می‌خواهد این حقوق از صندوق بیت‌المال باشد یا از صندوق موقوفات خود مدرسه یا غیر این‌ها باشد زیرا تصدی این کار دارای مفسده عظیمه‌ای است و در آینده نزدیکی برای حوزه‌های دینی و علمی خطرهای بزرگی در بر دارد [۳۲۵].

مسئله ۱۷. اگر قرائنی قائم شود بر این که مؤسسه دینی، مؤسس دولت طاغوت است یا مخارجش از طرف دولت طاغوت پرداخت می‌شود ولو بوسائط مختلف، در این صورت بر عالم دینی قبول تصدی آن مؤسسه جایز نیست، و هم چنین جایز نمی‌باشد بر طلاب علوم دینی (به عنوان تحصیل) و اخذ رتبه و گواهینامه ورود در آن مؤسسه، بلکه اگر (یقین هم ندارد) بلکه اگر احتمال عقلایی می‌هد که این مؤسسه را دولت غاصب، تأسیس کرده یا از طرف دولت غاصب اداره می‌شود، باز هم جایز نیست، تصدی و ورود در آن مؤسسه، بلکه لازم است احتراز از آن زیرا احتمال دارد که شارع مقدس اهتمام دارد به عدم ورود در آن مؤسسه (و ورود در آن مؤسسه را خطر برای اسلام و مسلمین می‌داند) پس در این صورت واجب است احتیاط در این امور [۳۲۶].

مسئله ۱۸. اگر عالم متصدی شد یا طلاب علوم دینی وارد شدند به عنوان تحصیل در آن نوع مؤسسه‌ای (که در مسئله قبل گذشت) در این صورت آن‌ها محکوم به بی‌عدالتی می‌باشند و بر مسلمین جایز نیست. ترتیب آثار عدالت به آن‌ها دادن، از

[صفحه ۳۱۱]

قبیل امام جماعت شدن و قبول شهادت دادن در مقام اجرای صیغه طلاق و غیر این‌ها از مواردی که قبول شهادت شاهد، شرعا معتبر است [۳۲۷].

مسئله ۱۹. (در زمان حضور امام علیه‌السلام معصوم یا کسی که امام معصوم علیه‌السلام او را منصوب می‌کند) کسی دیگر حق ندارد که متکفل امور سیاسی از قبیل اجرای حد شرعی و امر قضاوت و گرفتن مالیات شرعی شود [۳۲۸].

مسئله ۲۰. در عصر غیبت ولی امر و سلطان عصر، امام زمان عجل الله فرجه الشریف قائم به اجرای حدود و امر قضاوت و گرفتن مالیات شرعی و غیره، فقهای جامع الشرائط و صاحب فتوی می‌باشند، که آن‌ها در اجرای امور سیاسی و سایر آن چه که برای امام معصوم علیه‌السلام، غیر از مسئله جهاد ابتدایی است برای آن‌ها نیز لازم می‌باشد [۳۲۹].

مسئله ۲۱. به عنوان واجب کفایی، بر فقهای جامع الشرائط که آن‌ها، نواب عامه (ولی عصر ارواحنا الفداء می‌باشند) در صورتی که دستشان باز است و ترسی از طرف دولت‌های طاغوت برای شان نمی‌باشد، واجب است مع‌الامکان به مقداری که وسیله برای آن‌ها فراهم است، نسبت به آن اموری که (در مسئله سابق ذکر شد) اقدام کنند [۳۳۰].

مسئله ۲۲. واجب است بر مردم به عنوان واجب کفایی فقهای عظام را کمک و مساعدت کنند در اجرای امور سیاسی و غیر سیاسی و در امور حسیه و پسندیده که از

[صفحه ۳۱۲]

مختصات فقهای عظام در زمان غیبت (ولی عصر ارواحنا له الفداء) است به مقدار امکان، و در صورت عدم امکان، به هر مقداری که وسیله برایشان ممکن است باید آن‌ها را کمک کنند [۳۳۱].

مسئله ۲۳. اگر مجتهد جامع الشرائطی برای مصلحتی ولایت امری را از طرف ظالم چه در امور سیاسی و چه در امور قضایی و غیره قبول کند، این تصدی ولایت از طرف والی جور جایز است بلکه در بعضی از موارد برای اجرای حدود شرعی و قضاوت بر طبق موازین شرعی تصدی واجب هم هست، همین طور در امور حسیه‌ای که می‌دانیم شارع مقدس انجام آن امور را، بر مجتهد جامع الشرائط از طرف والی جور لازم می‌داند، در صورتی که تجاوز از حدود پروردگار لازم نیاید تصدی آن امور جایز می‌باشد [۳۳۲].

[صفحه ۳۱۳]

پایان کتاب را به چند روایت از معصومین علیهم السلام خاتمه می‌دهیم، امید است که مورد عنایاتشان قرار گیرد.

۱. قال علی علیه السلام:

قال عیسی بن مریم الدنیا داء الدین و العالم طیب الدین فاذا رأیتم الطیب یجر الداء الی نفسه فاتهموه و اعلموا انه غیر ناصح لغيره [۳۳۳].

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: حضرت عیسی فرموده است: پول و دینار درد و بلای دین است. عالم و دانشمند الهی، طیب دین است پس هر گاه دیدید طیب درد را به سوی خود می‌کشد او را مورد اتهام قرار دهید، بدانید که او شایستگی ندارد مردم را نصیحت و ارشاد کند.

۲. قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

الفقهاء امانة الرسل مالم یدخلوا فی الدنیا، قیل یا رسول الله و ما دخولهم فی الدنیا؟ قال اتباع السلطان فاذا فعلوا ذالک فاحذروهم علی دینکم [۳۳۴].

پیامبر اکرم فرمود: فقهاء امانت نگهدار پیامبرانند تا هنگامی که دنیاپرست نشوند. به پیغمبر اکرم عرض شد علامت دنیاپرستی فقهاء چگونه است؟ فرمود: آن زمانی است که اطاعت و فرمانبرداری سلاطین جور را بکنند پس هر گاه فقهاء این طور شدند، شما

[صفحه ۳۱۴]

برای حفظ دینتان از آن‌ها پرهیز کنید.

۳. عن حفص بن غیاث عن ابی عبدالله علیه السلام قال:

اذا رأیتم العالم محبا للدنیا فاتهموه علی دینکم، فان کل محب یحوط ما احب و قال اوحی الله عزوجل الی داود لا تجعل بینی و بینک عالما مفتونا بالدنیا فیسدک عن طریق محبتی فان أولیک قطع طریق عبادی المریدین ان ادنی ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی عن قلوبهم [۳۳۵].

حفص بن غیاث می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه عالمی را دیدید که علاقمند به دنیا است او را برای حفظ دینتان مورد تهمت قرار دهید (و از او پرهیزید) زیرا هر کسی که چیزی را دوست دارد فکرش در محور همان چیزی دور می‌زند که او را

دوست دارد. خداوند متعال به حضرت داود وحی فرستاد: ای داود هرگز بین من و بین خودت دانشمندی را که خودباخته به دنیاست، واسطه قرار مده زیرا دانشمندی که خودباخته به دنیا شد ترا از راه محبت من باز خواهد داشت و آن‌ها راه‌زنانی هستند که بندگان مرا از ارتباط من باز خواهند داشت و نمی‌گذارند که با من انس بگیرند تا من درباره آن‌ها آنچه را که برای آن‌ها لازم است انجام دهم. به خاطر همین است که من حلاوت و شیرینی مناجاتم را از دل دانشمندان گمراه بیرون آورده‌ام آن‌ها را از چشیدن لذت عبادتم محروم ساخته‌ام.

این احادیث را درباره علمای دینی گمراه به این مناسبت آوردیم که امام خمینی قدس سره بیشتر فتاوی‌ای خود را در کتاب امر به معروف و نهی از منکر «تحریر الوسيله» درباره‌ی خطر علمای خود فروخته به دنیا و تقرب به دربار سلاطین ظلمه و فسقه بیان فرمودند. متأسفانه اکثر علمای اسلامی کشورهای اسلامی این‌طورند. آن‌ها حقوق و مقامات خود را از دربار سلاطین ظلمه و فسقه به دست می‌آورند.

[صفحه ۳۱۵]

۴. قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

صنغان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسدتا فسدت امتی: الفقهاء و الامراء [۳۳۶].

پیغمبر اکرم فرمود: دو گروه از امت هر گاه صالح و شایسته شوند امتم صالح و شایسته خواهند شد و هر گاه فاسد و تبه‌کار گردند امتم فاسد و تبه‌کار خواهند شد آن‌ها فقهاء (رهبران دینی) و امراء (زمامداران مملکت می‌باشند).

۵. عن مفضل بن عمر قال: قال الصادق عليه السلام:

كذب من زعم انه من شيعتنا و هو متمسك بعروة غيرنا [۳۳۷].

این روایت را مفضل بن عمر از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند: امام صادق علیه‌السلام فرمود: دروغ می‌گویند کسی که گمان می‌کند از شیعیان ماست و حال آن که چنگ به دستورات غیر ما می‌زند.

توضیح یعنی، علوم و احکام دین خود را از غیر ما می‌آموزد - فراگیری علوم مادی و طبیعی از غیر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله اشکالی ندارد بلکه ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام دستور می‌دادند به شیعیانشان که فرا بگیرند علم را گرچه آن علم در چین باشد اطلبو العلم و لو بالصین، پس منظور از مذمت از فراگیری علوم از غیر پیغمبر و آل پیغمبر، فراگیری علوم و معارف دین و احکام الهی است؛ که این را باید هر مسلمانی فقط از پیغمبر و آل پیغمبر که علوم آن‌ها از سرچشمه وحی آسمانی گرفته شده است، فرا بگیرند.

۶. عن ابن مسكان عن ابي بصير قال: سئلت ابا عبد الله عليه السلام:

عن قول الله تبارك و تعالی: «اتخذوا أجباهم و رهبانهم أربابا من دون الله»:

فقال اما والله ما دعوهم الى عبادة انفسهم ولو دعوهم الى عبادة انفسهم ما اجابوهم،

[صفحه ۳۱۶]

ولكن اهلوا لهم حراما، و حرموا عليهم حلالا فعبدوهم من حيث لا يشعرون [۳۳۸].

ابن مسكان از ابی‌بصیر نقل می‌کند که ابی‌بصیر گفت: سؤال کردم از امام صادق علیه‌السلام از تفسیر آیه شریفه «اتخذوا أجباهم و رهبانهم أربابا من دون الله» و

رهبانهم أربابا من دون الله» امام صادق علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند، علمای (یهود و نصاری) مردم را به عبادت و بندگی خودشان دعوت نکردند، زیرا اگر برای عبادت خودشان دعوت می‌کردند مردم نمی‌پذیرفتند، بلکه منظور از دعوت کردن مردم را به سوی خودشان، آن است که آنها کاری می‌کردند که با جذب و توجه مردم را به سوی خود، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام می‌کردند و مردم به واسطه ارادتی که به آنها داشتند گفتار آنها را می‌پذیرفتند و بدون توجه به احکام و دستورات واقعی الهی، به گفتار آنها عمل می‌کردند و ایمان پیدا می‌کردند که احکام خدا همین است که آنها می‌گویند در نتیجه حلال خدا حرام و حرام خدا حلال می‌شد.

آری تمام بدبختی‌ها و بیچارگی‌های مردم از علمای دینی زشت است، که با شیطنت و حقه‌بازی خود و هم دستی با سلاطین جور و جنایتکار، زندگی مردم را به این روزگار سیاه افکنده‌اند.

لذا پیغمبر اکرم فرمود:

الا ان شر الشر شرار العلماء و ان خیر الخیر خیار العلماء.

آگاه باشید و توجه کنید که بدترین بدها در عالم، همانا علمای بد هستند، و خوب‌ترین خوب‌ها در عالم، همانا علما و دانشمندان خوب هستند.

۳. دعوات الراوندی:

من وصيته ذی القرنين: لا تتعلم العلم ممن لم ينتفع به علمه فان من لم ينتفع علمه لا ينفك [۳۳۹].

[صفحه ۳۱۷]

در کتاب دعوات راوندی از وصیت‌های ذی‌القرنین نقل شده که ذوالقرنین فرمود: هیچ‌گاه علم و دانش خود را فرا نگیرید از کسی که علمش به حال خود و دیگران نفع و سودی ندارد، زیرا کسی که علم و دانشش به حالش سودی ندارد، چگونه می‌تواند به حال دیگران سودی داشته باشد؟

۷. قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام:

ان كلام الحكماء اذا كان صوابا كان دواء، و اذا كان خطاء كان داء [۳۴۰].

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: گفتار حکمای (الهی) اگر صواب باشد حقیقتاً دوا برای درمان جسمی و روحی بشر است و اگر خطا و نادرست باشد گفتار آنها درد و بدبختی برای همه است.

۸. قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام:

خذ الحکمة انی کانت فان الحکمة تكون فی صدر المنافق فتتخلج فی صدره حتی تخرج فتسکن الی صدر المؤمنین [۳۴۱].

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: حکمت را فراگیرید در هر کجا که هست، زیرا اگر حکمت در سینه منافق باشد از آنجا خارج می‌شود و باقی نمی‌ماند و در جایگاه اصلی خودش که آن سینه مؤمن است مستقر می‌شود زیرا منافق اگر حکمت‌های الهی را فرا بگیرد - چون عامل به آنها نیست - زود از دست می‌دهد، مستقر می‌شود آن حکمت‌های الهی در قلب کسی که خداوند متعال آن را جایگاه حکمت‌های خودش قرار داده است.

[صفحه ۳۱۸]

خنامه مسک

چه زیباست که در پایان کتاب عشق و علاقه‌مان را به امیرالمؤمنین و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بیشتر تقدیم کنیم. امام صادق علیه‌السلام فرمود: پدرم از پدرش و او از امام حسین علیه‌السلام و او از پدرش امام علی بن ابیطالب علیه‌السلام نقل کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی تو را در سرزمین عراق شهید می‌کنند و در آن جا به خاک سپرده می‌شوی. علی علیه‌السلام می‌گوید به پیغمبر اکرم عرض کردم: کسانی که قبرهای ما را زیارت می‌کنند و در آبادی آن می‌کوشند و پیوسته به آن جا رفت و آمد می‌نمایند، چه پاداشی دارند؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوالحسن! خدا مرقد تو و مرقد فرزندان تو را بخشی از سرزمین بهشت و قسمتی از خاک آن قرار داده است. خدا دل‌های انسان‌های بزرگوار و برگزیده از بندگان خود را به شما علاقمند ساخته است. آنان اذیت و آزار را در راه شما پذیرا می‌شوند، قبور شما را آباد می‌کنند و آن هم برای تقرب به خدا و اظهار دوستی به پیامبر است [۳۴۲].
والسلام علیکم من التبع الهدی

پاورقی

[۱] سوره بقره ۱۵۹: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.

[۲] سوره مؤمنون ۱۱۵: آیا می‌پندارید که ما شما را بی‌جهت آفریدیم و شما به سوی ما باز نمی‌گردید؟.

[۳] الملک ۲: خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا بیازماید کدام یک از شما نیکوترین عمل هستید.

[۴] سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

[۵] سوره آل عمران، آیه ۱۷۰.

[۶] صبرا بنی الکرام، فما الموت الا قنطرة تعبر بکم عن البئوس و الضراء الى الجنان الواسعة، و النعيم الدائمة فايكم يكره ان ينتقل من سجن الى قصر، و ما هو لاعدائکم الا کمن ينتقل من قصر الى سجن و عذاب (بلاغه الحسين ص ۴۷).

[۷] سوره توبه ۹۲: ایرادی بر آنان نیست وقتی به حضور تو آمدند تا آنان را بر مرکبی سوار کنی، تو (ای پیامبر) بر آنان گفتی که مرکبی در اختیار ندارم تا شماها را بر آن سوار کنم و روانه (تبوک سازم) آنان با دلی مملو از غم و چشمی گریان بازگشتند، چرا که در این راه به ایثار و انفاق موفق نشدند.

[۸] سوره توبه ۱۲۲.

[۹] مجموعه‌ی ورام، ج ۱، ص ۲۲۰.

[۱۰] کتاب فروید، ص ۷۷.

[۱۱] روزنامه‌ی کیهان، مورخ ۲۱ / ۲ / ۱۳۵۱.

[۱۲] نقل از روزنامه‌ی اطلاعات علمی، شماره سیزدهم، سال اول، مورخ ۱۱ / ۲ / ۱۳۶۵.

در کتاب: «ظهور آقا امام زمان نزدیک است» که در حال تنظیم و چاپ این کتاب هستیم ثابت کرده‌ایم به لطف خداوند از این تاریخ ۱ / ۷ / ۱۳۸۵ خیلی طول بکشد تا چهل سال دیگر امام زمان ظهور خواهند کرد و ریشه فساد تباهی را در صفحه گیتی برخواهند کند.

[۱۳] انسان موجود ناشناخته، ص ۳۳.

[۱۴] انسان موجود ناشناخته، ص ۴۱.

- [۱۵] انسان موجود ناشناخته، ص ۳۹.
- [۱۶] نهج البلاغه، خطبه ۲۰۸.
- [۱۷] سوره طه، آیه ۱۲۳.
- [۱۸] سوره ۵۹، آیه ۱۹.
- [۱۹] مسکن الفؤاد، تألیف مرحوم شهید ثانی، ص ۱۷.
- [۲۰] کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۳۲۰.
- [۲۱] سوره بقره، آیه ۲۵۰.
- [۲۲] سوره انفال، آیه ۶۵.
- [۲۳] این آیات شریفه را آوردم، خواستم به رزمندگان عزیزمان بفهمانم مطالب این کتاب کهنه شدنی نیست زیرا تا ظهور آقا امام زمان «عج» ما باید همیشه با دشمن بجنگیم، جنگ و جهاد ما با دشمن تمام شدنی نیست.
- [۲۴] قیام و مبارزه راه پیروان مکتب خلفاء نیست زیرا آن‌ها عقیده دارند که باید از اولوالامر زمان اطاعت کرد گرچه اولوالامر ظام و جنایتکار و شارب‌الخمر باشد.
- [۲۵] تفسیر نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳.
- [۲۶] سوره نساء، آیه ۷۴.
- [۲۷] نقل از مجله پیام انقلاب، شماره ۴۸، پنجم دیماه ۱۳۶۰.
- [۲۸] عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام قال اغتتموا الدعا عند اربع عند قرأه القرآن و عند الاذان عند نزول الغیث و عند التقاء الصفین للشهادة - مکارم الاخلاق، ص ۲۷۱.
- [۲۹] سفینه البحار، ج ۲، ماده عمر - فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۴۵۵.
- [۳۰] سوره احزاب، آیه ۲۵.
- [۳۱] نقل از کتاب بررسی تاریخ عاشورا، ص ۲۰۴.
- [۳۲] فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۴۹۱، به نقل از مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۶۵.
- [۳۳] منتهی الامال، ج ۱، ص ۶۳.
- [۳۴] فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۶۸۶، به نقل از بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۶۰.
- [۳۵] اعلام‌الوری طبرسی، ص ۱۱۱.
- [۳۶] سوره نور، آیه ۶۲.
- [۳۷] فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۴۵۷.
- [۳۸] جامع عباسی شیخ بهایی، کتاب الجهاد، ص ۱۵۱.
- [۳۹] نقل از مجله امید انقلاب، شماره ۲۳، شنبه ۱۲، دی ماه، ۱۳۶۰.
- [۴۰] خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۵۰، حدیث ۶۰.
- [۴۱] نمونه‌اش را در حزب‌الله لبنان با ارتش اسرائیل دیدیم.
- [۴۲] تحریرالوسیله ج ۱، ص ۶۶، فی غسل المیت مسئله ۱.
- [۴۳] دفاع از اسلام بر همه مسلمین واجب است: بر مرد و زن، بر پیر و جوان، بر فقیر و غنی، بر صغیر و کبیر، و هر کدام از مسلمین که در مقام دفاع از اسلام و مملکت اسلامی کشته شوند شهید هستند چنانچه فتاوی فقهای اسلام تماماً ناظر به این موضوع است و

در بحث جهاد در همین کتاب مفصلاً ذکر خواهیم نمود.

[۴۴] زیرا در این جنگ تحمیلی عراق علیه‌السلام جنگ اسلام با کفر است نه جنگ مسلمین با مسلمین زیرا صدام کافر با ایادیش که دست نشانده‌ی آمریکا است و به فرموده امام خمینی قدس سره دست آمریکا از آستین کثیف صدام بیرون آمده که اگر خدای نخواستہ در این جنگ آمریکا پیروز شود (که پیروز نخواهد شد) اسلام از بین می‌رود، بنابراین جنگ ایران با عراق یا جنگ حزب الله لبنان علیه اسرائیل در زمان فعلی جنگ اسلام با کفر است نه جنگ مسلمین با مسلمین.

[۴۵] عن ابان بن تغلب قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام عن الذي يقتل في سبيل الله يغسل و يكفن و يحنط؟ قال عليه السلام يدفن كما هو في ثيابه الا ان يكون به رمق فان كان به رمق ثم مات فانه يغسل و يكفن و يحنط و يصلی عليه ان رسول الله صلى الله عليه و آله صلى على حمزه و كفته و حنطه لأنه كان قد جرد. وسایل الشیعه، ج ۲، باب ۱۴، من ابواب غسل الميت حدیث ۷.

[۴۶] عن ابی مریم قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول الشهيد اذا كان به رمق غسل و كفن و حنط و صلى عليه و ان لم يكن به رمق دفن في اثوابه - کافی ج ۳، باب القتلى، حدیث ۳، ص ۲۱۱.

[۴۷] عروۃ الوثقی فی احکام الشهيد، مسئله ۹.

[۴۸] سقوط الغسل عن الشهيد و المقتول بالرجم و القصاص عن باب العزیمۃ لا الرخصۃ - عروۃ الوثقی - فصل فی غسل الشهيد مسئله ۷.

[۴۹] مس الشهيد و المقتول بالقصاص بعد العمل بالکیفیۃ السابقۃ لا یوجب الغسل عروۃ الوثقی فی غسل الشهيد مسئله ۱۱ - وسیله النجاة فی غسل مس الميت مسئله ۲ تحریر الوسیله، ج ۱، فی غسل المس الميت مسئله ۲.

[۵۰] سوره زمر، آیه ۶۹ - ۷۰.

[۵۱] بحار الانوار، ج ۶، باب نفخ الصور و فناء الدنیا، ص ۳۲۲.

[۵۲] منهاج البراعۃ، ج ۵، ص ۲۷۴.

[۵۳] شهد یشهد شهودا و شهادۃ - شهد المجلس: حضره - شهد الشیء عاینه - شهد الله: علم الله استشهد به: استعان به فی امر الشهاده - المنجد ماده شهد و سایر کتب لغت.

[۵۴] جواهر الکلام، ج ۴، ص ۸۸، مجمع البحرین ماده شهد.

[۵۵] یقع رأسه فی حجر زوجته من الحور العین و تمسحان الغبار عن وجهه و تقولان له مرحبا بک (حدیث نبوی) وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۰، حدیث ۱۹.

[۵۶] جواهر الکلام، ج ۴، ص ۸۸، مجمع البحرین ماده شهد.

[۵۷] منتخب طریحی، ص ۳۷.

[۵۸] جواهر الکلام، ج ۴، ص ۸۸، مجمع البحرین ماده شهد.

[۵۹] جواهر الکلام، ج ۴، ص ۸۸، مجمع البحرین ماده شهد.

[۶۰] جواهر الکلام، ج ۴، ص ۸۸، مجمع البحرین ماده شهد.

[۶۱] سوره نساء، آیه ۷۴.

[۶۲] سوره محمد، آیه ۴.

[۶۳] سوره بقره، آیه ۱۵۴.

[۶۴] سوره توبه، آیه ۱۱۱.

[۶۵] سوره آل عمران، آیه ۱۶۵ - ۱۶۶ - و قال الصادق علیه‌السلام یستبشرون والله فی الجنة بمن لم یلحق بهم من خلفهم من المؤمنین

فی الدنيا، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۸.

[۶۶] سوره آل عمران، آیه ۱۵۷.

[۶۷] وسایل الشیعه، ج ۱۱، کتاب الجهاد العدو باب ۱، حدیث ۱.

[۶۸] وسایل الشیعه، ج ۱۱، کتاب الجهاد مع العدو، باب ۱، حدیث ۱۹.

[۶۹] وسایل الشیعه، ج ۱۱، کتاب الجهاد مع العدو، باب ۱، حدیث ۱۴.

[۷۰] وسایل الشیعه، ج ۱۱، کتاب الجهاد مع العدو، باب ۱، حدیث ۱۵.

[۷۱] وسایل الشیعه، ج ۱۱، کتاب الجهاد، مع العدو، باب ۱، حدیث ۱۶.

[۷۲] وسایل الشیعه، ج ۱۱، باب ۱، حدیث ۲۰، تهذیب، ج ۲، ص ۴۱.

[۷۳] توضیح: این سؤال پیش می‌آید که چگونه فرشتگان بدن شهید را در وقت بیرون آمدن روح از بدنش با لباس بهشتی می‌پوشانند؟

پاسخ این سؤال این است که طبق اخبار و احادیث اهل بیت علیهم السلام انسان دارای دو بدن است یکی همین بدن طبیعی که بصرف بیرون آمدن روح، از بدن متلاشی می‌شود و از بین می‌رود قال الصادق علیه السلام: الروح فی البدن بمنزله الجواهر فی الصندوق فاذا خرجت الروح لم یعبأ بالصندوق.

روح انسان به منزله دانه گرانمایی است در بدن که ارزش بدن به آن دانه‌ی گرانبهاست و به صرف بیرون آمدن روح از بدن تا قبل از قیامت توجهی به بدن نمی‌شود.

بدن دوم از برای انسان بدن مثالی است (که در بحث بدن مثالی در همین کتاب مفصلاً شرح خواهیم داد) که هم مثل این بدن است و بسیار لطیف و ظریف است که با چشم طبیعی آن را نمی‌توان دید مثل آب در برگ درخت و روغن در شیر مسلماً برگ‌های درختان آب دارد که این طور سبز و خرم است که اگر آب از ریشه‌ی درخت به برگ‌ها نرسد زرد می‌شود و می‌ریزد، هم چنین روغن در شیر موجود است ولی ما نمی‌بینیم انسان هم دارای بدن مثالی است گرچه دیده نمی‌شود و به صرف بیرون آمدن روح از بدن طبیعی به آن بدن مثالی منتقل می‌شود. این جاست که می‌گوییم بدن شهید، با لباس‌های بهشتی پوشیده می‌شود.

[۷۴] وسایل الشیعه، جلد ۱۱، کتاب الجهاد مع العدو، باب ۱، حدیث ۲۸، من ابواب جهاد العدو.

[۷۵] نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

[۷۶] سوره آل عمران، آیه ۱۹۳.

[۷۷] سوره آل عمران، آیه ۱۹۴.

[۷۸] نقل از کتاب شهید مرحوم شهید مطهری.

[۷۹] وسایل الشیعه، ج ۱۱، کتاب الجهاد، مع العدو، باب ۱، حدیث ۲۱.

[۸۰] سوره نساء، آیه ۷۵.

«أذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر» سوره حج، آیه ۳۹.

[۸۱] سوره نساء، آیه ۷۴.

[۸۲] اصول کافی، ج ۲، باب الاهتمام، بأمور المسلمین، حدیث ۵.

[۸۳] لان ترک الجهاد و ان کان یفید فی الحال صون النفس عن خطر القتل و صون المال عن الانفاق و لکن فی انواع من المضار الدنیویة کالذل و الفقر و حرمان بالغنیمه و محق الدین و طمع الاعداء حیث ان العدو اذا علم میل نظرائه الی الدعة و السکون قصد بلادهم و حاول قتلهم - منهاج البراءة، ج ۳، ص ۳۹۶.

[۸۴] ان هذه الغارات يا سفیان علی اهل العراق ترعب قلوبهم و تفرح كل من له فينا هوى و تدعوا الينا كل من خاف الدوائر فاقتل من لقيت ممن ليس هو علی مثل رايبك و احرب كل ما مررت به من القوى و احرب الاموال فان حرب الاموال شبيه بالقتل و هو اوجع للقلب - منهاج البراعة، ج ۳، ص ۳۹۳.

[۸۵] به کتابی که درباره علمای جبل عامل نوشته‌ام مراجعه کنید.

[۸۶] بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۱۸۲ - منهاج الدموع، ص ۱۵۳، به نقل از کتاب معالم الزلفی.

[۸۷] عن عبدالمؤمن عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله عزوجل اعطى المؤمن ثلاث خصال العزة في الدنيا و الفلح في الآخرة و المهابة في صدور الظالمين ثم قرء و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين - خصال شيخ صدوق، ص ۱۵۲، حدیث ۱۸۷.

[۸۸] سوره اعراف، آیه ۱۲۷.

[۸۹] کتاب: الملاحم و الفتن سید بن طاووس، باب پنجم، ص ۱۵۷.

[۹۰] سوره بقره، آیه ۲۱۶.

[۹۱] سوره نحل، آیه ۹۶.

[۹۲] سوره نساء، آیه ۷۴.

[۹۳] مسکن الفؤاد، ص ۲۸، مرحوم شهید ثانی.

[۹۴] مسکن الفؤاد، ص ۳۰.

[۹۵] یاران پیغمبر به دو قسم شدند یک دسته مهاجر و دسته دوم انصار. مهاجرین به کسانی می‌گویند که با پیغمبر اکرم از مکه به مدینه مهاجرت کردند و انصار به افرادی می‌گویند که در خود مدینه به پیغمبر ایمان آوردند و پیغمبر را یاری کردند.

[۹۶] مسکن الفؤاد، ص ۷.

[۹۷] مسکن الفؤاد، ص ۹.

[۹۸] الکنی و الالقاب ج ۱، ص ۱۱۳ - مسکن الفؤاد ص ۶۵ - کتاب اخلاق آقای فلسفی، ج ۲، ص ۲۶۶.

[۹۹] بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۱۴.

[۱۰۰] مسکن الفؤاد، ص ۴۲.

[۱۰۱] مسکن الفؤاد، ص ۴۲.

[۱۰۲] عن رسول الله صلى الله عليه و آله الا- اعجبكم ان المؤمن اذا اصاب خيرا حمدالله و شكر و اذا اصابته مصيبة حمدالله و صبر فالمؤمن يوجز في كل شيى حتى اللقمة يرفعها الى فيه - مسکن الفؤاد، ص ۴۵.

[۱۰۳] بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۰.

[۱۰۴] اعلام الوری، ص ۱۱۱.

[۱۰۵] ان جعفرًا قد استشهد و جعل له جناحان يطير بهما في الجنة - اعلام الوری، ص ۱۱۱.

[۱۰۶] اعلام الوری، ص ۱۱۱.

[۱۰۷] مسکن الفؤاد - شهید ثانی، ص ۱۱۵.

[۱۰۸] مسکن الفؤاد: شهید ثانی، ص ۱۱۶.

[۱۰۹] مسکن الفؤاد، ص ۱۱۶.

[۱۱۰] الجهاد من الجهد بفتح او بالضم لغة التعب و المشقة و شرعا بذل النفس و المال و الوسع في اعلاء كلمة الاسلام و اقامة شعائر الايمان - جواهر الكلام، ج ۲۱، ص ۳، مجمع البحرين مادة جهد.

- [۱۱۱] سئل امیرالمؤمنین فقال ان الله عزوجل جعل الايمان على اربع دعائم على الصبر و اليقين و العدل و الجهاد. وسایل الشیعه، ج ۱۱، کتاب الجهاد ابواب جهاد العدو، باب ۴، حدیث ۱۱، بحار الانوار، ج ۱۰۰، حدیث ۲۲، ص ۴۹.
- [۱۱۲] عن عثمان بن مظعون قال قلت لرسول الله صلى الله عليه و آله ان نفسى تحدثنى بالسياحة و ان الحق بالجبال فقال يا عثمان لا تفعل فان السياحة امتى الغزو و الجهاد.
- وسایل الشیعه، ج ۱۱، کتاب جهاد العدو، باب ۱، حدیث ۲۲.
- [۱۱۳] و ان الملائكة تصلى على المتقلد بسيفه حتى يضعه، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۴، به نقل از کتاب کنز العمال، ج ۲، ص ۲۶۵.
- [۱۱۴] جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۴ به نقل از کنز العمال، ج ۲، ص ۲۵۲.
- [۱۱۵] روضه کافی، ص ۱۰۶ - ۱۰۴.
- عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله اذا جمع الله الخلائق يوم القيمة فدخل اهل الجنة، الجنة و اهل النار نار نادى نادى منادى من تحت العرش تتاركو المظالم بينكم فعلى ثوابكم.
- تسلية الفؤاد، ص ۱۷۰، به نقل از امالى شيخ طوسى، ص ۶۱.
- [۱۱۶] جهاد المشركين ابتداء لدعائهم الى الاسلام و جهاد من يدهم على المسلمين من الكفار بحيث يخافون استيلائهم على بلادهم او اخذ مالهم و جهاد من يريد قتل نفس محترمة او اخذ مال او سبى حريم مطلقا و منه جهاد الاسير بين المشركين للمسلمين دافعا عن نفسه و جهاد البغاة على الامام عليه السلام شرح لمعه، ج ۱، کتاب الجهاد - جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۱۸.
- [۱۱۷] فلا يجوز له تولية حال الغيبة بالمعنى الاول و لا يشترط فى جوازه بغيره من المعانى اى لا يشترط وجود الامام فى جواز الجهاد بغير المعنى الاول من المعانى - شرح لمعه، ج ۱، کتاب الجهاد.
- [۱۱۸] و كيف كان فقد تلخص مما ذكرنا ان الجهاد على اقسام احدها ان يكون ابتداء من المسلمين للدعاء الى الاسلام و هذا هو المشروط المذكوره و الذى وجوبه كفايى - جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۱۸ - شرح لمعه، ج ۱، کتاب الجهاد.
- [۱۱۹] سورة نساء، آيه ۷۵.
- [۱۲۰] سورة كهف، آيه ۲۹.
- [۱۲۱] سورة بقره، آيه ۲۵۵.
- [۱۲۲] سورة توبه، آيه ۱۲.
- [۱۲۳] سورة نساء، آيه ۷۶.
- [۱۲۴] الجهاد بالمعنى الاول و هو فرض على كل مكلف حر ذكر غير هم فلا يجب على الصبى و لا على المجنون و لا على المملوك و لا على الشيخ الهم، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۵ و يشترط فيمن يجب عليه الجهاد بالمعنى الاول البلوغ و العقل و البصر و السلامة من المرض المانع من الركوب و العدو و العرج البالغ حد القعادا و الموجب المشقة فى السعى و الفقر الموجب للعجز عن نفقته و نفقة عياله و طريقه و ثمن سلاحه، شرح لمعه، ج ۱، کتاب الجهاد.
- [۱۲۵] و يسقط فرض الجهاد با عذار اربعة - العمى و الزمن و المرض المانع من الركوب و العدو و الفقر الذى يعجز معه عن نفقة طريقه و عياله و ثمن سلاحه - شرايع الاسلام، ج ۱، کتاب الجهاد.
- [۱۲۶] و المدنيين و هو مستحق الدين يمنع المديون الموسر القادر على الوفاء مع حلوله - شرح لمعه، ج ۱، کتاب الجهاد.
- [۱۲۷] و للأبوين منع بالولد من الجهاد بالمعنى الاول مع عدم التعيين عليه بامرا الامام عليه السلام له او بضعف المسلمين عن المقاومة بدونه اذ يجب عليه عينا فلا يتوقف على اذنهما - شرح لمعه، ج ۱، کتاب الجهاد.
- [۱۲۸] نعم فرضه على الكفاية فلا- يتعين الا- ان يعينه الامام عليه السلام لاقتضاء المصلحة او لقصور القائمين عن الدفع الا باجتماع او

یعینه علی نفسه بنذر و شبهه - جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۱۴.

[۱۲۹] و قد تجب المحاربة على الوجه الذفع من دون وجود الامام عليه السلام و لا منصوبه كان يكون بين قوم يغشاهم عدو يخشى منه على بيضة الاسلام او يريد الاستيلاء على بلادهم او اسرهم و اخذ مالهم - جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۱۴ - او هجوم عدو على المسلمين يخشى منه على بيضة الاسلام و هي اصله و مجتمعه فيجب ح غير اذن الامام او نائبه - شرح لمعه، ج ۱، كتاب الجهاد.

[۱۳۰] جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۱۵.

[۱۳۱] جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۱۶.

[۱۳۲] و لا تجوز قتل الصبيان و المجانين و النساء و ان عاونوا الامع الضرورة بان تترسوا بهم و يتوقف القتل على قتلهم، شرح لمعه ج ۱، كتاب الجهاد.

[۱۳۳] و لا تترسوا بالمسلمين كف عنهم ما امكن و مع التعذر بان لا يكون التوصل الى المشركين الا بقتل المسلمين فلا قود و لاديه للاذن في قتلهم ح شرعا نعم تجب الكفارة، شرح لمعه، ج ۱، كتاب الجهاد.

[۱۳۴] عن الصادق عليه السلام: عن آبائه قال امير المؤمنين عليه السلام بعثني رسول الله صلى الله عليه و آله الى اليمن فقال يا على لا تقاتلن احدا حتى تدعوه الى الاسلام و ايم الله لأن يهدى الله على يدك رجلا خير لك مما طلعت عليه الشمس و غربت و لك و لاؤه يا على - وسایل الشيعه، ج ۱۱، باب ۱۰، من ابواب الجهاد العدو، حديث ۱.

[۱۳۵] مکر و حيله در جنگ برای کشتن دشمن بسیار خوب است منظور پیغمبر اکرم از نهی کردن مکر و حيله در جنگ، این است که وقتی دشمن از شما مسلمان‌ها در جنگ امان خواستند و شما امان دادید بعد از امان او را از راه مکر و حيله نکشید و این غدر و مکر است و آن در اسلام، حرام است. چنانچه صاحب جواهر می‌فرماید: و لا- يجوز الغدر بهم بان يقتلوا بعد الأمان مثلا قال في مجمع البحرين (الغدو ترك الوفاء و نقض العهد)، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۷۸.

[۱۳۶] وسایل الشيعه، ج ۱۱، باب ۱۵، من ابواب جهاد العدو، حديث ۲، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵، حديث ۲۳.

[۱۳۷] وسایل الشيعه، ج ۱۱، باب ۵۶، از ابواب جهاد العدو، حديث ۱.

[۱۳۸] خصال شيخ صدوق، باب الثلاثه، حديث ۲۱۲.

[۱۳۹] برداشتی از احاديث شماره ۱ و ۳ و ۵ از كتاب جهاد مع العدو، باب ۳۴، وسایل الشيعه، ج ۱۱.

[۱۴۰] مفسرين در تفسير اين آيه قبل از کلمه کبير (ذنب) را در تقدير گرفته‌اند فيه کبير يعنى فيه ذنب کبير، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۲.

[۱۴۱] سوره توبه، آيه ۵.

[۱۴۲] جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۲.

[۱۴۳] سوره بقره، آيه ۲۱۴.

[۱۴۴] فاجاز الله تعالى للنبي صلى الله عليه و آله و اصحابه ان يدخلوه في سنة نسع في ذى العقده لعمرة القضاء مقابلا لمنعهم في العام الاول - جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۲.

[۱۴۵] جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۲.

[۱۴۶] اولاً- ان محل البحث في غزوهم لا- في دفاعهم و ثانياً انهم ممن لا- يرون حرمة لهذا الاشهر فاحتمال الحاق حينئذ في غاية الضعف بل هو واضح الفساد والله العالم، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۴.

[۱۴۷] شرايع الاسلام، ج ۱، ص ۳۰۹.

[۱۴۸] قال جعفر بن محمد الصادق عليه السلام: علماء شيعتنا مرابطون في الثغر الذي يلي ابليس و عفاريتهم يمنعوهم عن الخروج على

- ضعفاء شیعتنا و عن ان يتسلط عليهم ابليس و شیعته و النواصب احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۸.
- [۱۴۹] عن الصادق علیه السلام: قال ست خصال يتنفع بها المؤمن بعد موته ولد صالح يستغفر له و مصحف یقرأ فيه و غرس یغرسه و قلب یحفره و صدقة ماء یجریه و سنة یؤخذ بها من بعده، خصال شیخ صدوق، ص ۳۲۳، حدیث ۹، تسلیة الفؤاد، ص ۱۳۴.
- [۱۵۰] جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۴۰، به نقل از کنز العمال، ج ۲، ص ۲۵۳.
- [۱۵۱] جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۴۰، به نقل از کنز العمال، ج ۲، ص ۲۵۷.
- [۱۵۲] جواهر الکلام، ج ۱، ص ۲۲۳، از تیسیر الوصول، ج ۲۱، ص ۴۰ بنقل.
- [۱۵۳] سوره ۲۹، آیه ۶۹.
- [۱۵۴] موته دهکده‌ای است در اطراف شام.
- [۱۵۵] سوره الفتح، آیه ۴.
- [۱۵۶] کتاب اخلاق آقای فلسفی، ج ۱، ص ۲۸۳، به نقل از کتاب جامع الحکایات، ص ۱۵۷.
- [۱۵۷] ایها الناس اذا لقیتم العدو فاصبروا و اعلموا ان الجنة تحت ظلال السیوف، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۳۴۹، به نقل از سیره حلبی.
- [۱۵۸] فاستفتحوا اعمالکم بالصبر علی الجهاد و التمسوا بذلك ما وعدکم الله، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۴۵۹.
- [۱۵۹] عن علی علیه السلام: ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: من احس من نفسه جینا فلا یغز، بحار الانوار، ج ۱۰۰، کتاب المرابطة، حدیث ۱۵.
- [۱۶۰] سوره انفال، آیه ۴۷.
- [۱۶۱] سوره انفال، آیه ۴۸.
- [۱۶۲] سوره انفال، آیه ۴۶.
- [۱۶۳] ولو غلب عنده الهلاک لم یجز له الفرار، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۶۱.
- [۱۶۴] سوره انفال، آیه ۱۶ و ۱۵.
- [۱۶۵] و فی خیر محمد بن سنان ابن ابالحسن الرضا علیه السلام کتب الیه فیما کتب من جواب مسائله حرم الله الفرار من الزحف لما فیہ من الوهن فی الدین و الاستخفاف بالرسول و الائمة العادلۃ و ترک نصرتهم علی الاعداء و التقویة لهم علی ترک ما دعوا الیه من الاقرار بالربوبیة و اظهار العدل و ترک الجور و امانة الفساد لما فی ذالک من جراه العدو علی المسلمین و ما یکون فی ذالک من السبب و القتل و ابطال دین الله عزوجل و غیره من الفساد، وسایل الشیعه، ج ۱۱، کتاب جهاد العدو باب ۲۹، حدیث ۱.
- [۱۶۶] سوره توبه، آیه ۸۳.
- [۱۶۷] بحار الانوار، ج ۱۰۰، باب اقسام الجهاد و شرائطه، حدیث ۸، ص ۲۱، وسایل الشیعه، ج ۱۱، باب ۳۴، من کتاب جهاد العدو، حدیث ۵.
- [۱۶۸] الهجرة مساوی الخروج من ارض الی ارض، لسان العرب ماده هجر.
- [۱۶۹] و تجب المهاجرة عن بلد الشرك علی من یضعف عن اظهار شعار الاسلام مع المکنة و علی کل حال فالهجرة واجبة مادام الکفر باقی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۴.
- [۱۷۰] مجمع البحرین ماده هجر.
- [۱۷۱] به قول - هراکلیت - خوکان از لجن بیشتر لذت می‌برند تا از آب‌های تازه.
- [۱۷۲] سوره نساء، آیه ۹۹.
- [۱۷۳] کالنبوی صلی الله علیه و آله من فر بدینه من ارض الی ارض و ان کان شبرا من الارض استوجب الجنة و کان رفیق ابراهیم و

نبیه محمد صلی الله علیه و آله، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۴.

[۱۷۴] سوره توبه، آیات ۲۲ تا ۲۰.

[۱۷۵] تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۹۱، مسئله ۳ القول فی الصدقة.

[۱۷۶] کافر یعنی غیر مسلمان و این بر دو قسم است کتابی و غیر کتابی، کتابی اگر بشرائط ذمه عمل کرد او را ذمی هم می گویند و آن‌ها در اصل دارای کتاب آسمانی و پیغمبری می باشند که مورد قبول اسلام است مانند یهود، نصاری و مجوس، غیر کافر کتابی هر نوع کافری را کافر حربی می گویند.

ناصبی، به کسانی که به امامان معصوم علیه السلام فحش و ناسزا می دهند ناصبی می گویند.

[۱۷۷] مسأله ۵ لا- يعتبر فی المتصدق علیه فی الصدقة المندوبه الفقر و لا- الايمان و الا الاسلام فتجوز علی الغنی و علی الذمی و

المخالف و ان كان اجنبيين نعم لا تجوز علی الناصب و لا علی الحربی و ان كانا قریبین، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۹۱.

[۱۷۸] الصدقة ما يخرج الانسان من ماله علی وجه القربه مفردات راغب ماده صدق.

[۱۷۹] چرا می گوئیم غیر انسان چون روایت داریم که حضرت عیسی علیه السلام کنار نهر آب، نان برای ماهی‌ها ریز می کرد و می داد می گفت این هم صدقه است.

[۱۸۰] وسایل الشیعه، ج ۶، ابواب الصدقة، باب ۷، حدیث ۵.

[۱۸۱] وسایل الشیعه، ج ۶، ابواب الصدقة، باب ۱۹، حدیث ۱.

[۱۸۲] همانجا، حدیث ۲.

[۱۸۳] وسایل الشیعه، ج ۶، ابواب الصدقة، باب ۲، باب انه يستحب للانسان ان يعول اهل بيت من المسلمين بل يختاره علی الحج

ندبا، حدیث ۱.

[۱۸۴] وسایل الشیعه، ج ۶، ابواب الصدقة، باب ۲۸، حدیث ۲.

[۱۸۵] وسایل الشیعه، ج ۶، ابواب الصدقة، باب ۱۴، حدیث ۷.

[۱۸۶] وسایل الشیعه، ج ۶، ابواب الصدقة، باب ۱، حدیث ۹.

در میان تمام ملت‌های دنیا و پیروان مذاهب و ادیان عالم که بگردید هیچ ملت و مردمی را سخاوتمندتر و با محبت‌تر از شیعیان ائمه اطهار علیهم السلام پیدا نخواهید کرد، زیرا شیعه پیرو چنین امامان بزرگواری هستند که پیروان خود را این طور تربیت کرده‌اند.

[۱۸۷] وسایل الشیعه، ج ۶، ابواب الصدقة، باب ۱، حدیث ۲۱.

[۱۸۸] وسایل الشیعه، ج ۶، ابواب الصدقة، باب ۳۱، حدیث ۵.

[۱۸۹] وسایل الشیعه، ج ۶، ابواب الصدقة، باب ۳۱، حدیث ۹.

[۱۹۰] وسایل الشیعه، ج ۶، ابواب الصدقة، باب ۳۱، حدیث ۳.

[۱۹۱] قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما من مسلم یزرع زرعاً او یغرس غرساً فیاکل منه انسان او طیر او بهیمة الا کانت - له به

صدقة - مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۰۱.

[۱۹۲] بحار الانوار، ج ۶، باب حب لقاء الله و ذم الفرار من الموت، حدیث ۴۶.

[۱۹۳] فی دعوات الراوندی قال النبی صلی الله علیه و آله لو لا ثلاثة فی ابن آدم ما طلا راسه شی المرض و الموت و الفقر و کلهن

فیه و انه لمعهن و ثاب، بحار الانوار، ج ۶، باب حکمة الموت، حدیث ۵.

[۱۹۴] شعب به معنی فتنه و آشوب.

[۱۹۵] قال سلمان لو لا السجود لله و مجالسة قوم يتلفظون طيب الكلام كما يتلفظ طيب التمر لثمنت الموت، بحار الانوار، ج ۶، باب

حب لقاء الله، حدیث ۲۳، ص ۱۳۰.

[۱۹۶] بحار الانوار، ج ۶، باب التوبه، حدیث ۶۲.

[۱۹۷] تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۱۹۵، چاپ بیروت، آیه ۸۵، سوره اسراء.

[۱۹۸] سوره انعام، آیه ۱۲۲.

[۱۹۹] قيل لامير المؤمنين عليه السلام ما استعداد للموت؟ فقال اداء الفرائض و اجتناب المحارم و الاشتغال على المكارم ثم لا يبالي اوقع على الموت او وقع الموت عليه والله لا يبالي ابن ابيطالب اوقع على الموت ام وقع الموت عليه، بحار الانوار، ج ۶، باب حب لقاء الله، حدیث ۴۳، ص ۱۳۷، طبع تهران، چاپ آخوندی.

[۲۰۰] سوره انعام، آیه ۲۹.

[۲۰۱] انجيل متى، باب ۱۰، آیه ۳۴، چاپ لندن، سال ۱۸۳۷ میلادی.

[۲۰۲] بحار الانوار، ج ۶، باب البرزخ و القبر، ص ۲۴۹.

[۲۰۳] عن علي بن محمد عليهما السلام قال قيل لمحمد بن علي بن موسى صلوات الله عليهم ما بال هولاء المسلمين يكرهون الموت؟ قال لانهم جهلوه فكرهوه ولو عرفوا و كانوا من اولياء الله عزوجل لأحبوه و لعلموا ان الاخرة خير لهم من الدنيا ثم قال عليه السلام يا ابا عبد الله ما بال الصبي و المجنون يمتنع من الدواء المنقى لبدنه و النافى للائم عنه؟ قال لجهلهم بنفع الدواء قال والذي بعث محمدا بالحق نبيا ان من استعد للموت حق الاستعداد فهو انفع له من هذا الدواء لهذا المتعالم اما انهم لو عرفوا ما يودى اليه الموت من النعيم لاستدعوه و احبوه اشد ما يستدعى العاقل الحازم الدواء لدفع الآفات و اجتلاب السلامة، معانى الاخبار، ص ۲۹۰، بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۶، تسلية الفؤاد، ص ۴۶.

[۲۰۴] فسكن الرجل و استسلم و نشط و غمض عين نفسه و مضى لسبيله، معانى الاخبار، ص ۲۹۰، بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۶، تسلية الفؤاد، ص ۴۶.

[۲۰۵] قال رسول الله صلى الله عليه و آله الناس اثنان واحد اراح و الاخر استراح و اما الذى استراح فهو المؤمن اذا مات استراح من الدنيا و بلائها و اما الذى اراح فهو الكافر اذا مات اراح الشجر و الدواب و كثيرا من الناس، خصال شيخ صدوق، ص ۳۸.

[۲۰۶] و قال على بن الحسين عليه السلام: لم اشتد الأمر بالحسين عليه السلام نظر اليه من كان معه فاذا هو بخلافهم لانهم كلما اشتد الامر تغيرت الوانهم و ارتعدت فرائصهم و وجلت قلوبهم و كان الحسين و بعض من معه من خصائصه تشرق الوانهم و تهدى جوارحهم و تسكن نفوسهم فقال بعضهم لبعض انظروا لا يبالي بالموت فقال لهم الحسين صبرا بنى الكرام فما الموت الا قنطرة تعبر بكم عن البوس و الضراء الى الجنان الواسعة و النعيم الدائمة فايكم يكره ان ينتقل من سجن الى قصر و ما هو لاعدائكم الا لمن ينتقل من قصر الى سجن و عذاب ان ابى حدثنى عن رسول الله صلى الله عليه و آله ان الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر و الموت جسر هولاء الى جناتهم و جسر هولاء الى جحيمهم ما كذبت و ما كذبت، معانى الاخبار، ص ۲۸۸، تسلية الفؤاد، ص ۴۴.

[۲۰۷] ثم تعلق الروح بالأجساد المثالية الشبيهة بأجسام الجن و الملائكة المضاهية فى الصورة للأبدان الاصلية فينعم و يعذب فيها فالمراد بالقبر فى اكثر الاخبار ما يكون الروح فيه فى عالم البرزخ بل لا يبعد القول بتعلق الروح بالأجساد المثالية عند النوم ايضا كما يشهد به ما يرى فى المنام و قد وقع فى الاخبار تشبيه حالة البرزخ و ما يجرى فيها بحالة الرؤيا و ما يشاهد فيها كما مر بل يمكن ان يكون للنفوس القوية العالية اجساد مثالية كثيرة كائمتنا صلوات الله عليهم حتى لا نحتاج الى بعض التأويلات و التوجيهات فى حضورهم عند كل ميت، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۷۱.

[۲۰۸] عدة الرسائل، شيخ مفيد رساله سرويه مسئله پنجم، ص ۲۱۹، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۷۱.

[۲۰۹] سوره نساء، آیه ۵۶، ترجمه آیه شريفه اين است، هر قدر پوست بدن گنه کاران در آتش بسوزد و بريان شود ما آن پوست

سوخته را به پوست دیگر تبدیل می‌کنیم تا بیشتر عذاب را بچشند.

[۲۱۰] عن خفص بن غياث قال شهدت المسجد الحرام و ابن ابی العوجاء یسأل ابا عبدالله عن قوله تعالى (كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ليذوقوا العذاب) ما ذنب الغير؟ قال ويحك هي هي و هي غيرها فقال فمثل لي ذالك شيئا من امر الدنيا، قال نعم ارأيت لو ان رجلا- اخذ لبنه فكسرها ثم ردها في ملبنها هي هي و هي غيرها، احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۴، طبع نجف، تسلیة الفؤاد، ص ۱۴۵، امالی طوسی، ج ۲، ص ۱۹۳، چاپ داوری قم.

[۲۱۱] فالمومن ينتقل روحه من جسده الى مثل جسده في الصورة فيجعل في جنه من جنان الدنيا يتنعم فيها الى يوم المآب و الكافر ينتقل روحه من جسده الى مثله بعينه فيجعل في نار و يعدب بها الى يوم القيامة، تسلیة الفؤاد، ص ۱۲۹.

[۲۱۲] روى الشيخ الجليل امين الأسلام محمد بن الطوسی في كتاب التهذيب عن الامام الصادق عليه السلام انه قال ليونس المؤمن اذا قبضه الله تعالى صير روحه في قالب كفالبه في الدنيا فياكلون و يشربون فاذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصورة التي كانت في الدنيا، اربعين شيخ بهایی، حديث چهلم، ص ۲۶۹، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۹. تسلیة الفؤاد، ص ۱۱۹، تهذيب الأخبار، کافی، ج ۳، باب آخر في ارواح المؤمنين، حديث ۶.

[۲۱۳] روى الشيخ الجليل محمد بن يعقوب الكليني في الكافي عن الامام الصادق عليه السلام ان الارواح في صفة الاجساد في شجرة في الجنة تتعارف و تتسائل فاذا قدمت الروح على تلك الارواح تقول دعوها فانها قد اقبلت من هول عظيم ثم يسئلونها ما فعل فلان و ما فعل فلان فان قالت لهم تركته حيا ارتجوه و ان قالت لهم قد هلك قالوا هوى و هوى، اربعين شيخ بهایی، حديث چهلم، ص ۲۶۹، تسلیة الفؤاد، ص ۱۱۸، کافی، ج ۳، باب في ارواح المؤمنين، حديث ۳.

[۲۱۴] امروزه تمام بودایی‌ها و هندوهای هندوستان قائل به تناسخ هستند، معتقدند تمام این فقرایی که در هندوستان و جاهای دیگر زندگی می‌کنند ارواح فقرای مرده به کالبد بدن این فقرای زنده منتقل شده و تمام ثروتمندان هم این چنینند، لذا آن‌ها قائل به جبر طبیعت هستند.

[۲۱۵] که او را در عربی هامة یا صدی می‌گویند.

[۲۱۶] اربعین شيخ بهایی، حديث چهلم، ص ۲۷۰.

[۲۱۷] سوره واقعه، آیات ۸۳ - ۸۶.

[۲۱۸] عن عبدالحميد بن غواص قال سمعت ابا عبدالله يقول اذا بلغت نفس احدكم هذا قيل له اما كنت تحذر من هم الدنيا و حزنها فقد امتنت منه و يقال له رسول الله و على و فاطمة عليهم السلام امامك، کافی، ج ۳، ص ۱۳۴، حديث ۱۰، بحار الانوار، ج ۶، باب ما يعاين المؤمن و الكافر عند الموت، حديث ۵۴، ص ۲۰۰، تسلیة الفؤاد، ص ۸۱، من لا يحضره الفقيه، ج ۱، احكام الاموات.

[۲۱۹] عن ابی بصير قال لابی عبدالله عليه السلام قوله عزوجل فلولا- اذا بلغت الحلقوم الى قوله ان كنتم صادقین فقال انها اذا بلغت الحلقوم ثم اری منزله من الجنة فيقول ردوني الى الدنيا حتى اخبر اهلي بما اری فيقال له ليس الى ذالك سييل، کافی، ج ۳، ص ۱۳۵، حديث ۱۵، بحار الانوار، ج ۶، باب ما يعاين المومن و الكافر عند الموت، حديث ۵۵، من يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۳۶، احكام الاموات، حديث ۳۶۷.

[۲۲۰] سوره نحل، آیه ۳۲.

[۲۲۱] سئل رسول الله صلى الله عليه و آله (كيف يتوفى ملك الموت) فقال ان ملك الموت ليوقف من المؤمن عند موته موقف العبد الذليل من المولى فيقوم هو و اصحابه لا يدنوا منه حتى يبدأ بالتسليم و يبشره بالجنة، من لا يحضره الفقيه، ج ۱، احكام الاموات، حديث ۳۶۵، تفسير نورالثقلين، ج ۴، ص ۲۲۵.

[۲۲۲] سوره انفال، آیه ۵۰.

[۲۲۳] کیفیت حضور ملائکه و عذاب کافر و بشارت مؤمن در عالم برزخ برای همه کس قابل درک نیست، گرچه علمای بزرگوار اسلام جهاتی را در نحوی کیفیت حضور ملائکه و بشارت و عذاب اموات ذکر کرده‌اند که فعلا- مجال نقل اقوال آنها نیست، طالبین به کتاب‌های بزرگان اسلام از قبیل بحارالانوار، ج ۶، چاپ جدید باب احوال البرزخ، ص ۲۷۰، تسلیة الفؤاد، ص ۱۰۹ و حجة البیضاء تألیف مرحوم فیض کاشانی و غیره مراجعه کنند.

توضیح در قبض روح اموات آن چه را که استفاده از آیات قرآن و روایات اسلامی می‌شود این است که قابض الارواح یکی نیست بلکه عدد آنها خیلی زیاد است، ممکن است میلیون‌ها قابض الارواح باشند دلیل بر این مطلب آیاتی بود که ذکر کردیم تتوفاهم الملائکه، ولو تری اذیتو فی الذین کفروا الملائکه و مانند اینها.

۱. روایتی است که علی بن ابراهیم مسندا از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت یعقوب از عزرائیل سؤال کرد خودت به تنهایی قبض روح می‌کنی یا اعوان و یارانت؟ عزرائیل گفت: اعوانم قبض روح می‌کنند و ارواح آنها را پیش من می‌آورند عن علی بن ابراهیم باسناده عن حسان بن سدید عن ابیه عن ابی جعفر علیه‌السلام قال قلت له اخبرنی عن یعقوب الی ان قال یعقوب لعزرائیل اخبرنی عن الارواح تقبضها جملة او تفاریقا قال یقبضها اعوانی متفرقة و تعرض علی مجتمعته، معالم الزلفی الباب الثالث أن ملک الموت له اعوان، ص ۵۰.

۲. قال الصادق علیه‌السلام ان الله تبارک و تعالی جعل لملک الموت اعوانا من الملائکه یقبضون الارواح بمنزلة صاحب الشرطه له اعوان من الأنس فیبعثهم فی حوائجه فتتوفاهم الملائکه و يتوفاهم ملک الموت من الملائکه، من لا یحضره الفقیه، ج ۱۱، احکام الاموات، حدیث ۳۶۸، مهناج البراعة، ج ۸، ص ۳۹، ذیل خطبه، ص ۱۱۱.

[۲۲۴] سوره الفجر، آیات ۲۶ - ۳۰.

[۲۲۵] منظور از باز شدن چشمان مؤمن در وقت مردن چشم ظاهری نیست آن چشم حقیقت بین دل است که در دنیا حجاب روی آن را فرا گرفته بود، و پشت پرده اسرار طبیعت را نمی‌دید. قرآن مجید در سوره (ق) آیه ۲۲ می‌فرماید: «لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید».

هاتف اصفهانی می‌گوید:

چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدنی است آن بینی

آنچه نشنیده گوش آن شنوی

آنچه نادیده چشم آن بینی

از مضیق حیات درگذری

وسعت ملک لا مکان بینی.

[۲۲۶] کافی، ج ۳، کتاب الجنائز، باب ان المؤمن لا یکره علی قبض روحه، حدیث ۲، ص ۱۲۷، تسلیة الفؤاد، ص ۷۷، بحارالانوار، ج ۶، طبع جدید باب ما یعاین المؤمن و الکافر عند الموت، حدیث ۴۹، ص ۱۹۶.

[۲۲۷] سوره نساء، آیه ۶۹، مجمع البیان، ج ۳، چاپ صیدا، ص ۷۱.

[۲۲۸] سوره مریم، آیه ۶۲ و ۶۱.

[۲۲۹] قال رجل لابی عبدالله علیه‌السلام ما تقول فی قول الله عزوجل النار یعرضون علیها غدوا و عشیا، قال ذالک فی الدنیا قبل القیامة و ذالک ان فی القیامة لا یكون غدوا و عشیا لان الغدو و العشاء انما یكون فی الشمس و القمر و لیس فی جنان الخلد و نیرانها شمس و لا قمر، بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۸۵، اربعین شیخ بهایی، ص ۲۵۸، حدیث ۳۹.

[۲۳۰] سوره نوح، آیه ۲۵.

[۲۳۱] و الفاء للترتیب باتصال و ثم للترتیب بانفصال سیوطی.

[۲۳۲] اربعین شیخ بهایی، ص ۲۵۹.

[۲۳۳] سوره آل عمران، آیه (۱۶۹ - ۱۷۱) و قال الطبرسی فی مجمع البیان قوله تعالی (بل احیا) فیہ اقوال احدها و هو الصحیح انهم احیاء علی الحقیقه الی ان تقوم الساعه.

[۲۳۴] و قال الصادق علیه السلام یستبشرون والله فی الجنه بمن لم یلحق بهم من خلفهم من المؤمنین فی الدنیا، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۸.

[۲۳۵] و قال الصادق علیه السلام یستبشرون والله فی الجنه بمن لم یلحق بهم من خلفهم من المؤمنین فی الدنیا، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۸.

[۲۳۶] روی عنه صلی الله علیه و آله انه قال لجعفر بن ابیطالب و قد استشهد فی غزوه موته، رایته له جناحان یتیر بهما مع الملائکه فی الجنه، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۰۹.

[۲۳۷] روی انه صلی الله علیه و آله یوم بدر کان ینادی المقتولین و یقول هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً؟ فقیل یا رسول الله انهم اموات فکیف.

[۲۳۸] بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۳۵.

[۲۳۹] الممكن اما ان یتكون موجودا فی الموضوع و هو العرض اولاً- و هو الجرهر، شرح تجرید الاعتقاد خواجه نصیرالدین طوسی المقصد الثانی فی الجواهر و الاعراض، ص ۱۴۰.

توضیح: موجوداتی که در عالم دنیا هستند بر دو قسمند: جوهر و عرض.

جوهر عبارت است از موجودی که در خارج از عالم ذهن هر وقت بخواهد عینیت پیدا کند و موجود شود، احتیاج بمقوم و محل ندارد مثل انسان، درخت سنگ چوب، صندلی، میز، خانه، گاو گوسفند، و مانند اینها، تمام این اشیایی که موجود می‌باشند در خارج از ذهن و دارای طول و عرض و عمق می‌باشند از اقسام جواهرند.

قسم دوم موجوداتی هستند که هرگاه بخواهند تحقق پیدا کنند و موجود شوند نیاز به مقوم و محل دارند، مثل زمان، مکان، سفیدی، سیاهی، قرمزی و مانند صفات درونی ما از قبیل گرسنگی، تشنگی، خوشحالی، ناراحتی و مانند اینها که اینها بعد از وجود جوهر موجود می‌شوند، چون تقوم و نگه‌دارنده اعراض، جواهرند، باید اول جواهری باشند تا اعراض به وسیله آنها موجود شوند، حال اگر اعراض بخواهد مستقل شود، و بدون نیاز به جوهر، خود مستقلاً موجود شود، باید خود را از عرض بودن خارج کند و مانند جوهر جسمیت به خود بگیرد، و یک جسم حجم‌داری شود که دارای طول و عرض و عمق شود آن وقت می‌شود جوهر، دیگر به او عرض نمی‌گویند، بعد از این مقدمه‌ی کوتاه می‌گوییم، صفات درونی ما از قبیل ظلم و بخل، حسادت، تکبر، حرص و مانند صفات خوب ما از قبیل ترحم، سخاوت، تواضع، خوش اخلاقی، ایثار و فداکاری، و مانند اینها که اعراض هستند در جهان پس از مرگ تغییر ماهیت می‌دهند و به صورت جواهر در می‌آیند.

مثلاً- بد اخلاقی به صورت عقرب در می‌آید که انسان بد اخلاق را مرتب نیش می‌زند، ظلم به صورت یک هیولای خطرناکی در می‌آید که مرتب آدم ظالم را اذیت می‌کند. قرآن مجید می‌فرماید: کسانی که مال یتیم را از روی ظلم و ستم می‌خورند، در واقع آتش می‌خورند، چون تملک از مقوله ملک است و آن عرض است، و این تملک برخلاف مسیر حق که خوردن مال یتیم است، در جهان پس از مرگ، به صورت آتش که جوهر است در می‌آید، و شخص خورنده مال یتیم را می‌سوزاند، هم چنین خوش اخلاقی، و محبت به مردم، مثلاً به صورت گل در می‌آید و انسان را خوشحال و مسرور می‌سازد و مانند اینها.

اشکال نشود که اگر در عالم برزخ و قیامت، صفات و اعمال ما به صورت موجودات بد و خوب در می‌آیند، پس جهنم و بهشتی وجود ندارد، هر چه هست همان اخلاق و کردار ما انسان‌ها است که با ما محشور می‌شوند، جواب این است که چرا بهشت و جهنم وجود خارجی دارند و نعمت و عذاب در آنجا بالأصله موجود است، نهایت این که کردار و اعمال ما مزید بر آنچه که در بهشت و جهنم است موجود خواهد شد.

ثانیا ممکن است بگوییم تجسم اعمال، نسبت به عالم برزخ است ربطی به عالم بهشت و دوزخ عالم قیامت ندارد، بهشت و دوزخ، عالم قیامت خود دارای نعمت‌ها و عذاب‌ها و موجودات مستقلی است که صفات و اعمال ما تا قبل از روز قیامت با ما محشور خواهند شد ربطی به عالم قیامت ندارد.

[۲۴۰] سوره نساء، آیه ۱۰.

[۲۴۱] و یسلط الله علیه حیات الارض و عقاربها و هوامها فتنهشه حتی یبعثه الله من قبره، کافی، ج ۳، باب ان المیت، یمثل له ماله و ولده و عمله قبل موته، حدیث ۱، ص ۲۳۱، تسلیة الفؤاد، ص ۸۹، اربعین شیخ بهایی، حدیث ۳۹، بحار الانوار، ج ۶، باب احوال البرزخ و القبر، حدیث ۲۶، ص ۲۲۴.

[۲۴۲] و لعل هذه الحیات بقدر عدد الصفات المذمومه من الکبر و الریا و الحسد و الحقد و سایر الاخلاق و الملكات الردیة فانها تتشعب و تتفرع انواعا کثیره و هی بعینها تنقلب حیات فی تلك النشاء اربعین، شیخ بهایی، حدیث ۳۹، ص ۲۵۶.

[۲۴۳] جواهر الکلام، ج ۴، ص ۸۸.

[۲۴۴] روی الشیخ الکلینی قدس سره باسناده عن حسن بن محبوب عن سدید الصیرفی قال ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فی حدیث طویل اذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه مثال یقدمه امامه کلما رای المؤمن هولاء من احوال یوم القیمة قال له المثال لا تفرع و لا تحزن ابشر بالسرور و الکرامه من الله عزوجل حتی یقف بین یدی الله عزوجل فیحاسبه حسابا یسیرا یامر به الی الجنة و المثال امامه فیقول له المؤمن یرحمک الله نعم الخارج خرجت معی من قبری و مازلت تبشرنی بالسرور و الکرامه من الله عزوجل حتی رایت ذالک فمن انت فیقول انا السرور الذی کنت ادخلته علی اخیک المؤمن فی الدنیا خلقتنی الله عزوجل منه.

ایضاح

قال شیخنا البهائی خرج معه مثال ای صورته، اربعین شیخ بهایی، حدیث ۳۳، ص ۲۰۱ و قال شیخنا البهائی قدس سره و قد ورد فی بعض الاخبار تجسم الاعتقادات ایضا فالاعمال الصالحه و الاعتقادات الصحیحه تظهر صورا نورانیة مستحسنه موجبه لصاحبها کمال السرور و الابتهاج و الاعمال السيئه و الاعتقادات الباطله تظهر صورا ظلمانیة مستقبحة توجب غایه الحزن و التألم کما قاله جماعه من المفسرین عند قوله تعالی یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تودلو ان بینها و بینه امدا بعیدا و یرشد الیه قوله تعالی یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره.

[۲۴۵] تسلیة الفؤاد، ص ۹۱، نقل از تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۶۴۹، بحار الانوار، ج ۶، باب احوال البرزخ، حدیث ۳۴، ص ۲۲۹.

[۲۴۶] تسلیة الفؤاد، ص ۹۱، به نقل از امالی صدوق، ص ۲۷۰، بحار الانوار، ج ۶، باب احوال البرزخ، حدیث ۳۳، ص ۲۲۹.

[۲۴۷] من اصبح بن نباته فی حدیث طویل ذکر فیہ ان امیر المؤمنین علیه السلام خرج من الکوفه و مر حتی اتی الغریبتن فجازه فلحقناه و هو مستلق علی الارض بجسده لیس تحته ثوب فقال له القنبر یا امیر المؤمنین الا بسط ثوبی تحتک؟ قال لا هل هی الا تربه مؤمن او مزاحمته فی مجلسه؟ قال اصبح فقلت یا امیر المؤمنین تربه مؤمن قد عرفناه کانت او تكون فما مزاحمته فی مجلسه؟ فقال یابن نباته لو کشف لکم لرائتیم ارواح المؤمنین فی هذا الظهر حلقا یتزاورون و یتحدثون ان فی هذا الظهر روح کل مؤمن و بوادی برهوت نسمة کل کافر، بحار الانوار، ج ۶، باب الحوال البرزخ، حدیث ۶۵، ص ۲۴۲.

[۲۴۸] عن کتاب المحتضر للحسن بن سلیمان روی الفضل بن شاذان فی کتاب القائم علیه السلام عن محمد بن اسماعیل عن محمد

بن سنان عن عمار بن مروان عن زید الشحام عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان ارواح المؤمنین یرون آل محمد علیه السلام فی جبال رضوی فتأکل من طعامهم و تشرب من شرابهم و تحدث معهم فی مجالسهم حتی یقوم قائمنا اهل البیت علیه السلام فاذا قام قائمنا بعثهم الله و اقبلوا معه یلبون زمرا فرمزا فعند ذالک یرتاب المبطلون و یضمحل المتحلون و ینجو المقربون، بحار الانوار، ۶، باب احوال البرزخ، حدیث ۶۶، ص ۲۴۳.

[۲۴۹] عن حسن بن محبوب عن علی بن رثاب عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله تزوجوا فانی مکاثر بکم الامم غدا فی القيامة حتی ان السقط یجئنی محببنا علی باب الجنة فیقال له ادخل الجنة فیقول لا حتی یدخل ابواب الجنة قبلی - قال ابو عبیده المحببنا - بغير الهمزه - المتغضب المستبطن للشیء - معانی الاخبار.

[۲۵۰] تسلیة الفؤاد، ص ۱۳۰.

[۲۵۱] سوره نازعات، آیه ۴۶.

[۲۵۲] بعضی این داستان را که در آیه شریفه است نسبت به ارمیای پیغمبر داده‌اند.

[۲۵۳] عزیز پیغمبر، شک در مبعوث و زنده شدن مردگان نداشت او سؤال از حق یقین کرد نه از علم یقین چون مراتب علم مختلف است. علم یقین، حق یقین و عین یقین، علم یقین آن است که چیزی را انسان از روی دلیل و برهان علم به وجودش پیدا می‌کند مثل این که انسان دود آتش را از پشت دیوار می‌بیند و از دیدن دود، علم پیدا می‌کند به وجود آتش. حق یقین آن است که انسان می‌رود آن طرف دیوار، آتش را می‌بیند.

عین یقین آن است که علاوه بر دیدن آتش، دست می‌برد به طرف آتش و آتش را لمس می‌کند. حضرت عزیر که گفت خدایا چگونه مردگان را زنده می‌کنی خواست ببیند بالعیان نه این که شک داشته باشد.

[۲۵۴] «أو کالذی مر علی قریة و هی خاویة علی عروشها قال أنى یحیی هذه الله بعد موتها فأما الله مئة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما أو بعض یوم قال بل لبثت مئة عام فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه و انظر الی حمارک و لنجعلک آیه للناس و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین له قال أعلم أن الله علی کل شیء قدير»، سوره بقره، آیه ۲۶۲.

[۲۵۵] سوره احقاف، آیه ۳۳. آیه تأمل و توجه نمی‌کنند آن خدایی که آسمان‌ها را و زمین را آفرید و در آفرینش احساس خستگی نکرد او تواناست که مردگان را زنده کند زیرا او بر هر چیزی تواناست.

[۲۵۶] توضیح: این که مطلب مسلم است که تمام اجزاء بدن انسان که خاک شدند زنده نمی‌گردند چون بدن انسان از اول عمر تا آخر عمر به یک حال، ثابت نمی‌ماند در تغییر و تبدیل است، اجزاء اصلیه بدن که از اول عمر تا آخر ثابت و لا یتغیر است و ماده حیات انسان را تشکیل می‌دهد از آن‌ها بدن انسان ساخته می‌شود لذا مرحوم شیخ بهایی در کتاب اربعین می‌گوید: و قد روی عن ائمتنا علیهم السلام ما یدل علی ان الاجزاء الاصلیة محفوظة الی یوم القیمة روی الشیخ الجلیل محمد بن یعقوب الکلینی فی باب النوادر من کتاب الجنائز من الکافی عن الامام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام انه سئل عن المیت یدلی جسده قال نعم حتی لا- ینقی له لحم و لا عظم الا طینته الی خلق منها فانها لا تبلی بل تبقی، اربعین شیخ بهایی، حدیث ۳۹، ص ۲۶۳، کافی، ج ۳، باب النوار، حدیث ۷.

[۲۵۷] قال الزندیق افتتلاشی الروح بعد خروجه عن قلبه ام هو باق؟ قال علیه السلام بل هو باق الی وقت ینفخ فی الصور فعند ذالک تبطل الاشیاء و تفتنی، فلاحس و لا محسوس ثم اعدت الاشیاء کما ابداهها مدبرها و ذالک بین النفختین.

قال و انی له بالبعث و البدن قد بلی و الاعضاء قد تفرقت؟ فعضو ببلده یا کلها سباعها و عضو باخری تمزقه هوامها و عضو قد صار تراباً بنی به مع الطین حائط.

قال علیه السلام ان الذی انشأه من غیر شیئی و صورته علی غیر مثال کان سبق الیه قادر ان یعیده کما بدأه.

قال اوضح لى بذالك قال ان الروح مقيمة فى مكانها روح المحسن فى ضياء و فسحة و روح المسى فى ضيق و ظلمة و البدن يصير ترابا كما منه خلق و ما تقذف به السباع و الهوام من اجوافها مما اكلته و مزقته كل ذالك فى التراب محفوظ عند من لا يعزب منه مثقال ذرة فى ظلمات الارض و يعلم عدد الأشياء و وزنها و ان تراب الروحانيين بمنزلة الذهب فى التراب فأذا كان حين البعث مطرت الارض مطر النشور فتربوا الارض ثم تمخضوا مخض السقاء فيصير تراب البشر كمصير الذهب من التراب اذا غسل بالماء و الزبد من اللبن اذا مخض فيجتمع تراب كل قالب الى قالبه فينتقل باذن الله القادر الى حيث الروح فتعود الصور باذن المصور كهيئتها و تلج الروح فيها فاذا قد استوى لا ينكر من نفسه شيئا، احتجاج طبرسى، ج ۲، ص ۹۷، طبع نجف.

[۲۵۸] و فى نهج البلاغه عليه السلام هو المغنى لها بعد وجودها حتى يصير موجودها كمفقودها فلا شئ الا الواحد القهار الذى اليه مصير جميع الامور بلا قدرة منها كان ابتداء خلقها و بغير امتناع عنها كان فناؤها ثم يعيدها بعد الفناء من غير حاجة منها اليها و لا استعانة بشئ منها عليه - خطبه ص ۱۸۵.

[۲۵۹] شرننگ يعنى زهر.

[۲۶۰] اين اشعار اشاره دارد به حديث امام صادق عليه السلام كه به سدير صيرفى فرمودند: مؤمن چون بخواهد از دنيا برود فرشته‌اى به او مى گويد چشم دلت را باز كن بين چه مى بينى. فيمثل له روح رسول الله و امير المؤمنين و فاطمة الزهرا.

[۲۶۱] دول محور آن زمان عبارت بودند از همان پنج دولت قوى آن زمان: انگليس، فرانسه، ژاپن، آلمان و ايتاليا.

[۲۶۲] روزولت در كنفرانس تهران سه دايه كشيد، يك دايه در وسط كشيد و نوشت هيئت اجرائيه، يك دايه طرف چپ كشيد و نوشت چهل ملت متحد يك دايه هم طرف راست كشيد و نوشت چهار پاسبان كه مقصودش دولت‌هاى (روسيه، آمريكا، انگليس و فرانسه بود) كه حق و تو داشته باشند كه بعدها كشور چين كمونيست را هم اضافه كردند.

[۲۶۳] در واقع تمام ملت‌هاى جهان بغير از آن ۵ كشور يتيم و بى سرپرست هستند و آن‌ها قيم و ولى امر و سرپرست آن‌ها مى باشند - لعنت به چنين قانونى.

[۲۶۴] و هو على قسمين: احدهما الدفاع عن بيضة الاسلام و حوزته، ثانيهما عن نفسه و نحوها. القول فى القسم الاول.

[۲۶۵] مسأله ۱. لو غشى بلاد المسلمين او ثغورها عدو يخشى منه على بيضة الاسلام و مجتمعهم يجب عليهم الدفاع عنها بأية وسيلة ممكنة من بذل الاموال و النفوس.

[۲۶۶] مسأله ۲. لا- يشترط ذالك بحضور الامام عليه السلام و اذنه و لا اذن نائبه الخاص او العام فيجب الدفاع على كل مكلف باية وسيلة بلا قيد و شرط.

[۲۶۷] مسأله ۳. لو خيف على زيادة الاستيلاء على بلاد المسلمين و توسعه ذالك و اخذ بلادهم او اسرهم وجب الدفاع بأية وسيلة ممكنة.

[۲۶۸] مسأله ۴. لو خيف على حوزة الاسلام من الاستيلاء السياسى و الاقتصادى المتجرالى اسرهم السياسى و الاقتصادى و وهن الاسلام و المسلمين و ضعفهم يجب - الدفاع بالوسائل المشابهة و المقاومات المنفية، كترك شراء امتعتهم و ترك استعمالها و ترك المرادة و المعاملة معهم مطلقا.

[۲۶۹] مسأله ۵. لو كان فى المرادوات التجارية و غيرها مخافة على حوزة الاسلام و بلاد المسلمين من استيلاء، لا جانب عليها سياسيا او غيرها الموجب لاستعمار هم او استعمار بلادهم ولو معنويا يجب على كافة المسلمين التجنب عنها و تحرم تلك المرادوات.

[۲۷۰] مسأله ۶. لو كانت الروابط السياسية بين الدول الاسلامية و الاجانب موجبة لاستيلائهم على بلادهم او اموالهم او موجبة لأسرهم السياسى يحرم على رؤساء الدول تلك الروابط و المناسبات، و بطلت عقودها و يجب على المسلمين ارشادهم و الزامهم بتركها ولو بالمقاومات المنفية.

- [۲۷۱] مسأله ۷. لو خیف علی احدی الدول الاسلامیة من هجمة الاجانب، يجب علی جمیع الدول الاسلامیة الدفاع عنها باى وسیلة ممکنة كما يجب علی سائر المسلمین.
- [۲۷۲] مسأله ۸. لوا وقع احدی الدول الاسلامیة عقد رابطة مخالفة لمصلحة الاسلام و المسلمین: يجب علی سائر الدول، الجدد علی حل عقدها بوسائل سیاسیة او اقتصادیة كقطع الروابط السیاسیة و التجاریة معها، و يجب علی سائر المسلمین، الاهتمام، بذالك بما يمكنهم من المقاومات المنفیة، و امثال تلك العقود محرمة باطله فی شرع اسلام.
- [۲۷۳] مسأله ۹. لو صار بعض رؤساء الدول الاسلامیة او وكلاء المجلسین، موجبا لنفوذ الاجانب سیاسیا او اقتصادیا علی المملكة الاسلامیة بحيث یخاف منه علی بیضة الاسلام او علی استقلال المملكة ولو فی الاستقبال، كان خائنا و منعزلا عن مقامه اى مقام كان، لو فرض ان تصدیه حق، و علی الامة الاسلامیة مجازاته ولو بالمقاولات المنفیة كترك عشرته و ترك معاملته و الاعراض عنه باى وجه ممكن، و الاهتمام باخراجه عن جمیع الشئون السیاسیة و حرمانه عن الحقوق الاجتماعیه.
- [۲۷۴] مسأله ۱۰. لو كان فی الروابط التجاریة من الدول او التجار مع بعض الدول الاجنبیة او التجار الاجنبین مخافة علی سوق المسلمین و حیاتهم الاقتصادیة و جب تركها، و حرمت التجارة المزبورة و علی رؤسای المذهب مع خوف ذالك ان یحرموا متاعهم و تجارتهم حسب اقتضاء الظروف.
- و علی الامة الاسلامیة متابعتهم، كما يجب علی كافتهم الجدد فی قطعها.
- [۲۷۵] مسأله ۱. لا اشكال فی ان للأنسان، ان یدفع المحارب، و المهاجم، و اللص، و نحوهم، عن نفسه و حریمه و ماله ما استطاع.
- [۲۷۶] مسأله ۲. لو هجم علیه لص او غیره، فی داره، او غیرها، لیقته ظلما، يجب علیه الدفاع باى وسیلة ممكنة ولو انجر الی قتل المهاجم، و لا یجوز له الاستسلام و الانظام.
- [۲۷۷] مسأله ۳. لو هجم علی من یتعلق به من ابن او بنت او اب او اخ، او سائر من یتعلق به حتی خادمه و خادمته، لیقته ظلما، جازیل و جب الدفاع عنه، ولو انجر الی قتل المهاجم.
- [۲۷۸] مسأله ۴. لو هجم علی حریمه زوجة كانت او غیرها بالتجاوز علیها، و جب دفعه باى نحو ممكن، ولو انجر الی قتل المهاجم، بل الظاهر كذالك لو كان الهجمة علی عرض الحریم بمادون التجاوز.
- [۲۷۹] مسأله ۵. لو هجم علی ماله او مال عیاله جازله دفعه باى وسیلة ممكنة ولو انجر الی قتل المهاجم.
- [۲۸۰] مسأله ۶. يجب علی الاحوط فی جمیع ما ذكران یتصدى للدفاع من الاسهل فالاسهل، فلو اندفع بالتنبیه و الاخطار بوجه كالتنحیح مثلا فعل، فلو لم یندفع الا بالصیاح و التهديد المدهش فعل و اقتصر علیه، و ان لم یندفع الا بالید اقتصر علیها، او بالعصا اقتصر علیها، او بالسيف اقتصر علیه جرحا ان امکن به الدفع، و ان لم یمکن الا بالقتل جاز بكل آلة قتاله، و انما يجب مراعاة الترتیب مع الامكان و الفرصة و عدم الخوف من غلبته، بل لو خاف فوت الوقت و غلبة اللص مع مراعاة الترتیب لا يجب، و یجوز التوسل بما یدفعه قطعا.
- [۲۸۱] مسأله ۷. لو لم یتعد عن الحد اللازم و وقع علی المهاجم نقص مالی او بدنی او قتل یتكون هدرا و لا ضمان علی الفاعل.
- [۲۸۲] مسأله ۸. لو تعدى عما هو الكافی فی الدفع بنظره و واقعا فهو ضامن علی الاحوط.
- [۲۸۳] مسأله ۹. لو وقع نقص علی المدافع من قبل المهاجم مباشرة او تسبیبا، یتكون ضامنا جرحا او قتلا او مالا و نحوها.
- [۲۸۴] مسأله ۱۰. لو هجم علیه لیقته او علی حریمه و جب الدفاع ولو علم انه یصیر مقتولا- فضلا عما دونه، و فضلا عما لو ظن او احتمل، و اما المال فلا یجب، بل الاحوط الاستسلام مع احتمال القتل فضلا عن العلم به.
- [۲۸۵] مسأله ۱۱. لو امکن التخلص عن القتال بالهرب و نحوه فالاحوط التخلص به فلو هجم علی حریمه و امکن التخلص بوجه القتال فالاحوط ذالك.

- [۲۸۶] مسألة ۱۲. لو هجم عليه ليقتله او على حريمه وجبت المقاتله ولو علم ان قتاله لا يفيد فى الدفع، و لا يجوز له الاستسلام فضلا عما لو ظن او احتمل ذلك، و اما المال فلا يجب، بل الاحوط الترك.
- [۲۸۷] مسألة ۱۳. بعد تحقق قصد المهاجم اليه ولو بالقرائن الموجبة للوثوق يجوز له الدفع بلاشكال، فهل يجوز مع الظن او الاحتمال الموجب للخوف؟ الظاهر عدم الجواز مع الامن من ضرره لو كان قاصدا لشدة بطشه و قدرته او امكان الدفاع بوجه لو كان قاصدا له، و مع عدمه ففيه اشكال.
- [۲۸۸] مسألة ۱۴. لو احرز قصده الى نفسه او عرضه او ماله فدفعه فاضربه او جنى عليه فتبين خطاه كان ضامنا و ان لم يكن اثما.
- [۲۸۹] مسألة ۱۵. لو قصده لص او محارب فاعتقد خلافه فحمل عليه لا للدفع بل لعرض آخر فالظاهر عدم الضمان ولو قتله و ان كان متجريا.
- [۲۹۰] مسألة ۱۶. لو هجم لصان او نحوهما كل على الآخر فان كان احدهما بادئا و الآخر مدافعا ضمن البادى و لا يضمن المدافع، و ان كان لو لم يبتدئه ابتداء، و ان هجما فالظاهر ضمان كل منها لو جنى على صاحبه، ولو كف احدهما فصال الآخر و جنى عليه ضمن.
- [۲۹۱] مسألة ۱۷. لو هجم عليه لص و نحوه لكن علم انه لا يمكنه اجراء ما قصده لمانع كنهرو او جدار كف عنه و لا يجوز الاضرار به جرحا او نفسا او غيرهما، ولو اضرب به ضمن، و كذا لو كان عدم المكنة لضعفه.
- [۲۹۲] مسألة ۱۸. لو هجم عليه و قبل الوصول اليه، ندم و اظهر الندامة، لا يجوز الاضرار به بشيء و لو فعل ضمن، نعم لو خاف ان يكون ذلك خدعة منه و خاف ذهاب الفرصة لو امهله فلا يبعد الجواز، لكن ضمن لو كان صادقا.
- [۲۹۳] مسألة ۱۹. يجوز الدفاع لو كان المحارب و نحوه مقبلا مع مراعات الترتيب كما تقدم مع الامكان و اما لو كان مدبرا معرضا فلا يجوز الاضرار به، و يجب الكف عنه، فلو اضربه يضمن.
- [۲۹۴] مسألة ۲۰. لو كان ادباره لاعداد القوه جاز دفعه لو علم او اطمان به، ولو بان الخطاء ضمن ما اضربه.
- [۲۹۵] مسألة ۲۱. لو ظن او احتمل احتمالا- عقلايا أن ادباره لتجهيز القوى و خاف لاجله على نفسه او عرضه و خاف مع ذلك عن فوت الوقت لو امهله و انه يغلبه لو صار مجهزا فالظاهر جواز دفعه مراعيًا للترتيب مع الامكان ولو بان الخطاء ضمن لو فعل ما يوجبه، و الاحوط فى المال الترك سيما فى مثل الجرح و القتل.
- [۲۹۶] مسألة ۲۲. لو اخذ اللص او المحارب و ربطه او ضربه و عطله عما قصده لا يجوز الاضرار به ضربا او قتلا او جرحا، فلو فعل ضمن.
- [۲۹۷] مسألة ۲۳. لو لم يمكنه دفعه و جب فى الخوف على النفس او العرض التوسل بالغير ولو كان جائرا بل كافرا، و جاز فى المال.
- [۲۹۸] مسألة ۲۴. لو علم أن الجائر الذى يتوسل به للدفاع عن نفسه او عرضه، يتعدى عن المقدار اللازم فى الدفاع جاز التوسل به بل وجب، و مع اجتماع الشرائط يجب عليه النهى عن تعديه، فلو تعدى كان الجائر ضامنا، نعم لو امكن دفعه بغير التوسل به لا يجوز التوسل به.
- [۲۹۹] مسألة ۲۵. لو ضرب اللص مثلا مقبلا فقطع عضوا منه مع توقف الدفع عليه فلا ضمان فيه، و لا فى السراية و لو انتهت الى الموت، ولو ولى بعد الضرب مدبرا للتخلص و الفرار يجب الكف عنه، فلو ضربه فجرحه او قطع منه عضوا او قتله ضمن.
- [۳۰۰] مسألة ۲۶. لو قطع يده حال الأقبال دفاعا و يده الأخرى حال الأدبار فرارا فاند ملت اليدان ثبت القصاص فى الثانية، و لو اندملت الثانية و سرت الاولى فلا شيء عليه فى السراية، و لو اندملت الاولى و سرت الثانية فمات ثبت القصاص فى النفس.
- [۳۰۱] مسألة ۲۷. لو وجد مع زوجته او احد قرابته من ولده او بنته او غيرهما من ارحامه من ينال منه من الفاحشة و لو دون الجماع فله دفعه مراعيًا للأيسر مع الامكان و لو ادى الى القتل، و يكون هدرا، بل له الدفع عن الاجنبى كالدفع عن نفسه، و ما وقع على مدفوع هدرا.

- [۳۰۲] مسأله ۲۸. لو وجد مع زوجته رجلا- يزني بها و علم بمطاوعتها له فله فتلهما، و لا- اثم عليه و لا قود، من غير فرق بين كونهما محصنين اولاً، و كون الزوجه دائمة او منقطعة، و لا بين كونها مدخولا بها اولاً.
- [۳۰۳] مسأله ۲۹. في الموارد التي جاز الضرب و الجرح و القتل انما يجوز بينه و بين الله، و ليس عليه شيئي واقعا، لكن في الظاهر يحكم القاضي على ميزان القضاء، فلو قتل رجلا- و ادعى انه رآه مع امراته و لم يكن له شهود على طبق ما قرره الشارع يحكم عليه بالقصاص، و كذا في الاشباه و النظائر.
- [۳۰۴] مسأله ۳۰. من اطلع على عورات قوم بقصد النظر الى ما يحرم عليه منهم فلهم زجره و منعه، بل و جب ذالك، ولو لم ينزجر جاز دفعه بالضرب و نحوه، فلو لم ينزجر فرموه بالحصاة او غيرها حتى الالات القتاله فاتفق الجنايه عليه كانت هدرا و لو انجر الى القتل، ولو بادروا بالرمي قبل الزجر و التنبيه ضمنوا على الاحوط.
- [۳۰۵] مسأله ۳۱. لو زجره قلم ينزجر جاز رميه بقصد جرحه لو توقف الدفع عليه، و كذا بقصد قتله لو توقف عليه.
- [۳۰۶] مسأله ۳۲. لو كان المطلع رحماً لئس صاحب البيت فان نظر الى ما جاز نظره اليه من غير شهوة و ريبه لم يجز رميه، فلو رماه و جنى عليه ضمن.
- [۳۰۷] مسأله ۳۳. لو كان الرحم ناظراً الى ما لا يجوز له النظر اليه كالعورة او كان نظره بشهوة كان كالأجنبي، فجاز رميه بعد زجره و التنبيه، ولو جنى عليه كان هدرا.
- [۳۰۸] مسأله ۳۴. لو كان المشرف على العورات اعمى لا يجوز ان يناله يشيء فلونال و جنى عليه ضمن، و كذا لو كان ممن لا يرى البعيد و كان بينه و بينهن بمقدار لا يراهن - او لا يميز هن.
- [۳۰۹] مسأله ۳۵. لو اطلع للنظر الى ابن صاحب البيت بشهوة فله دفعه و زجره، و مع عدم الأتجار فله رميه، و كان الجنايه هدرا.
- [۳۱۰] مسأله ۳۶. لو اطلع على بيت لم يكن فيه من يحرم النظر اليه لم يجز رميه، فلورمي و جنى عليه ضمن.
- [۳۱۱] مسأله ۳۷. لو اطلع على العورة فزجره و لم ينزجر فرماه فجنى عليه و ادعى عدم قصد النظر او عدم رؤيتها لم يسمع دعواه، و لا شبي على الرامي في الظاهر.
- [۳۱۲] مسأله ۳۸. لو كان بعيداً جداً بحيث لم يمكنه رؤية العورات ولكن رآهن بالالات الحديثه (مثل النظاره) كان الحكم كالمطلع من قريب، فيجوز دفعه بما تقدم و الجنايه عليه هدر.
- [۳۱۳] مسأله ۳۹. لو وضع مرآه و اطلع على العورات بوسيلتها فالظاهر جريان حكم المطلع بلا-وسيله، لكن الاحوط عدم رميه و التخلص بوجه آخر، بل لا يترك الاحتياط.
- [۳۱۴] مسأله ۴۰. الظاهر جواز الدفع بما تقدم ولو امكن للنساء الستر او الدخول في محل لا يراهن الرائي.
- [۳۱۵] مسأله ۴۱. للانسان دفع الدابة الصائلة عن نفسه و عن غيره و عن ماله، فلو تعيبت او تلفت مع توقف الدفع عليه فلا ضمان، ولو تمكن من الهرب فالظاهر عدم جواز الاضرار بها، فلو اضر ضمن.
- [۳۱۶] مسأله ۷. لو وقعت بدعه في الاسلام و كان سكوت علماء الدين و رؤساء المذهب اعلى الله كلمتهم موجبا لهتك الاسلام و ضعف عقائد المسلمين يجب عليهم الانكار بايه و سيله ممكنه، سواء كان الانكار مؤثراً في قلع الفساد ام لا، و كذا لو كان سكوتهم عن انكار المنكرات موجبا لذالك، و لا يلاحظ الضرر و الحرج، بل تلاحظ الاهميه.
- [۳۱۷] مسأله ۸. لو كان في سكوت علماء الدين و رؤساء المذهب (اعلى الله كلمتهم خوف ان يصير المنكر معروفاً او المعروف منكراً يجب عليهم اظهار علمهم، و لا يجوز السكوت ولو علموا عدم تأثير انكارهم في ترك الفاعل، و لا يلاحظ الضرر و الحرج مع كون الحكم مما يهتم به الشارع الاقدس جداً.
- [۳۱۸] مسأله ۹. لو كان في سكوت علماء الدين و رؤساء المذهب اعلى الله كلمتهم تقوية للظالم و تأييد له العياذ بالله، يحرم عليهم

السكوت، و يجب عليهم الاظهار ولو لم يكن مؤثرا فى رفع ظلمه.

[۳۱۹] مسألة ۱۰. لو كان سكوت علماء الدين و رؤساء المذهب اعلى الله كلمتهم موجبا لجرأة الظلمة على ارتكاب سائر المحرمات و ابداع البدع يحرم عليهم السكوت، و يجب عليهم الانكار و ان لم يكن مؤثرا فى رفع الحرام الذى يرتكب.

[۳۲۰] مسألة ۱۱. لو كان سكوت علماء الدين و رؤساء المذهب اعلى الله كلمتهم موجبا لاساءة الظن بهم و هتكهم و انتسابهم الى ما لا يصح و لا يجوز الانتساب اليهم ككونهم نعوذ بالله اعوان الظلمة يجب عليهم الانكار لدفع العار عن ساحتهم ولو لم يكن مؤثرا فى رفع الظلم.

[۳۲۱] مسألة ۱۲. لو كان ورود بعض العلماء مثلا فى بعض شئون الدول موجبا لاقامة فريضة او فرائض او قلع منكر او منكرات و لم يكن محذور اهم كهتك حيشة العلم و العلماء و تضعيف عقائد الضعفاء و جب على الكفاية، الا ان لا يمكن ذلك الا لبعض معين لخصوصيات فيه، فتعين عليه.

[۳۲۲] مسألة ۱۳. ينبغى ان يكون الأمر و النهى عن المنكر فى امره و نهيه و مراتب انكاره كالطبيب المعالج المشفق، و الاب الشفيق المراعى مصلحة المرتكب، و أن يكون انكاره لطفا و رحمة عليه خاصة و على الامة، و ان يجرى قصده الله تعالى و لمرضاته، و يخلص عمله ذلك عن شوائب اهوية نفسانية و اظهار العلو، و ان لا يرى نفسه منزهة و لا لها علوا او رفعة على المرتكب، فربما كان للمرتكب و لو لكبائر صفات نفسانية مرضية لله تعالى احبه تعالى و ان ابغض عمله، و ربما كان الأمر و النهى بعكس ذلك و ان خفى على نفسه.

[۳۲۳] مسألة ۱۴. من اعظم افراد الامر بالمعروف و النهى عن المنكر و اشرفها و اشدها تأثيرا و اوقعها فى النفوس سيما اذا كان الأمر و النهى من علماء الدين و رؤساء المذهب اعلى الله كلمتهم هو الصادر عن من يكون لا بسارداء المعروف واجبه و مندوبه، و متجنباً عن المنكر بل المكروه، و ان يتخلق باخلاق الانبياء و الروحانيين، و ينزه عن اخلاق السفهاء و اهل الدنيا، حتى يكون بفعله و زيه و اخلاقه آمرا و ناهيا و يقتدى به الناس، و أن كان و العياذ بالله تعالى بخلاف ذلك و رأى الناس أن العالم المدعى لخلافه الانبياء زعامة الامة غير عامل بما يقول، صار ذلك موجبا لضعف عقيدتهم و جرأتهم على المعاصى و سوء ظنهم بالسلف الصالح، فعلى العلماء سيما رؤساء المذهب أن يتجنبوا مواضع التهم و اعظمها التقرب الى سلاطين الجور و الرؤساء الظلمة، و على الامة الاسلاميته أن لوراوا عالما كذلك حملوا فعله على الصحة مع الاحتمال، و الا اعرضوا عنه و رفضوه، فانه غير روحانى تلبس بزى الروحانيين، و شيطان فى رداء العلماء، نعوذ بالله من مثله و من شره على الإسلام.

[۳۲۴] مسألة ۱۵. لا يجوز لطلاب العلوم الدينية الدخول فى المؤسسات التى اسسها الدولة باسم المؤسسة الدينية كالمدارس القديمة التى قبضتها الدولة و اجرى على طلابها من الاوقاف، و لا يجوز اخذ راتبها، سواء كان من الصندوق المشترك او من موقوفة نفس المدرسة او غيرها، لمفسدة عظيمة يخشى منها على الإسلام.

[۳۲۵] مسألة ۱۶. لا يجوز للعلماء و ائمة الجماعات تصدى مدرسة من المدارس الدينية من قبل الدولة سواء اجرى عليهم و على طلابها من الصندوق المشترك او من موقوفات نفس المدرسة او غيرها لمفسدة عظيمة على الحوزات الدينية و العلمية فى الاجل القريب.

[۳۲۶] مسألة ۱۷. لو كانت قرائن على أن مؤسسة دينية كان تأسيسها او اجراء مؤنتها من قبل الدولة الجائرة ولو بوسائط لا يجوز للعالم تصديها و لا لطلاب العلوم الدخول فيها و لا اخذ راتبها، بل لو احتمل احتمالا معتدا به لزم التحرز عنها، لأن المحتمل مما يهتم به شرعا، فيجب الاحتياط فى مثله.

[۳۲۷] مسألة ۱۸. المتصدى لمثل تلك المؤسسات و الداخل فيها محكوم بعد العدالة، لا يجوز للمسلمين ترتيب آثار العدالة عليه من الاقتداء فى الجماعة و اشهاد الطلاق و غيرها مما يعتبر فيه العدالة.

- [۳۲۸] مسأله ۱۹. ليس لاحد تكفل الامور السياسيه كاجراء الحدود و القضائيه و الماليه كاخذ الخراجات و الماليات الشرعيه الامام المسلمين عليه السلام و من نصبه لذلك.
- [۳۲۹] مسأله ۲۰. فى عصر غيبه ولى الامر و سلطان العصر عجل الله فرجه الشريف يقوم نوابه العامه - و هم الفقهاء الجامعون لشرائط الفتوى و القضاء مقامه فى اجراء السياسات و سائر مال الامام عليه السلام الا البداه بالجهاد.
- [۳۳۰] مسأله ۲۱. يجب كفايه على النواب العامه القيام بالامور المتقدمه مع بسط يدهم و عدم الخوف من حكام الجور، و بمقدار الميسور مع الامكان.
- [۳۳۱] مسأله ۲۲. يجب على الناس كفايه مساعدته الفقهاء فى اجراء السياسات و غيرها من الحسيات التى من مختصاتهم فى عصر الغيبه مع الامكان و مع عدمه فبمقدار الميسور الممكن.
- [۳۳۲] مسأله ۲۳. لو تولى الفقيه الجامع للشرائط امرا من قبل والى الجور من السياسات و القضاء و نحوها لمصلحه جاز بل و جب عليه اجراء الحدود الشرعيه، و تصدى الحسيات، و ليس له التعدى عن حدود الله تعالى.
- [۳۳۳] بحار الانوار، ج ۲، طبع جديد، ص ۱۰۷، حديث ۵.
- [۳۳۴] بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۱۰، حديث ۱۵.
- [۳۳۵] بحار الانوار، ج ۲، طبع جديد، ص ۱۰۷.
- [۳۳۶] تحف العقول، ص ۵۰، حديث ۱۲۵.
- [۳۳۷] بحار الانوار، ج ۲، طبع جديد، ص ۸۹، حديث ۴۹.
- [۳۳۸] بحار الانوار، ج ۲، طبع جديد، ص ۹۸، حديث ۵۰.
- [۳۳۹] بحار الانوار، طبع جديد، ج ۲، ص ۹۹، حديث ۵۳.
- [۳۴۰] بحار الانوار، ج ۲، طبع جديد، ص ۹۹، حديث ۵۵.
- [۳۴۱] بحار الانوار، ج ۲، طبع جديد، ص ۹۹، حديث ۵۶.
- [۳۴۲] تهذيب الاحكام، شيخ طوسى، ج ۶ / ۲۲ حديث ۵۰، وسائل الشيعه: ج ۱۰ از ابواب مزار، باب ۲۶، حديث ۱.